کار

چهارشنبه ۱۲ اردیبهشت ۱۳۸۰ - ۲ مه ۲۰۰۱ - دورهٔ سوم - شماره ۲۵۶

KAR - No. 256 Wednesday 2. May 2001

رفراندم یا ائتلاف؟

● سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و حزب مشارکت خواستار تبدیل انتخابات به رفراندم شدند

● محمد جواد لاریجانی: من ائتلاف را بهترین فرمول می‌دانم

فضای سرد انتخابات ریاست جمهوری را چگونه می‌توان شکست. با کدام تاکتیک و طرح کدام شعارها می‌توان مردم را برانگیخت و به پای صندوق‌های رای کشاند. یافتن پاسخ به این پرسش‌ها اصلاح‌طلبان حکومتی را در آستانهٔ انتخابات به دغدغه انداخته و ضرب‌آهنگ چالش درونی آنان را تندتر کرده است.

تبدیل انتخابات ریاست جمهوری به رفراندم برای اصلاحات راه حل تاکتیکی نه‌چندان تازه‌ای است که حزب مشارکت ایران اسلامی و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی برای تغییر فضای انتخابات، بسیج مردم و مقابله با محافظه‌کاران طرح کرده‌اند و از مجموعهٔ نیروهای جبههٔ دوم خرداد می‌خواهند تبلیغات و رقابت انتخاباتی را با همین تاکتیک دنبال کنند. این دو حزب و سازمان که جریان عمدهٔ اصلاح‌طلبان حکومتی به شمار می‌روند، می‌دانند فرصت‌های مناسب ازدست رفته است و زمان زیادی برای مجادله بر سر موثربودن این و یا آن تاکتیک باقی نمانده است.

تاکتیک تردید

«تردید خاتمی» ابتدا یک تردید بود. فشار محافظه‌کاران، توطئه‌های آنان، فرودستی نهادهای انتخاباتی در برابر ارگان‌های انتصابی در هرم قدرت و عدم تحقق شعارها و وعده‌هائی که خاتمی به مردم داده است، وی را بر سر دوراهی انتخاب قرار داده بودند.

اما تردید شخصی رئیس‌جمهور در عمل به یک تاکتیک محوری انتخابات تبدیل شد و اصلاح‌طلبان گمان کردند با تبلیغ روی تردید خاتمی و احتمال عدم کاندیداتوری وی می‌توانند با هزینهٔ کمتر به اهداف انتخاباتی خود برسند.

اصلاح‌طلبان حکومتی آن‌طور که خودشان می‌گویند قصد داشتند با طرح تردید خاتمی از یک سو محافظه‌کاران را در انتخاب تاکتیک مناسب دچار سر درگمی سازند و از فشار آنان بر خاتمی و اصلاح‌طلبان حکومتی کم کنند و از سوی دیگر با ایجاد نگرانی در جامعه نسبت به احتمال عدم کاندیداتوری خاتمی، مردم را به جنب و جوش بیاورند. روزنامهٔ «نوروز» بیانگر مواضع حزب مشارکت در شمارهٔ پنج‌شنبه ۷ اردیبهشت در مقاله‌ای با عنوان «سر درگمی جناح راست» در تفسیر تاثیر تاخیر اعلام کاندیداتوری خاتمی بر سیاست محافظه‌کاران نوشت: «به نظر می‌رسد عدم حضور یا تصمیم خاتمی برای حضور، بیش از آن که طرفداران او را دچار ابهام کند، منتقدان را مشوش کرده و مشکلات آنها از نیامدن خاتمی بسیار بیشتر از حامیان اوست. چراکه در غیراین صورت انتظار می‌رفت جناح منتقد با بهره‌بردن از تاخیر خاتمی در اعلام آمادگی، به طرح جدی‌تر برنامه‌ها و ارائهٔ چهره‌های مطرح خود بپردازد... عدم بهره‌برداری از این فرصت استثنائی به معنای نداشتن برنامه و استراتژی سیاسی و یا بعبارتی روزمرگی و سر درگمی جناح منتقد است».

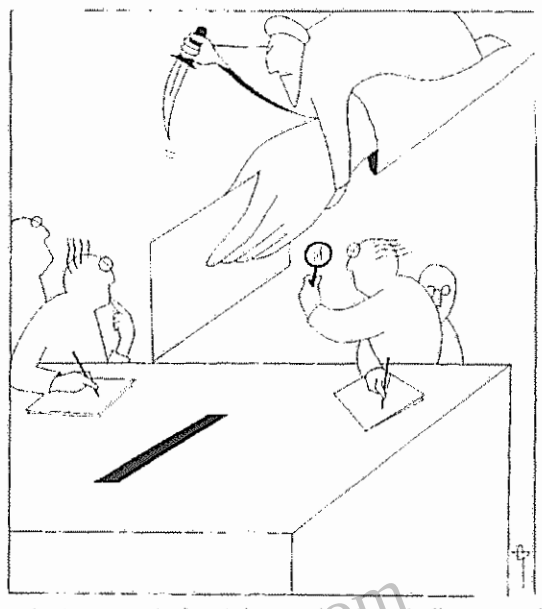

تبدیل انتخابات ریاست جمهوری به رفراندوم

موضوع رفراندوم که حزب مشارکت و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی در هفته اخیر طرح کرده‌اند، تاکتیک تازه‌ای نیست. بحث رفراندوم از ماه‌ها پیش در میان اصلاح‌طلبان و دانشجویان مطرح است. اما برخی اصلاح‌طلبان حکومتی تبدیل انتخابات به رفراندوم را غیرعملی و غیرمقدور می‌دانستند. حال واقعیت‌ها حزب مشارکت و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی را به جائی رسانده که حاضر شده‌اند برای عقب‌نشاندن از رفراندوم استفاده کنند. سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی در بیانیه‌ای که در ارتباط با رفراندوم منتشر ساخته، نوشته است: تاکید بر تبدیل انتخابات ریاست جمهوری به رفراندوم نتیجه مستقیم مقاومت مخالفان اصلاحات در برابر خواست و اراده مردم است. هاشم آغاجری از اعضای سرشناس همین سازمان در باره ضرورت رفراندوم می‌گوید: «انتخابات دوره هشتم ریاست جمهوری را باید به رفراندمی برای اصلاحات تبدیل کرد تا مردم به مخالفان خاتمی که مدعی بودند پیروزی او در دوم خرداد به خاطر زیبائی و لبخندش بود، نشان دهند که آنان (محافظه‌کاران) نزد مردم هیچ جایگاهی ندارند». روز سه‌شنبه چهارم اردیبهشت دو روز پیش از انتشار بیانیه سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، محمدرضا خاتمی دبیر کل حزب مشارکت در مقاله‌ای با عنوان رفراندم، با اشاره به واقعی‌بودن تفاوت دو جناح در شیوه، روش و برنامه‌ای که برای اداره کشور دارند، نوشت هر دو جناح خود را نماینده مردم می‌دانند که باید با رفراندم معلوم شود نظر مردم چیست. محمدرضا خاتمی با برشمردن روش‌های مختلف نظرسنجی و جمع‌آوری آرای مردم نوشت: «امروز متداول‌ترین شیوه اعلام نظر

ادامه در صفحه ۲

www.iranarchive.com

گرامی باد اول ماه مه

روز جهانی کارگر

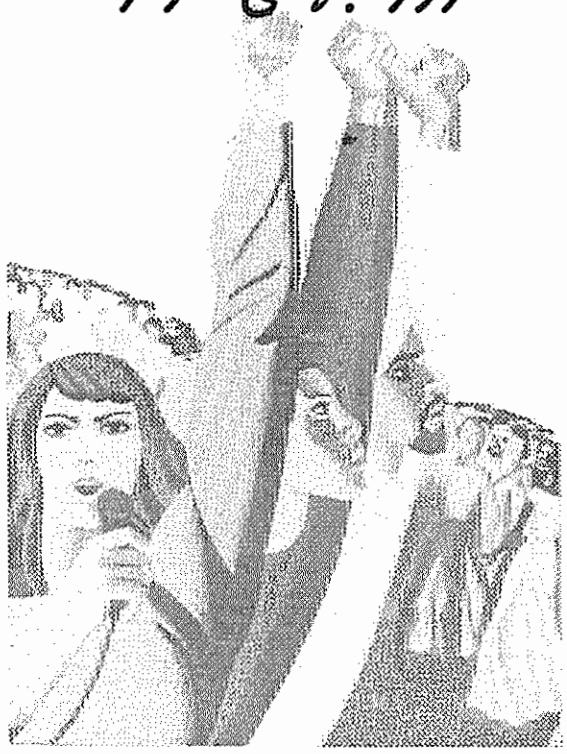

پیام هئیت سیاسی - اجرائی

سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

به مناسبت روز جهانی کارگر

برای اصلاحات، تضمین کار، تشکل مستقل

و دستمزد مناسب مبارزه کنیم!

مصاحبه نشریه کار با رفقا مجید عبدالرحیم‌پور، طهماسب وزیری، رسول مهدیزاده و محمدحسین چراغی

در صفحات ۷، ۸، ۹ و ۱۰ ویژه اول ماه مه

مروری خاطره‌وار

بر جنبش دانشجوئی

دانشگاه تبریز در دهه ۴۰

بهزاد کریمی

بخش پایانی در صفحه ۶

نامه ابوالفضل غلامرضائی عضو شورای منتخب متحصنین کوی دانشگاه تهران

آقای ترقی! خون بر زمین ریخته شده

عزت ابراهیم‌نژاد

متاعی نیست که ملعبه سیاست‌بازی‌تان کنید

در صفحه ۲

گفتگوی مصطفی مدنی با ماموستا شیخ عزالدین حسینی

تنها حکومت دمکراسی و مردم‌سالاری می‌تواند پایدار بماند

در صفحه ۴

سرمقاله

جنبش اعتراضی کارگران و ضرورت تشکل‌های مستقل کارگری

انتخابات ۸۰ و چالش بین اصلاح‌طلبان و مخالفین آن خبرسازترین رویداد کشور است و روزنامه‌های وابسته به جناح‌های حکومتی در درج اخبار و مقالات پیرامون انتخابات به مسابقه باهم برخاسته‌اند. آنچه کمتر مورد توجه روزنامه‌ها قرار می‌گیرد، اخبار اعتراضات گروه‌های مختلف اجتماعی از جمله اعتراضات کارگری است. با این وجود کسانی که اخبار کارگری را پیگیری می‌کنند و به کوشه و کنار روزنامه‌ها چشم می‌اندازند، اغلب می‌توانند اعتراضات کارگری را در متن اخبار کوتاه و با تیترهای نه‌چندان درشت پیداکنند. از مجموعه این خبرها می‌توان ابعاد وسیع اعتصابات کارگری، تجمع‌ها و گردهمائی‌های کارگران را دریافت.

ما در همین شمارهٔ نشریهٔ کار «گاه‌شمار اعتصابات و اعتراضات کارگری را در طی یک ماه (ماه آذر سال ۱۳۷۹) به نقل از نشریهٔ جنس دوم درج کرده‌ایم. همین گاه‌شمار نشان می‌دهد که در طول یک ماه ۱۵ حرکت اعتراضی در سطح واحدهای بزرگ تولیدی اتفاق افتاده است.

در همین حدی که اخبار اعتراضات کارگری در رسانه‌ها بازتاب می‌یابد، تحرک جنبش کارگری، دامنهٔ گستردهٔ آن و مطالبات وسیع کارگران را می‌توان به عینه دید.

دامنهٔ اعتراضات خبر از وضعیت مشقت‌بار کارگران دارد. تورم و رکود اقتصادی، غارتگری صاحبان سرمایه‌های سرگردان و «آقازاده‌ها»، واردات بی‌رویهٔ کالاها و مال‌اندوزی تجار، رشد سرمایه‌داری تجاری و بخش انگلی بورژوازی تجاری، بی‌کفایتی مسئولین اقتصادی و بی‌برنامگی دولت، زندگی کارگران را به فلاکت نشانده است.

کارگران با مسائل و مشکلات بیشماری دست به‌گریبان هستند که می‌توان گفت که در طی دهه‌های اخیر بی‌سابقه است. خصوصی‌سازی، ورشکستگی کارخانجات، اخراج وسیع کارگران از واحدهای تولیدی،

ادامه در صفحه ۲

محمد سلامتی:

توطئه‌هائی علیه سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی در شرف تکوین است

محمد سلامتی، دبیر کل سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی در گفتگو با خبرنگار سیاسی ایسنا اظهار داشت: برخوردهای اخیر نشان می‌دهد که توطئه‌ای علیه جبههٔ دوم خرداد و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی در شرف تکوین است و این توطئه روز به روز بیشتر احساس می‌شود.

به گفتهٔ سلامتی در آستانهٔ انتخابات ریاست جمهوری فشارهای مختلفی به قوهٔ قضائیه وارد می‌شود که حداقل برخی از بخش‌های آن برخوردهائی را انجام دهند. وی اضافه کرد: تصور من آن است که این توطئه توسط براندازان واقعی نظام اجرا می‌شود. در حقیقت مافیای قدرت که در نهادهای گوناگون نفوذ کرده می‌خواهد یاران واقعی و اصلی نظام و انقلاب را به تدریج کنار بگذارد و در نهایت انقلاب بدون مدافع قدرت‌مند اصلی و قوی ضربه‌پذیر شود و توطئه‌ها را به کار گرفتند.

سلامتی تصریح کرد: تقاضای من از رهبری این است که نسبت به این مسائل عنایت خاص و ویژه‌ای داشته باشند. چون مسائل اخیر بسیار حساس است و آقایان به دنبال زدن ریشهٔ نظام هستند و تنها به اعضای سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی اکتفا نمی‌کنند. هرچند که قطعا زور آنها نمی‌رسد و این قدرت را ندارند.

وی در پایان اظهار داشت: نفوذی‌های باند مافیای قدرت در نشریات نیز با ارائهٔ تحلیل‌های وارونه بر علیه اعضای سازمان می‌کوشند یک سازمان در خدمت انقلاب را برانداز معرفی کنند و توطئه از همین‌جا روشن می‌شود.

گفتنی است که روزنامه‌های کیهان، جمهوری اسلامی و رسالت حملات خود را به سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و جبههٔ مشارکت تشدید کرده‌اند و روزنامهٔ کیهان خواستار دستگیری عناصر موثر این دو جریان شده است. ▣

در این شماره

مرغ سحر ناله سر کن!

به یاد ستایشگر آزادی و عدالت ملک‌الشعرای بهار

خسرو باقرپور
در صفحه ۵

سه الگوی هنجار دمکراسی

یورگن هابرماس
در صفحه ۱۰

ما برده کانیم!

برگردان: محمود صالحی
در صفحه ۱۲

یادداشت

قتل زنان در شهرهای مختلف کشور

شواهد نشانگر وجود «محافل خودسر» و فتوای دینی در پشت این قتل‌ها است.

قتل گستردهٔ زنان که به قتل‌های خیابانی مشهور شده است، التهاب و نگرانی عمیقی را در مردم پدید آورده است. شکل انجام این قتل‌ها و وجوه مشترک قربانیان آن ظن وجود یک یا چند محفل جنایتکار با انگیزهٔ دینی را بعنوان عاملین این قتل‌ها به‌شدت تقویت کرده است. از ۷ مرداد سال ۷۹ تا فروردین سال جاری، یعنی مدتی قریب ۹ ماه ۱۲ زن در شهر مشهد به شکلی مشابه به قتل رسیده‌اند؛ در بجنورد ۷ زن و در تهران تعداد نامعلومی از زنان خیابانی طعمهٔ جنایتکاران شده‌اند.

آنچه که بر حساسیت امر افزوده است و این سلسله جنایات را از قتل‌ها و جنایات ناشی از انگیزه‌های مالی و جنسی و ناهنجاری‌های فردی و روانی متمایز می‌کند، سازمان‌یافتگی و انگیزهٔ عاملین آن است. شواهد متعددی بر وجود «کمیته‌های مجازات» که سالم‌سازی اجتماعی به سبک افراطیون مذهبی جنایتکار را پیشه کرده‌اند، دلالت دارد.

در گزارش پلیس از قتل «زنان خیابانی» در مشهد آمده است:

ـ تمامی قربانیان در امر اعتیاد، توزیع مواد مخدر، ولگردی و منکراتی دارای یک تا ۶ فقره سابقه هستند.

ـ در اجساد، به‌جز دو نفر نخست، روسری مقتولان دور گردن آنها بسته شده و گره‌ها دوتا و از جلو و راست گردن است.

ـ تمامی اجساد داخل لفافه ـ یک فقره داخل موکت، یک فقره داخل گونی و بقیه داخل چادرهایشان بسته بوده است و هر چادر دارای دو گره مثل هم بوده است.

ـ تمام قربانیان در جای دیگری به قتل رسیده و اجساد آنان به محل‌های کشف انتقال و رها شده است.

ـ در این جنایات هیچ اثری از سرقت وجود ندارد.

ـ همهٔ قربانیان در بررسی‌های پزشکی خفه شده‌اند.

ـ با توجه به اعلام‌نظر پزشکی قانونی تاکنون موردی از «تجاوز» به مقتولان اعلام نشده است».

در تغییری که روزنامهٔ ایران در شمارهٔ ۲۷ فروردین خود تحت عنوان «آن سوی پردهٔ قتل‌های خیابانی» به چاپ رسانده است، تاکید شده است:

«روشن است که بسته‌بودن روسری به دور گردن زنان سهوا انجام نگرفته، بلکه شکارچیان انسان، به عمد خواسته‌اند پیامی را به دیگران بویژه زنان باسابقه یا بدکاره القا کنند... اول اینکه نشان دهند قتل همهٔ این زنان سابقه‌دار توسط یک گروه خاص انجام گرفته است تا به بقیهٔ زنانی که چنین پیشینهٔ محکومیتی دارند بفهمانند مکافاتی چنین در انتظارشان است. دوم این‌که اگر روسری را یکی از نشانه‌های ظاهری نجابت بدانیم، احتمالا خواسته‌اند به دیگران بفهمانند که این‌گونه زنان، قربانی بی‌عفتی و فساد خود شده‌اند».

در ادامهٔ مقاله نوشته شده است: «انتخاب چنین زنانی نشان می‌دهد که عاملان قتل‌ها با اطلاع از پیشینه‌های کیفری زنان و آگاهی در بارهٔ جرایم ارتکابی آنان به سراغشان رفته‌اند. اما باید تحقیق شود که چنین اطلاعاتی را از کجا به‌دست می‌آورند».

در پروندهٔ چند تن از اعضای گروه جنایتکاری که تحت عنوان «کریم اهل بیت» در شهر ری تشکیل شده بود و در جریان ترور حجاریان دست داشت، کشتن یک زن و یک مرد مطرح شد که به‌خاطر «نهی از منکر» صورت گرفته بود. بر این بخش از پرونده نیز همچون نام آمرین و فتوادهندگان توسط قوهٔ قضائیه سرپوش گذاشته شد.

از دیگر نشانه‌های وجود انگیزهٔ مذهبی و دست‌داشتن محافل تروریستی دارای ارتباط با محافل قدرت در این‌گونه قتل‌ها، تهدیدات و مواضعی است که نیروها، نشریات و شخصیت‌های وابسته به جریان‌های سرکوب‌گر افراطی انجام و اتخاذ کردند.

روزنامهٔ نوروز در شمارهٔ ۲۲ فروردین ضمن دادن هشدار به بیانیه‌ای اشاره می‌کند که در تهران منتشر شده و در روزنامهٔ همبستگی نیز بازتاب یافته است. گروهی که خود را «مبارزین ارزش‌های اسلامی شهر تهران» معرفی کرده‌اند، ضمن اعتراض به مفاسد اجتماعی و بدحجابی در تهران، به رئیس جمهور هشدار داده‌اند: «نگذارید از صبر انقلابیون خارج شویم که به خدای واحد اگر این صبر لبریز شود، اقدامی در خور آن افراد بی‌خبر خواهیم کرد».

نشریهٔ یالثارات، بازتاب‌گر خشونت‌گراترین و ارتجاعی‌ترین گرایش‌های موجود در جمهوری اسلامی نوشته است: «مسئولان محترم قضائی باید در برخورد با مجرمان و متخلفان با جدیت عمل نمایند و با این عمل مانع شکل‌گیری گروه‌های مخفی و زیرزمینی برای تحقق عدالت گردند».

و اکنون شواهد حاکی است که این گروه‌های مخفی و زیرزمینی که تحقق عدالت اسلامی و نهی از منکر به سبک خود را به اجرا در می‌آورند، شکل گرفته است. تجربه نشان داده است که در راس این شبکه‌های آدم‌کش، یک مجتهد فتوادهنده قرار دارد که بر قتل‌ها و جنایات جامهٔ شرعی پوشانده و آن را از نظر شرع و قانون جمهوری اسلامی موجه می‌سازند. حاکم‌بودن ایدئولوژی خشونت و اخلاقیات مبتنی بر بینش دینی، در شکل خشونت‌گرای آن در کنار ارتباط با دایرهٔ قدرت بستر رشد و سپر محافظتی برای این گروه‌های آدم‌کش مخفی تشکیل داده است.

باید به یاری زنان بی‌نوا و بی‌پناهی که خود قربانی ناهنجاری‌های اجتماعی و نابسامانی‌های موجود در جمهوری اسلامی هستند، شتافت. نباید گذاشت این جنایات در سکوت ادامه یابد. جلب توجه مجامع بین‌المللی حقوق بشر برای اعمال فشار جهت پایان‌دادن به این قتل‌ها ضرورت فوری دارد.

رفراندم یا ائتلاف؟

ادامه از صفحه اول

مردم شرکت در انتخابات است. نهادهای مختلف ملی و محلی که به رای مردم گذاشته می‌شود در حقیقت نمایانگر تمایل و اراده مردم به روش‌هائی است که برای اداره جامعه خود می‌پسندند و در همین راستاست که در مسائلی که بسیار تعیین‌کننده است و می‌تواند نقطه عطفی در حیات یک ملت محسوب شود رفراندم معنا پیدا می‌کند».

در ادامه مقاله رفراندم، خاتمی با اشاره به پیروزی‌های مکرر اصلاح‌طلبان حکومتی در انتخابات ریاست جمهوری ۷۶، شوراها و مجلس ششم نتیجه می‌گیرد مخالفان اصلاحات، با رفراندم بیدار نخواهند شد زیرا آنان اساسا اصلاحات نمی‌خواهند. محمدرضا خاتمی می‌نویسد: «پیش‌بینی می‌شود که حتی بعد از برگزاری انتخابات ۸۰، باز هم مخالفان مردم به خود نیایند، بنابراین حکایت اصلاحات و مخالفان آن، این نیست که گروهی و جماعتی به هر دلیل دچار کج‌فهمی شده‌اند و توهم پیدا کرده‌اند که مردم با اصلاحات نیستند که بتوان آن‌ها را از خواب غفلت بیدار کرد بلکه حکایت آن کسی است که خود را به خواب زده است و بیدارکردن او برخلاف کسی که واقعا در خواب است، غیرممکن می‌نماید».

در بیانیهٔ مجاهدین انقلاب اسلامی، سخنان آغاجری و نوشتهٔ خاتمی از آنچه که باید به رفراندم گذاشته شود، شفاف سخن گفته نمی‌شود و معنای رفراندم بطور ناروشن زیر عنوان کلی اصلاحات بیان می‌شود. حال آنکه با این رفراندم باید جایگاه نهادهای انتخابی و انتصابی در ساختار قدرت روشن شود و هر نهادی که از حیطهٔ انتخاب و نظارت عمومی خارج است، از ساختار سیاسی حذف گردد.

با دولت ائتلافی
با تحریم انتخابات

بر خلاف آنچه که اصلاح‌طلبان تبلیغ می‌کنند، محافظه‌کاران در انتخاب کاندیدا دشواری چندانی ندارند. زیرا آنان می‌دانند اگر انتخابات با حضور خاتمی برگزار شود، سایر کاندیداها صرف‌نظر از میزان رائی که ممکن است بیاورند در دورهٔ هشتم انتخابات ریاست جمهوری همچنان بازنده خواهند بود. بنابراین محافظه‌کاران برای هر دو احتمال، یعنی انتخابات با حضور و یا بدون حضور وی کاندیدا دارند. دشواری آنان مطالبات مردم و خود اصلاحات است. دغدغهٔ آنان این است که چگونه می‌توانند اندیشهٔ اصلاحات را ریشه‌کن سازند. از اعمال فشار بر خاتمی برای کنارگذاشتن تاج‌زاده رئیس ستاد انتخابات گرفته تا پیشنهاد محمدجواد لاریجانی برای تشکیل دولت ائتلافی، همه این هدف محوری را دنبال می‌کنند که نگذارند اصلاحات میدان عمل بیابد. جمعیت موتلفه می‌گوید کاندیدا معرفی نخواهد کرد. این جمعیت که دستگاه قوهٔ قضائیه بیانگر سیاست آن است، حضور در انتخابات را به رفتن تاج‌زاده مشروط کرده است. عسگراولادی دبیر کل جمعیت می‌گوید: «فضای انتخابات شفاف نیست. جریانی که در انتخابات تصمیم‌گیر و تصمیم‌ساز است فضا را مرتب غبارآلود می‌کند تا برخی شخصیت‌های طراز اول نتوانند در مورد حضور در انتخابات آینده تصمیم بگیرند. با توجه به وضع کنونی، یک قطب موجود تصمیم گرفته است کاندیدائی معرفی نکند».

تشکیل دولت ائتلافی پیشنهاد محمدجواد لاریجانی است. همان چهره‌ای که در آستانهٔ انتخابات سال ۷۶ به حمایت از ناطق نوری به ملاقات نیک‌براون رفت و تلاش کرد از طریق وی و جلب حمایت دولت بریتانیا از ناطق نوری، به رقیب خاتمی در انتخابات یاری کند. اکنون در آستانهٔ انتخابات دورهٔ هشتم از زبان محافظه‌کاران به اصلاح‌طلبان هشدار می‌دهد، اگر دولت ائتلافی را نپذیرند، شکست آنان حتمی است. لاریجانی در مقالهٔ «سیاست، غرور پختگی» نوشته است: «جناح‌های سیاسی کشور در فن رقابت تقریبا هماورد هم هستند؛ اما همهٔ آنان در مقابل ارائهٔ یک مملکت‌داری درست و پیشرفته، مشکل دارند. در چنین شرایطی من ائتلاف را بهترین فرمول می‌دانم زیرا به دولت امکان می‌دهد که از تمام ظرفیت‌های ملی برای پیشبرد امور کشور استفاده کند. متاسفانه برخی دوستان ما در جبههٔ دوم خرداد ائتلاف را باج‌خواهی سیاسی می‌انگارند و این علامت غرور سیاسی است که آفت توفیق است».

پیشنهاد لاریجانی را عبدی عضو رهبری حزب مشارکت رد کرده است. عبدی می‌گوید جریانی که اکثریت دارد، نیازی به ائتلاف ندارد. در نقد این سخن عباس عبدی یکی از اصلاح‌طلبان روزنامه‌نگار در روزنامهٔ آفتاب یزد نوشته است، چرا نباید ائتلاف کرد. مگر هم‌اکنون تعدادی از وزرا و مدیران کل به جناح راست وابسته نیستند و دولت خاتمی یک دولت ائتلافی نیست؟ آفتاب یزد در پایان مقاله نوشته است: «با روشی که آقای عبدی و دوستانی که این‌گونه فکر می‌کنند در پیش گرفته‌اند امتیازات ائتلاف در قدرت واگذاشته شده، اما امتیاز مسئولیت‌خواهی و همکاری از سران جناح مقابل اخذ نشده است...»

* * *

هنوز صحنه انتخابات از روشنی و شفافیت برخوردار نیست و احتمالا تا آخرین روز ثبت نام نیز معلوم نخواهد شد چه کسانی پا به عرصه انتخابات می‌گذارند، چه برنامه‌ای را ارائه می‌دهند و چه سیاستی را در پیش می‌گیرند. اما آنچه مشخص است مخالفین اصلاحات نمی‌خواهند دوم خرداد سال ۷۶ تکرار شود.

نامه ابوالفضل غلامرضائی عضو شورای منتخب متحصنین کوی دانشگاه تهران

آقای ترقی! خون بر زمین ریخته‌شده عزت ابراهیم‌نژاد متاعی نیست که ملعبه سیاست‌بازی‌تان کنید

www.iran-archive.com

بسمه تعالی
(و این تذهبون)

جناب آقای ترقی کمی بیاندیشید شاید به یاد آورید روزهائی راکه مظلومیت دانشجویان ایران‌زمین به گوش جهانیان رسید. به یاد آورید روزهائی راکه حرمت دانشگاه شکسته شد. شبی راکه دانشجویان فریادرسی جز پروردگار خویش نداشتند و در نیاز با پروردگار خود بودند که وحشیانه بر آنها هجوم آوردند.

جناب آقای ترقی خون بر زمین ریخته شده عزت ابراهیم‌نژاد و زخم‌های درمان نگشته دانشجویان متاعی نیست که ملعبه سیاست‌بازیهایتان کنید. ستم روا داشته شده بر دانشجویان و به بندکشیدن باطبی‌ها فریادکنندگان مظلومیت دانشجو بس نبود؟ کفایت نکرد تبرئه متهمان حادثه خونین کوی دانشگاه؟ مگر نه آنکه شورای عالی امنیت ملی آنان راکه بر صدر نشانید مقصر دانسته بود و آنان که بر بند کشیده شدند مبرا بودند؟ نه آنکه رادمردانی چون سحابی و عزیزانی چون افشاری ناسزاها بر جان خویش خریدند و در برابر تمامی فشارها ایستادند تا احساسات برانگیخته‌شده دانشجویان را آرام کنند و آنها را به آرامش فرا خوانند. عجبا که از یاد برده‌اید و چه زود از یاد می‌برید. امروز قریب تمامی آنان که در روزهای فریاد و خون تیر ماه هفتاد و هشت کوشیدند کشور را از فاجعه‌ای ناگوار نجات بخشند در زندانند. خشونت‌پردازان جامه آهنین بر تن کردند و خشونت پرستان امین شدند. ضاربان آزاد و مضروبان خانه‌نشین، شاکیان متهمند و متهمان محق. به لطف همفکرانتان در ویرانه قضا دادگاه مطبوعات و انقلاب به ویرانه جفا رسیده‌ایم. کاش آقای شاهرودی قدر آن اعتمادی که همگان بر ایشان گذاردند دانسته بودند و حداقل ویرانه قضا را همانگونه که بود پاس می‌داشتند و این چنین نامردمی‌ها بر کار مردمان روا نمی‌داشتند.

جناب آقای ترقی نیک به یاد می‌آوریم که فاجعه کوی دانشگاه چگونه رقم خورد و از یاد نبرده‌ایم قداربندانی راکه خواب از چشمانمان ربودند و یا زهرا گویان بر بدن‌هایمان کوفتند و آن همه هجمه که بر ما روا داشتند.

جناب آقای ترقی گلوله‌های نشسته بر تن کیانوش مظفری گویاترند یا به اصطلاح تحقیقات دادگاه پس از ماه‌ها زندان و انفرادی. عجبا که اینچنین خون به ناحق ریخته‌شده ابراهیم‌نژاد را دستاویز زندگی روزمردتان می‌کنید. کاش به کلام استاد، قدر خود می‌دانستید بر جای خویش می‌نشستید و به اندازه خویش طلب می‌کردید.

ابوالفضل غلامرضائی
عضو شورای منتخب متحصنین کوی دانشگاه تهران
چهارم اردیبهشت ۱۳۸۰

جنبش اعتراضی کارگران...

ادامه از صفحه اول

ورود نیروهای جوان به بازار کار، بر لشکر بیکاران افزوده و مسئلهٔ بیکاری را به یک معضل اجتماعی تبدیل کرده است. به نوشتهٔ روزنامهٔ کارگر: «اخراج کارگران در سال‌های ۷۳ و ۷۴ و ۷۵ و ۷۶ به ترتیب ۸۲ هزار، ۹۲ هزار، ۷۸ هزار و ۹۶ هزار بوده است». (کار و کارگر ۱۱ بهمن ۷۸). این ارقام در سال‌های اخیر بخاطر ورشکستگی کارخانجات به مراتب بیشتر شده است. هم‌اکنون حدود ۵۰۰ کارخانه در حال تعطیلی است و کارگران آن در معرض بیکاری قرار دارند.

بحران واحدهای تولیدی و اخراج وسیع کارگران و وجود نیروی عظیم بیکار در جامعه، مسئله بیکاری را به مهم‌ترین معضل جامعهٔ کارگری تبدیل کرده است. کارفرمایان از این موضوع بیشترین سوءاستفاده را می‌کنند و برای فرار از اجرای قانون کار به «قرارداد موقت» متوسل می‌شوند. به گفتهٔ دبیر اجرائی خانهٔ کارگر استان گیلان: «طی سال‌های ۷۷ و ۷۸ بیش از ده‌هزار کارگر در این استان (گیلان) بازخرید شدند و در یک شرایط نامطمئن و بی‌ثبات به صورت قراردادی و موقت جلب بازار کار گردیدند».

قرارداد موقت به استثمار شدید کارگران و عدم تامین امنیت شغلی کارگران منجر شده است. به همین خاطر مسئلهٔ تامین امنیت شغلی در راس مطالبات کارگران قرار گرفته است.

در عین حال ورشکستگی واحدهای تولیدی موجب شده است که پرداخت دستمزد بسیاری از کارگران ماهانه عقب بیافتد. به‌گفتهٔ علیرضا محجوب: «نزدیک به ۴۰۰ کارخانه با ۴۰۰ هزار کارگر نتوانسته‌اند دستمزد کارگران را پرداخت کنند و دستمزد ۴۰۰ هزار کارگر نصف شده است». به همین خاطر بسیاری از اعتراضات کارگری در سال‌های اخیر حول مسئلهٔ تعویق و عدم پرداخت دستمزد کارگران متمرکز گردیده است.

در ردیف مسائل بالا می‌توان به مسائلی نظیر فقر فزاینده و افت سطح زندگی کارگران، مستثنی‌نمودن کارگاه‌های کمتر از ۵ نفر از شمول قانون کار، کاهش قدرت خرید کارگران بر اثر تورم، اشاره کرد.

جنبش کارگری بخاطر انبوه مشکلات، بیکاری وسیع و خطر اخراج کارگران در موضع تدافعی قرار گرفته است و کارگران تلاش می‌کنند که آنچه را دارند، از دست ندهند و یا از انتقال بیشتر بار بحران اقتصادی بر دوش خود بکاهند. ولی آنها هنوز فاقد حربه کارا یعنی تشکل‌های مستقل کارگری و سراسری هستند تا بتوانند از مطالبات و منافع خود در شرایط کنونی دفاع کنند.

امروز آنچه در مقابل جنبش کارگری بعنوان موضوع مبرم قرار دارد، مبارزه و تلاش پیگیر برای ایجاد سندیکاهای مستقل کارگری و فراروياندن تشکل‌های موجود به تشکل‌های مستقل کارگری است. در چنین شرایطی کارگران قادر خواهند شد که در مقابل کارفرمایان و دولت بایستند و تامین مطالبات خود را بر آنها تحمیل کنند.

دکتر هاشم آغاجری:

انتخابات رئیس‌جمهوری ۱۳۸۰ باید به رفراندم مبدل شود

دکتر هاشم آغاجری عضو رهبری سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی در نشست با دانشجویان دانشگاه علوم پزشکی اهواز گفت: اگر در این دوره از انتخابات آقای خاتمی رقیبی از جناح مخالف نداشته باشد، این دوره از انتخابات می‌بایست به رفراندم مبدل شود.

وی گفت: در نظام جمهوری صاحب قدرت غیرانتخابی مفهومی ندارد و سازوکار موروثی جایگاهی ندارد و کسی صاحب قدرت است که برگزیدهٔ مردم باشد و رای مردم پشت سر او باشد. وی اضافه کرد: هر قدرتی که بخواهد در حکومت جمهوری بدون درنظر گرفتن رای مردم اعمال قدرت کند یک نهاد تقلبی است.

آغاجری گفت: امروز ما در مقابل دو پدیده قرار داریم، یکی تفکری که جمهوری اسلامی را بنای قدرت قرار داده و در واقع حکومت دمکراسی است و دیگری قدرتی که به جمهوریت اعتقادی ندارد و هیچ اصالت و مشروعیت برای رای مردم قائل نیست.

مدرس دانشگاه تربیت مدرس تهران اضافه کرد: فلسفهٔ قدرت مخالفان اصلاحات در واقع خلافت و سلطنت است که با روحیات مردم ایران هرگز هم‌خوانی ندارد و در مقابل آن دولت خاتمی قرار دارد که برخاسته از رای مردم است.

از «خبرنامهٔ سیاسی» انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه صنعتی امیرکبیر

* شنیده شده است یکی از بازجویان علی افشاری که برخورد ملایم‌تری با او داشته است، از تیم بازجوئی اخراج شده و به وزارت دفاع انتقال یافته است.

* شنیده می‌شود قاضی حداد که در دههٔ ۶۰ از بازجویان لاجوردی در سازمان زندان‌ها بوده است، انتقال علی افشاری به بند عمومی را منوط به همکاری وی با تیم بازجوئی نموده است.

* خواهر علی افشاری گفت: افشاری در حال حاضر در بایکوت خبری به سر می‌برد. وی گفت: افشاری هنوز در بازداشتگاه ۵۹ سپاه در انفرادی است و وضعیت جسمانی خوبی ندارد. چند روز پیش ملاقاتی با برادرم داشتیم که در شرایطی نه چندان مناسب و با معطلی زیاد انجام شد. در این ملاقات سه نفر برادرم را برای ملاقات با خانواده‌اش همراهی می‌کردند و امکان هیچ‌گونه حرفی نبود.

* بر اساس اظهارات تعدادی از زندانیان سیاسی احتمال استفاده از داروهائی در جهت ایجاد اختلال حواس در زندانیان سیاسی وجود دارد.

* شنیده می‌شود قاضی حداد، رئیس شعبهٔ ۲۶ دادگاه انقلاب که در حال حاضر بیش از ۴۰ نفر را در بازداشت دارد، در اواسط دههٔ ۶۰ بعلت پاره‌ای مسائل و به دستور آیت‌الله منتظری از مسئولیت‌های قضائی کنار گذاشته شده بود.

* ۹ نفر از دانشجویان دانشگاه علم و صنعت به جرم شرکت در مراسم چهارشنبه‌سوری در مقابل خوابگاه به کمیتهٔ انضباطی فراخوانده شدند.

* مدیر مسئول نشریهٔ دانشجوئی فردای آزادی به جرم توهین به روحانیت و تشویش اذهان عمومی در دادگاه همدان به شش ماه حبس تعزیری محکوم شد. دلیل صدور این حکم انتشار طنزی با عنوان تلخک در آبان سال گذشته بوده است.

* دانشجویان دانشگاه پیام نور سمنان دست به تحصن اعتراض‌آمیز زدند و از رفتن به کلاس‌ها خودداری کردند.

* شنیده می‌شود واردات انحصاری شکر که با بعضی از مقام‌های تئوریسین نیز ارتباط دارد در طول سال گذشته ۶ میلیارد تومان درآمد داشته است.

* علی شکوری‌راد، نمایندهٔ مجلس اظهار داشت: بررسی مواردی هم‌چون واردات شکر، این‌که توسط چه کسانی، با چه ارزی و با حیثیت چه افرادی صورت می‌گیرد و با چه قیمتی در داخل کشور به‌فروش می‌رسد، کار دشواری نیست. اگر کسی شهامت داشته باشد که پا به چنین ورطه‌ای بگذارد، اطلاعات بسیار ارزشمندی از طرف مردم در اختیار او قرار خواهد گرفت.

* در قم یکی از مقلدان آیت‌الله منتظری که با خون خود روی دیوار بیت ایشان مشغول نوشتن شعار «مسلمان، به پا خیز» بود، توسط نیروهای امنیتی محل بازداشت شده است.

* «لثارات» نوشت: تحرک تعدادی از هواداران آقای منتظری در نجف‌آباد که قصد داشتند با شعارهای انحرافی در روز عاشورا و تحریک مردم باعث اغتشاش و بی‌نظمی شوند، در نطفه خفه شد.

* سایتی توسط دانشجویان دانشگاه امیرکبیر بر روی شبکهٔ اینترنت ایجاد شده که به اطلاع‌رسانی در مورد حوادث دانشگاه و اخبار جنبش دانشجوئی ایران می‌پردازد. این سایت دارای بخش‌های اطلاعیه‌ها، تشکل‌ها، نشریات دانشجوئی و آلبوم تصاویر است و در هفتهٔ اول فعالیت خود حدود ۲۰ هزار بازدیدکننده داشته است.
آدرس این سایت: www.akunews.com

اصلاحات در بوته نقد

گفتگوی نشریه دانشجوئی واژه با مهندس تقی رحمانی از فعالین ملی – مذهبی

با توجه به نزدیکی انتخابات ریاست جمهوری در سال ۸۰ بر آن شدیم تا در این باره با شخصیت‌های سیاسی از طیف‌های گوناگون سیاسی به گفتگو بنشینیم. به همین دلیل از آقای تقی رحمانی از فعالین ملی - مذهبی به عنوان اولین فرد وقت مصاحبه گرفتیم و ظهر یک روز سرد زمستانی به دفتر مجله توقیف‌شده ایران فردا رفتیم. آقای تقی رحمانی در حال خواندن نماز بود. تا پایان نماز صبر کردیم و بعد از آن همگی در پشت میزی که در اطاق بود نشستیم و در حالی گفتگو را شروع کردیم که احضاریه‌ای که همان روز به دست آقای تقی رحمانی رسیده بود بر روی میز خودنمائی می‌کرد.

آنچه در زیر می‌خوانید نتیجه این گفتگو است:

– آقای رحمانی بحث را از عملکرد آقای خاتمی در دورهٔ ۴ ساله ریاست جمهوری‌شان آغاز می‌کنیم، با توجه به شعارهائی که در دوم خرداد ۷۶ توسط آقای خاتمی مطرح شد و آن شعارهائی که مدنظر نیروهای ملی – مذهبی بود که سبب شد آقای خاتمی را به عنوان کاندیدای خود معرفی کنند. آقای خاتمی تا چه حد توانسته‌اند به آن شعارها دست پیدا کنند؟

– در وحله اول باید دقت داشته باشید که نیروهای ملی – مذهبی در انتخابات سال ۷۶ کاندیدا داشتند و کاندیدایشان رد صلاحیت شد. اما از آنجائی که ما اعتقاد داریم که در درون حاکمیت یک قدرت نباید حرف اول را بزند و حاکمیت حزبی، حاکمیتی است که جناح‌های گوناگون سیاسی در آن حضور داشته باشند و حاکمیت یک جناحی یک حاکمیت استبدادی است و اینکه در حاکمیت جمهوری اسلامی به جز دو جناح امکان حضور هیچ جناح دیگری در قدرت و بالای حاکمیت موجود نیست. ما وظیفه‌مان انتخاب طرف بهتر بود و این یک انتخاب استراتژیک بود ولی انتخاب ما دلیل دیگری هم داشت و آن صداقتی بود که در آقای خاتمی می‌دیدیم. یعنی یک روشنفکر بافهم فرهنگی و دید شاعرانه از مناسبات، در عین حال ظریف و ترد و شکننده. ولی در مجموع اینکه بگوئیم خاتمی در تحقق شعارها موفق بوده یا نه باید مشخص کنیم چه می‌خواهیم.

مردم و جریان‌های سیاسی برای نفس‌کشیدن نیاز به آن دارند که در بالا کشمکش بر سر قدرت باشد و و ایده‌آل نیروهای ملی – مذهبی این است که این کشمکش و شکاف در بالا تبدیل به یک گشایش دمکراتیک شود، ولی برای رسیدن به این گشایش باید یک سیری را طی کنیم. تحول دمکراتیکی که در آن امکان اینکه مردم، اقشار و قومیت‌ها و اقلیت‌ها همانند اکثریت بتوانند در توزیع ثروت و قدرت سیاسی شریک باشند، اگر ما اصلاحات را در این چارچوب بررسی کنیم می‌توانیم بگوئیم در این چهار سال گفتاردرمانی داشته‌ایم تا رفتاردرمانی. این گفتاردرمانی بر می‌گردد به ساختار کاملاً متصلب قدرت در ایران که عملاً پذیرای تحولات فکری نیست و مقاومت می‌کند. اگر ما بگوئیم سال اول آقای خاتمی در نهادینه کردن مطبوعات تلاش داشت، سال دوم در برگزاری انتخابات شوراها و برپایی آنها، سال سوم در شناسنامه‌دارکردن احزاب و سال چهارم هم در انتخابات مجلس ششم، در این قلمرو تلاش‌هائی صورت گرفته است اما نهادینه نشده است.

محسن رضائی، دبیر مجمع تشخیص مصلحت کاندیدای ریاست جمهوری

* گفته می‌شود نمایندگان مجلس قصد دارند نقش رضائی را در دوران جنگ بررسی کنند

پیش از آنکه اسامی کاندیداهای انتخابات هشتمین دورهٔ ریاست جمهوری اعلام شود و به آنان اجازه دهند که وارد کارزار انتخاباتی شوند، دو نسفر از منفورترین چهره‌های جمهوری اسلامی که هردو در قتل، کشتار، فساد و سرکوب مخالفان دگراندیش دست داشته‌اند، تبلیغات انتخاباتی را آغاز کرده‌اند.

یکی از این چهره‌ها محسن رضائی، دبیر مجمع تشخیص مصلحت نظام و فرماندهٔ پیشین سپاه پاسداران است، دیگری علی فلاحیان، وزیر اطلاعات دورهٔ ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی، شاه‌کلید قتل‌های زنجیره‌ای می‌باشد. این دو چهره‌هائی هستند که نامشان بر سر زبان‌هاست. فلاحیان تبلیغات انتخاباتی خود را با قتل یک نفر از ماموران نیروی ویژه به نام جعفر میربیگی آغاز کرده و محسن رضائی با تهدید و دشنام‌گوئی به خاتمی. از هر دو رهبر حمایت می‌کند و هر دو رابطهٔ بسیار نزدیکی با خامنه‌ای دارند. رضائی مشاور نظامی و چشم و گوش خامنه‌ای در مجمع و سپاه است و فلاحیان در کنار محسنی اژه‌ای دستگاه اطلاعات و امنیت رهبری را بر عهده دارد. با پشتیبانی خامنه‌ای پسر فلاحیان را به عنوان قاتل دستگیر شده بود آزاد کردند.

محسن رضائی در یک هفتهٔ گذشته دوبار به تندی علیه خاتمی سخن گفته است. بار اول با انتشار نامهٔ سرگشاده به وی حمله کرد و به خاتمی گوشزد کرد که دولت وی تا پایان همین دورهٔ ریاست جمهوری قانونی است، بار دوم در قم. رضائی در قم گفته است شرایط امروز کشور شرایط حساس و تعیین‌کننده و چهارسال آینده دوران تعیین تکلیف است. رضائی در ارزیابی دولت خاتمی گفت ایشان به درد مدیریت کشور نمی‌خورد. آنچه گذشته است، گذشت ما باید به فکر آینده باشیم که کشور نیازمند مدیر است.

گفته می‌شود عده‌ای از نمایندگان سابق و کنونی مجلس و برخی از اعضای سپاه در حال تشکیل ستاد انتخابات برای رضائی هستند. هنوز معلوم نیست آیا مجلس پروندهٔ محسن رضائی را در زمان جنگ مورد بررسی قرار خواهد داد یا نه؟ وی بنا به اعتراف شخصی یکی از عاملان اصلی ادامهٔ جنگ، کشتار هزاران نفر از جوانان و نوجوانان، پاسداران و نیروهای ارتش در جبهه‌های جنگ است. مجلس حق آن را دارد که پروندهٔ دوران جنگ را بازبینی کند.

اعتراض ایرانیان مقیم برلین به دستگیری نیروهای ملی ـ مذهبی

دهها تن از ایرانیان مقیم برلین در اعتراض به دستگیری نیروهای ملی ـ مذهبی روز چهارشنبه ۲۵ آوریل در مقابل سفارت جمهوری اسلامی گردهم آمدند. شرکت‌کنندگان در این گردهمائی اعتراضی ضمن ابراز همبستگی با جنبش رو به گسترش در ایران، اعتراض شدید خود را به اقدامات اخیر مسئولان قضائی که با رهبری ولی‌فقیه جمهوری اسلامی صورت گرفت، بیان داشته و از کلیهٔ نیروهای آزادی‌خواه خواستند که مراتب اعتراض خود را به اشکال مختلف اعلام کنند.

در پایان گردهمائی قطعنامهٔ ذیل در چهار بند قرائت شد.

این تجمع به دعوت سازمان‌های فدائیان خلق ایران (اکثریت)، جمهوریخواهان ملی ایران، سوسیالیست‌های ایران و حزب دمکراتیک مردم ایران و برگزار شد.

قطعنامهٔ شرکت‌کنندگان در گردهمائی اعتراضی

ما شرکت‌کنندگان در این گردهمائی نگرانی، مخالفت و اعتراض شدید خود را به موج جدید دستگیری دهها تن از شخصیت‌های ملی و مذهبی و ممنوع اعلام‌کردن نهضت آزادی ایران را دنبالهٔ سیاست تضعیف و در نهایت به شکست کشاندن جنبش اصلاح‌طلبانه و بازگرداندن جامعه به شرایط قبل از دوم خرداد ۷۶ ارزیابی می‌کنیم.

یکی از اهداف مهم هجوم به نیروهای ملی و مذهبی، موسوم به نیروی سوم را تضعیف رابطهٔ بین نیروهای اصلاح‌طلب درون و خارج از حکومت می‌دانیم و بر این باوریم نیروهای راست اقتدارطلب خواهان تضعیف ما دستگیری‌ها، بستن روزنامه‌ها و ممنوع اعلام‌کردن نهضت آزادی ایران را دنبالهٔ سیاست تضعیف و در نهایت به شکست کشاندن جنبش اصلاح‌طلبانه و بازگرداندن جامعه به شرایط قبل از دوم خرداد ۷۶ ارزیابی می‌کنیم.

یکی از اهداف مهم هجوم به نیروهای ملی و مذهبی، موسوم به نیروی سوم را تضعیف رابطهٔ بین نیروهای اصلاح‌طلب درون و خارج از حکومت می‌دانیم و بر این باوریم نیروهای راست اقتدارطلب خواهان تضعیف موقعیت آقای خاتمی در انتخابات ریاست جمهوری خرداد ۸۰ و ناامیدکردن مردم از روند اصلاحات می‌باشد.

لذا ما خواهان:

۱ ـ آزادی بلاقید و شرط دستگیرشدگان اخیر

۲ ـ آزادی کلیهٔ زندانیان سیاسی

۳ ـ آزادی مطبوعات، بیان و اندیشه

۴ ـ آزادی احزاب و سازمان‌های سیاسی و دیگر نهادهای دمکراتیک می‌باشیم.

اخبار کوتاه

مجوز هفته‌نامهٔ دانشجوئی «ایران امروز» لغو شد

هیئت نظارت بر نشریات دانشجوئی مجوز انتشار هفته‌نامهٔ «ایران امروز» را به مدت ۴ ماه لغو کرد. این نشریه توسط دانشجویان دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه فردوسی مشهد انتشار می‌یافت. به گفتهٔ دبیر هیئت نظارت بر نشریات دانشجوئی، چهار اتهام به این نشریه وارد گردیده که با دفاع مدیر مسئول آن، نشریه از دو اتهام مبرا گردیده است و به‌خاطر دو اتهام دیگر، از جمله درج مقالهٔ «حکومت‌های استبدادی» محکوم شناخته شد.

عمید نائینی سردبیر ماهنامهٔ «پیام امروز» بازداشت شد

عمید نائینی سردبیر مجلهٔ پیام امروز به دادگاه عمومی تهران احضار و پس از هفت ساعت بازجوئی و تفهیم اتهام توسط قاضی سعید مرتضوی با صدور قرار بازداشت شد.

ماهنامهٔ پیام امروز در اواخر اسفندماه به همراه سه روزنامه و نشریه به محاق توقیف افتاده بود. به گفتهٔ یک مقام قضائی، نائینی به صدور اجازهٔ چاپ دو مقالهٔ اهانت‌آمیز به احکام دینی و مقدسات اقرار کرده است. در یکی از مقالات منتشره نماز آیات در ردیف اعمال خرافی تلقی شده و در مقالهٔ دیگری حضرت جبرئیل امین موجودی خیالی عنوان شده است.

ماهنامهٔ پیام امروز که تاکنون ۴۵ شماره از آن به چاپ رسیده است، یکی از موفق‌ترین نشریات بود که در آن گزارش‌های متنوعی پیرامون موضوعات مختلف، چاپ می‌شد. در شماره‌های آخرین آن گزارش‌های جذاب و جالبی از زندان اوین درج شده بود.

تشکیل احزاب جدید

به زودی حزب جدیدی به‌نام «مدافعین پیام دوم خرداد» به دبیرکلی مصطفی کواکبیان تشکیل می‌شود و روزنامه‌ای تحت نام «مردم‌سالاری» که مواضع و دیدگاه‌های این حزب را بازتاب خواهد داد، منتشر می‌شود. کواکبیان مدیر مسئول روزنامهٔ «پیام» در استان سمنان و معاون دبیرکل همبستگی است.

برخی از اعضای حزب همبستگی نیز قصد دارند حزب مستقلی تشکیل دهند که نام آن را «روزنامه‌نگاران اصلاح‌طلب» گذاشته‌اند. این حزب قصد دارد اعضای خود را از میان شورای سردبیری و مدیران مسئول روزنامه‌های اصلاح‌طلب انتخاب کنند.

گفته می‌شود جناح اصغرزاده در حزب همبستگی نیز تصمیم به تشکیل حزب دیگری دارند.

تشکیل جبههٔ تازهٔ اصلاح‌طلب

ائتلاف تازه‌ای از نیروهای دوم خرداد با عنوان «جبههٔ اصلاح‌طلبان» در حال شکل‌گیری است. به گفتهٔ مصطفی کواکبیان تعدادی از احزاب رسمی و تشکل‌های پروانه‌دار اصلاح‌طلب که پس از دوم خرداد ۷۶ مجوز فعالیت از کمیسیون مادهٔ ۱۰ احزاب اخذ کرده و جزو گروه‌های ۱۸ گانهٔ جبههٔ دوم خرداد نیستند، این ائتلاف را تشکیل می‌دهند. وی از ذکر اسامی تشکل‌های عضو این ائتلاف در مصاحبه با خبرگزاری ایرنا خودداری کرد و گفت: به زودی طی یک کنفرانس مطبوعاتی نام سایر تشکل‌ها و برنامهٔ تفصیلی جبههٔ اصلاح‌طلبان که حدود ۱۵ تشکل دارد، اعلام خواهد شد.

نامهٔ مدرسین دانشگاه‌های کشور به رئیس‌جمهور

بیش از ۱۰۰ تن از مدرسین دانشگاه‌های کشور در نامه‌ای به رئیس جمهور به دستگیری اساتید دانشگاه‌ها اعتراض کردند.

در این نامه آمده است: امضاکنندگان این نامه بعنوان بخش کوچکی از جامعهٔ علمی ایران و بر اساس وظیفهٔ ملی و حمایت از حاکمیت قانون، نگرانی عمیق خود را از نحوهٔ دستگیری و ادامهٔ بازداشت همکاران دانشگاهی در زندان اعلام می‌نمایند.

در نامه اضافه شده است: ما از آن بیم داریم که بازداشت پژوهشگران دلسوز و خلاق دانشگاهی روند فرار مغزها و حاکمیت یاس و ناامیدی را شتاب بخشد و جامعهٔ در حال تحول ما را از سرمایه‌های لازم و شایستهٔ آن محروم نماید.

دانشجویان زندانی فعالین ملی مذهبی را محکوم کردند

گروهی از دانشجویان در بند که در جریان حوادث کوی دانشگاه تهران دستگیر شدند، با امضای نامه‌ای دستگیری ملی ـ مذهبی‌ها و هم‌چنین حشمت‌الله طبرزدی را محکوم کردند. در این نامه آمده است: ما امضاکنندگان نامه ضمن محکوم کردن دستگیری‌های اخیر ملی ـ مذهبی‌ها و بخصوص حشمت‌الله طبرزدی از دستگاه قضائی می‌خواهیم تا دیر نشده به خط مشی سیاسی انحرافی خود که از جانب جناح افراطی محافظه‌کار رهبری می‌شود و بی‌گناهان زیادی از جمله خود ما را قربانی گرفته است، پایان دهد.

این نامه را منوچهر محمدی، اکبر محمدی، محمد شوشتری، احمد باطبی، حسین یکتا، مهرداد، سهرابی و امید عباسقلی‌نژاد امضا کرده‌اند.

www.iran-archive.com

گفتگوی مصطفی مدنی با ماموستا شیخ عزالدین حسینی

تنها حکومت دمکراسی و مردم‌سالاری می‌تواند پایدار بماند

چند روزی از آغاز سال نو می‌گذرد. فروردین، آغاز فصلی نو را بشارت می‌دهد. با اینحال در اینجا از لطافت بهاران ایران، هنوز خبری نیست. سرما مثل تازیانه بر پوست می‌نشیند و همه چیز را با خود منجمد می‌کند. گوئی طبیعت نیز در اینجا نظم خود را از ما دریغ می‌ورزد. انگار که تغییر فصل نیز تابعی از حال و هوای سیاسی گشته و دیرتر به اروپا می‌رسد. همراه با یک فدائی قدیمی بسوی سکنائی «نامعلوم» راه افتاده‌ایم. او باید «فرد مطمئنی» باشد. شیخ عزالدین، این موضوع را به من تاکید کرده بود. از شاهراهی میان استکهلم پایتخت سوئد می‌گذریم. از پشت شیشه اتومبیل، بیرون را نگاه می‌کنم. پوسته نازکی از برف زمین را سفیدپوش کرده است. جوان‌ها با کفش‌های پاتیناژ روی دریاچه‌های یخی سر می‌خوردند و با شادی می‌خندند. به جست و خیزشان خیره می‌شوم. صحنه جلوی چشمام بی‌اختیار عوض می‌شود و من در سایه این جوان‌های خوش‌پوش، بچه‌های کردستان را می‌بینم که روی برکه‌های یخی کنار روستای «مالومه» (معلومه)، سُرسُردبازی می‌کنند.

«مالومه» از روستاهای مرزی واقع در مناطق کوهستانی کردستان آزاد بود و توسط اتحادیه میهنی کردستان عراق اداره می‌شد. پایه کودهای اطراف این روستا به «درد احزاب» معروف بود. هم شیخ عزالدین حسینی و هم ما و دیگر جریانات سیاسی، آخرین سال‌های نزدیک به ده سال کودنشینی را، در این روستا گذرانده بودیم. در جنبش‌های دهه ۷۰ - ۱۹۶۰ کردستان نیز، این روستا از آخرین قرارگاه‌های ملامصطفی بارزانی بود.

شیخ عزالدین حسینی را آخرین بار در این روستا ملاقات کرده بودم. با او و چند نیروی دیگر سیاسی برای پایان‌دادن به درگیری‌های مسلحانه حزب دمکرات کرستان و کومه‌له تلاش می‌کردیم. شیخ عزالدین، بالادست روستا، در دامنه کوه بلندی مشرف به قرارگاه کومه‌له، در چادری زندگی می‌کرد که زیر توپ‌باران ارتش و سپاه پاسداران جمهوری اسلامی، باید درد به درد جابجا می‌گشت. مشکل اما فقط به این ختم نمی‌شد. خروش هواپیماها نیز یک لحظه انسان را آرام نمی‌گذاشت. هم فانتوم‌های دولت ایران و هم میگ‌های عراقی مدام این دره را بمباران می‌کردند. حتی در جریان یکی از بمباران‌ها، ترکش بمبی که در نزدیک محل اقامت شیخ عزالدین فرود آمده بود، خود او و همسرش را همراه با دو پیشمرگه کرد، مجروح کرده بود.

دوست همرادام مرا به خود می‌آورد:

«رسیدیم»! جلوی یک بنای آجری متوقف می‌شویم. در محله‌ای آرام، به سبک اروپای قدیم ساخته شده است. خاطرات چادرهای پر اذحام را به این خانه آرام می‌سپارم و از خود می‌پرسم، چرا شیی اینجا هم باید مخفی زندگی کند؟ کدام داغ لعنت خورده بر کشور ما نقش می‌زند که انسانی را فقط بخاطر عقایداش، در قلب اروپا نیز، نباید آزاد بگذارند؟ بر نطع این حکومت به راستی چه می‌گذرد که از بسط عقاید و اندیشه‌ها، تا بدین حد هراس دارد؟

وقتی پای صحبت او بنشینیم و عقاید او را بشنویم، راز هراس حکومتی که با توسل به مذهب خود را روی پا نگهداشته است، آشکارتر می‌شود و بهتر می‌فهمم که چرا کدیورها و اشکوری‌ها را به بند می‌کشد و امثال شیخ عزالدین‌ها را مجبور می‌کند که در تبعید نیز پنهان بمانند!

شیخ عزالدین مثل گذشته خندرو و با نشاط مانده است. بیش از ده سال است او را ندیده‌ام. با آرامش و متانت همیشگی به استقبال‌مان می‌آید. شمرده و دقیق سخن می‌گوید. نخستین پرسش را با همان مرور خاطراتم آغاز می‌کنم.

○ مصطفی مدنی: جناب ماموستا، زمانی که در منطقه آزاد کردستان زندگی می‌کردیم سوی آن چادرهای بخاطر ماندنی، با وجود اینکه عبور و مرور از کلوکاه شهرها را سخت در کنترل داشتند، ولی ارتباط با مردم کردستان همیشه برقرار بود و خیلی‌ها بطور دائمی برای دیدن شما می‌آمدند و برمی‌گشتند. یعنی شما رابطه‌ای عمیق با مردم داشتید، الان این رابطه را چگونه می‌توانید برقرار کنید؟

● شیخ عزالدین حسینی: اینجا نیز مردم پیش من می‌آیند. بخصوص نسل جوان با من در تماس دائمی هستند و من با آنها از هر دری سخن می‌گویم. از زمانی که به اینجا آمده‌ام، مطالعات عمیقی را در تمامی‌زمینه‌ها آغاز کرده‌ام. بخصوص کتابهای مربوط به تاریخ، حکومت‌های ایدئولوژیک، دیکتاتوری‌ها و دلائل فروریختن شوروی و اردوگاه سوسیالیستی. نشریات مختلف را نیز می‌خوانم. در عین حال با شخصیت‌های ملی مذهبی و سازمان‌های سیاسی کرد ایرانی و همچنین ترکیه و عراق دوستی و همکاری دارم. مهم اینستکه ما همه باید خود را با شرایط زمان هماهنگ کنیم. این بهترین راه ارتباط با مردم خواهد بود. نه فقط در شهرها بلکه حتی در روستاهای کردستان ایران تغییرات محسوسی رخ داده است. هرچند رژیم به کردستان کم توجه می‌کند و سطح درآمد توده مردم بسیار نازل است. ولی مردم از خود مایه می‌گذارند و فرزندان‌شان را چه دختر و چه پسر به مدرسه می‌فرستند.

بطوری که امروز بین آبادی‌ها با دانشگاه پل ارتباطی برقرار شده است. روستاهائی را می‌شناسم که بیش از ده نفر آنها یا دانشجو هستند و یا تحصیلات عالی دارند. روح آزادی‌خواهی و احساس ملی و غرور کردآیتی و استقلال فکری به حدی‌ست که مایه سرافرازی است. مردم از حقوق حقه خود دفاع می‌کنند و به اشکال مختلف با عقب افتادگی، کهنه‌پرستی و فاشیسم ولایت فقیه در ستیز هستند. این یک وضع امیدوار کننده در کردستان ایران است و به مبارزات سراسری کمک می‌کند.

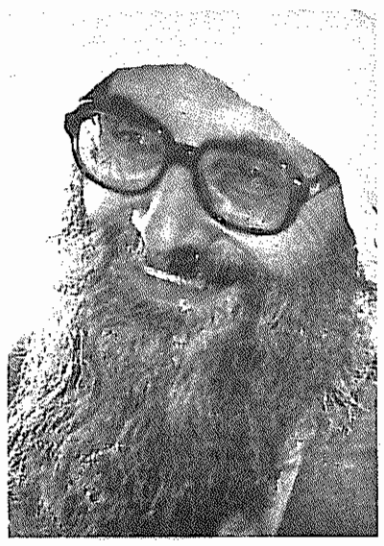

○ شما برای مردم کردستان یا بهتر گفته باشم برای جامعه سنی یک شخصیت روحانی هستید و در عین حال برای مردم ایران یک چهره سیاسی. با توجه به بحث‌هائی که در میان حکومتیان بر سر قوانین مربوط به ولایت و جمهوریت بروز کرده است و اهمیتی که این مباحث برای شرایط امروز ایران دارد، دوست داریم قبل از هرچیز نظر شما را در رابطه با موضوع ولایت و تفاوت‌های مابین شیعه و سنی بشنویم. چون همان‌طور که می‌دانید مراجع شیعه بیشتر این فکر را در میان مردم رواج داده‌اند که گویا اختلاف بر سر جانشینی پیغمبر مابین علی، و یا ابوبکر و عمر، بوده است.

● اینطور نیست. منشا اصلی اختلاف، مسئله خلافت و امامت است. به این معنا که آیا خلافت یا حکومت از جانب مردم تعیین می‌شود و یا اینکه از طریق خداوند منصوب می‌شود. یعنی مردم خود حکومت را انتخاب می‌کنند یا خداوند و پیغمبر در این مسئله دخالت می‌کنند. نظر شیعه براین است که خداوند و پیغمبر، امام یا رهبر را منصوب می‌کنند تا او حکومت تشکیل بدهد و بر امت حکومت کند. ما معتقد هستیم خدا و پیغمبر در این مسئله دخالت نمی‌کنند. آنها حکومت را به مردم سپرده‌اند. تا خود رئیس مملکت را انتخاب کنند. موضوع بیعت به همین مفهوم است. حتی آن زمان هم اگر حاکمی از مردم بیعت نمی‌گرفت، حاکم شناخته نمی‌شد. می‌دانیم که در آن دوران امکان انتخابات در ابعاد کشور وجود نداشت و جوامع نیز هنوز به این حد از رشد نرسیده بودند. به همین دلیل جایگزین انتخابات همان بیعت بود که با حضور مردم صورت می‌گرفت. بنابراین بیعت محتوای همان انتخابات را دارد و تنها مردم را در تعیین حاکم یا رئیس مملکت مرجع می‌داند.

○ با تعریفی که شما ارائه می‌دهید بطور کلی در سنت اسلام یعنی از نخست، اصل بر نظر و رای مردم قرار داشته است و نه انتصاب. آیا واقعا همین‌طور است؟

● بله در دید ما انتخاب با مردم است. آن رهبر و رئیس مملکت را که البته شرایط مهمی دارد، مردم انتخاب می‌کنند. این انتخاب البته باید آزادانه باشد. اگر نباشد، رسمیت و صحت ندارد. حتی خود پیغمبر هم در بعضی مواقع از مردم بیعت می‌گرفت. ابوبکر نیز وقتی خلیفه شد نه از جانب خدا و نه پیغمبر، منصوب نشد. مردم او را انتخاب کردند. همچنانکه بعد عمر و عثمان را و سپس علی را برگزیدند. اما در مذهب جعفری، خلق و مردم و مسلمانان در انتخاب نماینده خودشان دخالت ندارند. آنها مدعی هستند که رهبر و یا نماینده مردم ولو با واسطه، از طرف خداوند منصوب می‌شود. مثلا می‌گویند: پیغمبر علی را امام قرار داد و گفت که او امام است. خدا او را امام قرار داده است و او نیز یکی دیگر را منصوب می‌کند و این ادامه دارد تا امام دوازدهم. معتقدند اینها معصوم هستند. و بدون چون و چرا، حاکم دنیوی هستند. گفتند امام دوازدهم غیبت کرده و دوباره عروج می‌کند و حکومت الهی برقرار می‌نماید. مسلما برادران شیعه نظر دیگری دارند. ولی ما معتقد هستیم وقتی پیغمبر وفات کرد هیچکس را معرفی نکرده بود. و جز او هیچکس معصوم نیست. اساسا ولایت‌داشتن و انتصاب بی‌چون چرا در شیعه، از همان امامت آمده است. منشا آن، همان چیزی‌ست که بصورت سلسله‌ای یک معصومی، معصومی دیگر را به حاکمیت بر مردم می‌گمارد و آنها باید همانند صغار قیم داشته باشند و به جبر دین‌از او پیروی کنند. بنابراین اصل اختلاف ما اینستکه که حاکمیت انتخابی‌ست و یا انتصابی؟ همینکه ما امامت را قبول نداریم، خود رای به انتخاب است. البته مهمتر از خود انتخاب، همان‌طور که گفتم شرط آزادبودن انتخابات است که بسیار اهمیت دارد.

○ بسیار خوب در یک انتخابات آزاد مردم چه بسا به یک فرد غیرمذهبی رای بدهند، آن وقت چی. شما آیا با این انتخاب مردم موافقید؟ و اصولا نسبت به جدائی دین از دولت چه نظری دارید؟

● از نظر من هر مکتبی این مشکل را دارد. نمی‌شود شما مکتبی داشته باشید و کسی که در راس قرار می‌گیرد، پیکره‌ای از آن مکتب نباشد. فرض بگیرید یک حزب کمونیست حکومت را در دست بگیرد و مردم او را قبول داشته باشند. آن رئیس جمهور حتما کمونیست خواهد بود و حکومت را هم حتما کمونیستی خواهد کرد. همان‌طور که نمونه‌اش را در حکومت کمونیستی اردوگاه دیدیم و نتایج‌اش را هم. پس این طبیعی است که در یک کشوری که اکثریت آن مسلمان هستند، این اکثریت حکومت اسلامی خودشان را تشکیل بدهند و رئیس جمهور را از خودشان انتخاب کنند؟ ظاهرا این مسئله را باید طبیعی تلقی کرد. ببینید من یک مومن هستم. مومن به خدا. به دین و مومن به ملت. باکمونیسم و ماتریالیسم نیز هیچ پیوندی جز تضاد ندارم. ولی به‌هیچ وجه معتقد به حکومت مکتبی نیستم. حال می‌خواهد این حکومت کمونیستی باشد یا دینی! دین یک موضوع اخلاقی‌ست. دین رابطه بین انسان و خداست. دین بجای خودش و حکومت هم بجای خودش. اینها را نباید باهم تلفیق کرد. چنین تلفیقی هم به ضرر دین است و هم ملت و حکومت. دین با حکومت نمی‌تواند قدسیت خود را حفظ نماید.

○ جناب ماموستا، شما روی یک حقیقت مهمی انگشت گذاشتید. من فکر می‌کنم، ما چپ‌ها نیز نقش مخرب حکومت‌های ایدئولوژیک اعم از مذهبی یا کمونیستی را آنکونه که باید نشناخته بودیم. البته در مورد حکومت مکتبی کمونیستی نه فقط نشناخته بودیم بلکه این تصور را داشتیم که چنین حکومتی، ایده آل بشریت و رهائی‌بخش انسان‌ها از هرگونه ستمگری‌ست. در حالیکه تجربه تاریخ معاصر ثابت کرد همین خصلت مکتبی خود به ستم بزرگی علیه مردم مبدل می‌شود و قبل از هرچیز ریشه آزادی را که سرچشمه حیات بشر است خشک می‌کند. سئوال اینجاست که شما بدیل نقد از نظام مکتبی را چگونه توضیح می‌دهید و کدام نوع ازحکومت را در خدمت جامعه می‌دانید؟

● به نظر من فقط یک حکومت می‌تواند در این دنیا برقرار بماند و آن حکومت دمکراسی و مردم سالاری است. حکومتی که بتواند عدالت اجتماعی و آزادی انسانها را رعایت کند و پشتیبان علم و فرهنگ و آن‌چیزی باشد که بدرد مردم می‌خورد. دیگر با روضه و عاشورا و امام زمان نمی‌شود مردم را فریب داد. دیگر گنبد و بارگاه بدرد مردم نمی‌خورد. این‌ها هیچ ربطی به اسلام راستین ندارد و هرکس گول اینها را بخورد از غافله تمدن و انسانیت و عقل و شعور دور می‌افتد. دنیا تغییر کرده ما هم باید تغییر کنیم. ببینید از زمان لنین تا امروز و بخصوص در بیست سال اخیر چه تحولات بزرگی در جهان روی داده است. بعد از پایان کار شوروی یک از دوستان شما به من می‌گفت: اگر هزار سال دیگر هم باشد، کمونیسم دوباره زنده می‌شود. گفتم: من هزار سال دیگر نمی‌مانم. من به امروز کار دارم. به عقیده من کسانی که مبارزه می‌کنند، کسانی که طرفدار مردم هستند، باید راه دمکراسی و عدالت اجتماعی دنبال کنند و به حقوق ملیت‌ها احترام بگذارند. راه تمدن و فرهنگ، راه تکامل و راه رفاه انسان‌ها را باید دنبال کنند. در این صورت مذهب هم آزاد می‌شود. چون مذهب هم باید خود را از دست حکومت نجات بدهد. چون آنهائی که به اسم مذهب حکومت می‌کنند، مذهب را فدای حکومت می‌کنند. آنها چون می‌دانند کسی برای حرف خودشان ارزشی قائل نیست، مدعی می‌شوند که من نماینده خدا هستم و این را که من گویم، خدا فرموده و از این قبیل. من این را بدترین بلا برای مردم می‌دانم. نتیجه این می‌شود که هیچ‌کس نتواند با آنها مخالفت کند. چون با خدا که نمی‌شود مخالفت کرد. این بدترین نوع دیکتاتوری ست. درحالیکه اگر اختلاف نظر نباشد، اگر انتقاد در کار نباشد، بشریت تکامل نمی‌یابد. تکامل محصول برخوردهای سیاسی و گوناگونی عقاید و اندیشه است. دین و عقاید امری وجدانی‌ست. ولاا کرادفی‌الدین. مردم در اندیشه و عقاید خود آزادند.

○ ماموستا، این آزادی عقاید و نظر، این ضرورت مخالفت و انتقاد که شما از آن سخن می‌گوئید، آیا شامل مخالفت با خود دین هم می‌شود یا نه اینجا مرز وجود دارد و در چنین جامعه دمکراتیکی، آزادی مخالفت با دین وجود ندارد؟

● من همانقدر که قبول ندارم حکومت مذهب را ترویج کند و آنرا برای مردم اجباری نماید همانقدر هم تبلیغات ضد مذهبی را قبول ندارم و درست نمی‌دانم که شما بیائید بگوئید دین افیون توده‌هاست. شما یک عمر گفتید دین افیون ملت‌هاست. حالا خودتان یعنی مکتب‌تان افیون ملت‌ها شدید. دین مردم را از کار بد پرهیز می‌دهد. من هر کار خیری را که در این جهان صورت می‌گیرد، همه‌اش را از دین می‌دانم. البته بشرطی که به کسی آسیب نرساند. هرچیز مفیدی که از راه وجدان انجام گیرد، عبادت است و موجب رضای خداست.

○ تا آنجا که من بیاد دارم، شما در گذشته در عین حال که باکمونیسم مخالف بودید و به حکومت شوروی انتقاد داشتید، ولی نظام اقتصادی سوسیالیستی را بهترین نظام عادلانه و بدیل سرمایه داری می‌دانستید. با توجه به تجربه اخیر و شکست اردوگاه سوسیالیستی، امروز چگونه فکر می‌کنید؟

● من هنوز همان عقیده را دارم. از نظر من نظام سرمایه‌داری بر عدم عدالت استوار است. کمونیسم را هم اصلا قبول ندارم و معتقد هستم نمی‌تواند رسالتی را که مدعی‌ست انجام بدهد. این را تجربه در تمام جهان ثابت کرد. من همچنان نظام اقتصادی سوسیالیستی راترجیح می‌دهم و معتقدم آینده بشریت در ایجاد یک نظام عادلانه سوسیالیستی است. این سوسیالیسم منتها نه از راه قهر و انقلاب قهرمانی بلکه از راه همه گیرشدن علم و معرفت و تکامل علمی و فکری ، از راه تعمیق فرهنگ و دانش بوجود می‌آید. شاید ۲۰ یا ۵۰ سال پیش شرایط برای قهرمان‌سازی وجود داشت ولی امروزه نه قهرمان‌سازی و نه قهرمانی مفهومی ندارد. من عقیده دارم دیگر شرایطی که یک خمینی پیدا بشود و مریدانی دور او را بگیرند، بوجود نخواهد آمد. مردم نمی‌خواهند در ایران دوباره یک کسی مثل خمینی پیدا بشود که اول قهرمان بشود و بعد خون راه بیاندازد. به نظر من دیگر انقلاب و قهرمان درست نمی‌شود. من روش ماندلا را قبول دارم. ۲۷ سال در زندان بود و با آن محبوبیت آمد رئیس جمهور شد، صلح و وفا برقرار کرد و رفت، بی‌آنکه این محبوبیت را خراب کرده باشد. ما در ایران تا حدی زمینه این روش را در تاریخ تمدن ۲۵۰۰ ساله داریم. شما کوروش و داریوش را با آسوریها مقایسه کنید، که همه‌اش با خون و چپاول توام بود. در ایران بردگی مثل اروپا نبود. بردگی ضعیف بود. ما باید این سنت را زنده می‌کردیم ولی خمینی خشونت و شقاوت را دامن زد. حالا جمهوری اسلامی دارد تاوان آنرا می‌دهد.

○ ماموستا، شما زمان کوتاهی بعد از انقلاب به تهران آمدید و با خمینی ملاقات کردید. همان زمان نشریه کار با شما مصاحبه‌ای داشت. شما برعکس جو آن زمان بدون تجلیل از خمینی موضوع را خیلی ساده جلوه دادید. گفتید رفتیم پیش آقای خمینی مسائل کردستان را تشریح کردیم، خواست‌هایمان را گفتیم و برگشتیم. من پاسخ او را دقیق بخاطر ندارم ولی تا آنجا که یادم هست، نوعی مخالفت با خواسته‌های شما در سخنان او مستتر بود. شما آن موقع نظرات آقای خمینی را چگونه ارزیابی می‌کردید و چه نقشی برای‌اش قائل بودید.

● من به دیدگاه او اعتقادی نداشتم. کسانی که کتاب‌های آقای خمینی را که قبل از انقلاب نوشته شده‌داند، خوانده باشند، یا با افکار و عقایداش آگاهی یافته باشند، بدرستی می‌دانند که هدف خمینی از مبارزه و انقلاب تشکیل حکومت شیعه سنتی، بر مبنای ولایت فقیه بود. حکومتی که مانند قیم صغار، مردم را سرپرستی و اداره نماید. او در کتاب ولایت فقیه می‌فرماید: مردم ناقص هستند و نیازمند کمال‌اند و ناکامل‌اند. پس مردم به حاکمی که قیم امین و صالح باشد محتاج‌اند. او می‌گوید: ولایت مانند جعل (قراردادن و تعیین) قیم، برای صغار است. می‌گوید: قیم ملت، با قیم صغار، از لحاظ وظیفه و موقعیت، هیچ فرقی ندارد. آیت‌الله طباطبائی نیز جامعه اسلامی و ولایت را به منزله گله و شبان می‌بیند. از نظر او، در غیبت امام زمان اگر مردم ولی فقیه نداشته باشند، بمانند گله‌ای بی چوپانند. مراجعه کنید به کتاب آقای اکبر گنجی بنام «تلقی فاشیستی از دین و حکومت» یا به خود کتاب ولایت فقیه آقای خمینی. بنابراین من می‌دانستم که خمینی بخاطر حکومت ولایت فقیه، هیچ حقی به کسی نخواهد داد. بهیچ وجه مخالفان حکومت را تحمل نخواهد کرد. و به هر شیوه‌ای که برای‌اش مقدور باشد آنها را سرکوب خواهد نمود. در روزهای اوائل انقلاب، یکی از فرماندهان در مهاباد پیش من آمده بود. ضمن گفتگو پرسید: شما خمینی را چطور می‌بینید. (آنوقت هنوز آقای خمینی به ایران نیامده بود)، گفتم او کوبنده خوبی‌ست، اما نمی‌تواند سازنده خوبی باشد. خلاصه اینکه من با حکومت مذهبی هم از نخست مخالف بودم و اولین کسی از میان روحانیون بودم که رفراندوم جمهوری اسلامی‌را رسما تحریم کردم.

○ از آقای طالقانی چه برداشتی دارید و با توجه به مساعدتی که در جریان ایجاد شواری شهر سنندج از خود نشان داد، فکر می‌کنید اگر او هم همانند خمینی قدرت داشت، بعنوان یک روحانی شیعه، همان دشمنی را بر جامعه تسنن روا می‌داشت؟

● آقای طالقانی را مرد شریفی می‌شناختم. او با وجودی که شیعه بود ولی فکرش باز بود. آقای بهشتی را اما چندان قبول نداشتم او با وجودیکه انسان بسیار دوراندیش، سیاسی و دانشمند بود، اما بنوعی دشمنی با ما را دامن می‌زد.

○ من دید شما نسبت به آقای بهشتی را نائید می‌کنم، چون در ملاقاتی که ما با او در باره ضرورت برقرای صلح در کردستان داشتیم. او بهیچ وجه این حقیقت را نپذیرفت که حقوق ملیت‌ها و بخصوص ملت کرد را به رسمیت بشناسد و زمینه را برای برقراری صلح در کردستان بوجود بیاورد. در ادامه این بحث یک سئوال تخصصی دارم. یکی از موارد اتهام آقای اشکوری این است که در کنفرانس برلین گفته بود، حجاب، از واجبات دینی نیست، بلکه امر شخصی افراد است. این عقیده تا چه اندازه در اسلام جایگاه دارد؟

● آقای اشکوری در آن کنفرانس تنها این را نگفت. بلکه خلاصه بیان او این بود که احکام فقهی، دو قسم دارد. یک امضائی که مربوط به آداب و رسوم زندگی اعراب قبل از اسلام می‌باشد و چون با شرایط آن زمان هماهنگی داشته، اسلام آن را امضا کرده و تصویب نموده است. اما آداب و فرهنگ بد و غیر انسانی را ممنوع اعلام کرد. لذا اگر آن احکام با تکامل فرهنگ بشر امروزه و اجتماع پیشرفته، انطباق نداشته باشد، مجتهدین می‌توانند، در آنها اجتهاد و تجدید نظر کنند و آنرا تبدیل به احسن نمایند. و دوم احکام تاسیسی که اسلام خود آنرا وضع کرده و بعضی از آنها منطبق با شرایط آن دوره وضع گردیده‌داند. و معلل به علل مستقطعی هستند. لذا می‌توانند مورد اجتهاد و بررسی مجدد قرار گیرند و احکام مناسب با تکامل اجتماعی و جامعه مدنی جای آنها را بگیرند. و این اجتهاد آقای اشکوری اگر هم خطا باشد یک اجر دارد و نه زندان!

○ بسیار خوب جناب ماموستا، حالا با این تجربه پشت سر مانده و رشد افکار عمومی برای تحقق جامعه مردم‌سالار و حکومت دمکراتیک که شما به درستی به آن اشاره کردید، برای رسیدن به آن چه راهی را پیشنهاد می‌کنید؟

● من معتقدم تغییرات ساختاری و اجتماعی باید از راه سیاسی و فرهنگی صورت بگیرد. این تحولات در طول این بیست سال بطور تدریجی پیش رفته است. من اصل تحول و تکامل را در این می‌بینم که مردم آگاه شوند و از دنباله‌روی پرهیز کنند. مخصوصا نسل جوان که امروز در ایران اکثریت را دارند، خیلی متحول شده‌اند. تحول دیگر در وضعیت زنان ایران است. آنها از حیث دانش و معلومات رشد بسیار بالائی کرده‌اند و امروز در مراکز دانشگاهی مطرح هستند. این، به آنها آگاهی سیاسی و فرهنگی داده و افق فکرشان را باز کرده است. زنان امروز بیشتر به مسائل خودشان و دیگران و مسائل ایران می‌اندیشند. در مجموع نیز در گذشته خواست‌ها مبهم و ناپخته بود. ولی امروز در بطن تحولاتی که در جهان بوجود آمده، نزدیکی آداب و فرهنگ در دنیا و بخصوص مسئله اینترنت که جهان را بهم نزدیک کرده است و مردم از حال و روز هم به سرعت خبر پیدا می‌کنند، این خواست‌ها را روشن و موضوع دمکراسی و آزادی‌خواهی برای مردم حیاتی کرده است.

○ جناب ماموستا درستی ارزیابی شما از وضعیت جامعه را دیگر حتی خود دولتیان هم نمی‌توانند انکار کنند. اگر به سخنان آقای خاتمی در جریان گزارش به مجلس توجه کرده باشید، ایشان نیز ضمن تشریح تغییرات ترکیب اجتماعی، رشد آگاهی و ملزومات جامعه شهری که در ایران به سرعت رو به فزونی گذاشته است و همچنین تاثیرات فرهنگ جهانی بر این عقیده بودند که در ایران مرجعیت فرهنگی و دانشگاهی جایگزین مرجعیت سنتی کشته و یک تغییرخواهی بنیادی در میان مردم ایجاد شده است که اگر به آن توجه نشود، جمهوری اسلامی با یک سرنوشت غم‌انگیزی روبرو خواهد شد. آقای خاتمی البته از راه حل خود به مثابه استقرار جامعه مدنی که در تبلیغات انتخاباتی گذشته مطرح کرده بود، عقب نشست و امروز از مردم‌سالاری دینی سخن می‌گوید که چیزی در حدود همین حالت موجود است. بنابراین، مسئله مهم، نگاه مشخص‌تر و بدست‌دادن راه حلهای عملی برای شکل‌دادن به تحولاتی‌ست که به تدریج به ضرورت حتمی جامعه تبدیل شده است. شما بعنوان یک شخصیت سیاسی چه راهی را پیشنهاد می‌کنید. یا بهتر بگویم، پاسخ سیاسی شما به شکل‌دادن این تحول چیست؟

ادامه در صفحه ۱۱

www.iran-archive.com

مرغ سحر ناله سرکن!

به یاد ستایشگر آزادی و عدالت ملک‌الشعرای بهار

خسرو باقرپور

پنجاه سال از درگذشت ملک‌الشعرای بهار شاعر نامدار معاصر ایران، گذشته است. نام بهار با امر مبارزه برای آزادی و عدالت‌طلبی در تاریخ مبارزات جنبش مشروطیت پیوندی ناگسستنی دارد. او در سال ۱۲۶۶ شمسی در شهر مشهد دیده به جهان گشود و والدین نام محمدتقی بر وی نهادند. پدرش میرزامحمدکاظم صبوری نام داشت که خود شاعری ورزیده بود، و بیشتر اشعارش را به مدح امامان و مقدسین شیعه اختصاص داد. او اشعار فراوانی در مدح امام هشتم شیعیان می‌سرود و به همین سبب لقب «ملک‌الشعرا» داشت. پدر که با آزادی‌طلبان و مشروطه‌خواهان حشر و نشری داشت، محمدتقی جوان راکه چهارده‌ساله شده بود، همراه خویش به مجامع و مجالس آزادی‌خواهان می‌برد و پسر با اندیشه‌های مساوات‌طلبانه و تجددخواهانه آشنا می‌گردید. محمدتقی جوان به اندیشه‌های نوین و افکار جدید دل بست و عزم خویش را جهت تحقق مشروطه جزم کرد. پسر هجده ساله بود که پدر درگذشت. در سال ۱۳۲۴ قمری که مشروطیت در ایران تحقق یافت، محمدتقی به جمع مشروطه‌خواهان خراسان درآمد.

بهار تخلص خود را از «بهار شیروانی» گرفت. شیروانی که با پدر بهار دوستی و الفتی داشت از شاعران و سخنوران نامدار عهد ناصرالدین‌شاه بود. او در شهر مشهد هنگامی که میهمان منزل صبوری پدر بهار بود از دنیا رفت. شیروانی از اهالی «شماخی» بود و صاحب تالیفات بسیاری است. او دیوانی از قصاید و غزلیات به زبان‌های فارسی و آذربایجانی دارد. دو بیت معروف زیر از وی است:

اشک ریای زاهدان ریخت به خانه خدا
قحبه به مسجد افکند طفل حرامزاده را
زهد زاهد همه را رهبر و خود گمراه است
چون چراغی که بود در کف نابینائی

برای آگاهی بیشتر از احوال «بهار شیروانی» می‌توان به «تاریخ مختصر ادبیات آذربایجان ج ۲، باکو، ۱۹۴۴» مراجعه کرد.

آشنائی بهار با ادبیات فارسی از سن هفت‌سالگی آغاز شد. او نزد پدر سرودن شعر را فراگرفت و با ساز و کارهای سرایش شعر کهن فارسی آشنا شد. بهار نزد «ادیب نیشابوری» ادبیات و زبان عربی را فراگرفت و زبان فارسی خویش را غنا بخشید.

بعد از مرگ پدر مظفرالدین شاه قاجار طی حکمی لقب ملک‌الشعرائی پدر را به بهار جوان واگذار کرد.

بعد از مرگ مظفرالدین‌شاه قاجار و همزمان با کشمکش مجلسیان با محمدعلی میرزا، در مشهد انجمنی به وجود آمد که «سعادت» نام داشت. این انجمن با انجمن سعادت در استانبول و آزادی‌خواهان باکو رابطه داشت. بهار در فاصله زمانی بین سال‌های ۱۳۲۶ ق تا اول رجب ۱۳۲۷ ق که به «استبداد صغیر» معروف است، همراه با گروهی از رفقای حزبی خویش «روزنامه خراسان» را منتشر کرد. بهار در این روزنامه نام مستعار «رئیس‌الطلاب» را برای خود برگزید و نخستین اشعار او در این روزنامه منتشر شدند.

بعد از شکست استبداد و زمانی که نیروهای سردار اسعد بختیاری و مجاهدین رشتی تهران را فتح کردند و محمدعلی‌شاه به سفارت روس گریخته بود، سراسر ایران غرق در شور و شادمانی بود. بهار در مراسم جشن و سروری که در مشهد برپا گشته بود چنان اشعار شورانگیزی خواند که تا مدتها نقل محافل بود.

کار جدی‌تر بهار در عرصه سیاست زمانی آغاز شد که وی به عضویت حزب دمکرات ایران در آمد. این حزب در سال ۱۳۲۸ ق و با تعالیم «حیدرخان عمواوغلی» که از پیشگامان جنبش عدالت‌خواهی بود، در مشهد تاسیس گردید. بهار به عضویت کمیته ایالتی حزب در آمد و دست به انتشار روزنامه‌ای زد که عنوان «نوبهار» را بر پیشانی داشت. «نوبهار» ناشر و مروج افکار و سیاست‌های حزب دمکرات ایران بود.

به همت بهار و رفقایش «نوبهار» به تریبونی تبدیل شد که علیه روسیه تزاری که نیرو به خراسان آورده بود و از مستبدین حمایت می‌کرد، حملات تند و آتشین می‌کرد.

بعد از کشتار تبریز و گیلان و بسته‌شدن مجلس دوم، محمدعلی‌میرزای مخلوع به همراهی برادرش شعاع‌السلطنه وارد ایران شدند. آزادی‌خواهان پایداری می‌کردند و در این پایداری نشریات نقش جانانه‌ای داشتند. با فشار سفارت روس روزنامه «نوبهار» پس از یک سال انتشار تعطیل گردید ولی بلافاصله با نامی دیگر و تحت عنوان «تازه‌بهار» منتشر شد. چند ماهی نگذشته بود که به دنبال شکست مشروطه دوم این روزنامه به فرمان ناصرالملک توقیف شد و بهار همراه با عده‌ای از افراد حزب دمکرات ایران به تهران تبعید گردیدند.

در گیرودار جنبش مشروطیت، اشعار بهار نقش بسزائی در امر روشنگری و تنویر افکار مردم داشت. اشعار وی بسیار صمیمی و دلنشین است. بهار در اشعار خود با استبداد و نفوذ قدرت خارجی می‌ستیزد و از رنج و فقر مردم ایران می‌سراید. او قهرمانان و خادمان انقلاب و آزادی را می‌ستاید و بر وطن‌فروشان و عمله استبداد می‌خروشد.

او شاعری بی‌پروا و خردمند است. در سال ۱۳۲۵ ق زمانی که مردم ایران در اوج مبارزات جنبش مشروطه بودند، خطاب به محمدعلی‌شاه نصیحت‌نامه‌ای سرود که به گوشه‌هائی از آن اشاره می‌کنیم:

پادشها، چشم خرد باز کن
فکر سرانجام در آغاز کن
بازگشا دیده بیدار خویش
تا نگری عاقبت کار خویش
مملکت ایران بر باد رفت
بس که بر او کینه و بیداد رفت
چون تو ندانی صفت داوری
خصم در آید به میانجی‌گری
می‌شود از خصم تبه کار تو
ثروت ما کاهد و مقدار تو

از اشعار استبدادستیز بهار در این دوران می‌توان به مستزاد معروفی از او اشاره کرد که اندک زمانی قبل از فتح تهران در جمادی‌الاول سال ۱۳۲۷ ق سروده شده است. این شعر که بیانگر افکار و احساسات انقلابیون است معلوم می‌دارد که روشنفکران و انقلابیون از نصیحت و دعوت شاه به تمکین به آرای ملت ناامید شده و می‌روند که کار را با استبداد یکسره کنند. این سروده در میان مردم دهان به دهان می‌گشت. بخشی از این مستزاد را در زیر می‌آوریم:

با شه ایران از آزادی سخن گفتن خطاست
کار ایران با خداست
مذهب شاهنشه ایران ز مذهب‌ها جداست
کار ایران با خداست
شاه‌مست‌ومیرمست‌وشحنه‌مست‌وشیخ‌مست
مملکت رفته زدست
هردم از دستان مستان فتنه و غوغا به‌پاست
کار ایران با خداست
مملکت کشتی، حوادث بحر و، استبداد خس
ناخدا عدل است و بس
کار پاس کشتی و کشتی‌نشین با ناخداست
کار ایران با خداست
پادشه خود را مسلمان سازد و سازد تباه
خون جمعی بی‌گناه
ای مسلمانان در اسلام این ستم‌ها کی‌رواست؟
کار ایران با خداست
شاه ایران گر عدالت را نخواهد باک نیست
زانکه طینت پاک نیست
دیده خفاش از خورشید در رنج و عناست
کار ایران با خداست

بهار در این دوران به سرایش ترانه هم دست زد که از آن میان می‌توان به تصنیف «نمی‌دانم چرا ویرانه گشتی وطن» که در پرده‌ی افشاری بود اشاره کرد.

در سال ۱۳۳۲ ق که مصادف با آغاز جنگ بود بهار با آرای مردم ولایات درگز، کلات و سرخس به نمایندگی‌ی دوره‌ی سوم مجلس شورای ملی برگزیده شد. و روزنامه‌ی نوبهار را از سال ۱۳۳۳ تا ۱۳۳۶ ق در تهران منتشر کرد. این انتشار با چند بار تعطیل و توقیف همراه بود. در این دوران او به ایجاد جمعیتی دست یازید که «دانشکده» نام داشت در این تشکل بهار به آموزش و تربیت شعرا و نویسندگان جوان پرداخت.

در این ایام «نوبهار» بر اثر انتشار مقالات آزادی‌خواهانه ضد دولتی توقیف شد.

مبارزات و حضور در عرصه ادب را بهار با سردبیری و انتشار روزنامه «ایران» پی گرفت، این روزنامه در سال ۱۳۳۸ ق منتشر می‌شد. یک سال بعد بهار در جریان کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ ش زندانی شد و مدت سه ماه را در زندان گذراند.

بهار در دوره‌های چهارم و پنجم و ششم نیز از جانب مردم خراسان و تهران به نمایندگی مجلس شورای ملی برگزیده شد و همدوش با سیاستمدارانی چون آشتیانی، بهبهانی، مدرس و مصدق مبارزه کرد و اکثرا در درون فراکسیون اقلیت قرار داشت.

بهار در این دوران از نمایندگی خود، تریبون مجلس را به سنگری تبدیل کرد که در آن با شرافت و به تمامی از حقوق دمکراتیک مردم و بخصوص محرومان کشورش دفاع کرد. او از سال ۱۳۱۲ تا سال ۱۳۲۰ ش به جبر رضا شاه از سیاست کناره گرفت و به امر تدریس در دانشگاه، تالیف و خدمات ادبی پرداخت.

غزل معروف زیر را بهار در سال ۱۳۱۲ ش هنگامی که در زندان شهربانی اسیر بود سرود، که بخش‌هائی از آن را می‌آوریم:

من نگویم که مرا از قفس آزاد کنید
قفسم برده به باغی و دلم شاد کنید
فصل گل می‌گذرد، هم‌نفسان، بهر خدا
بنشینید به باغی و دلم شاد کنید
عندلیبان، گل سوری به چمن کرد ورود
بهر شاباش قدومش همه فریاد کنید
یاد از این مرغ گرفتار کنید ای مرغان
چون تماشای گل و لاله و شمشاد کنید
هرکه دارد ز شما مرغ اسیری به قفس
برده باغی و به یاد منش آزاد کنید
آشیان من بیچاره اگر سوخت چه باک
فکر ویران‌شدن خانه صیاد کنید!

بهار با سقوط رضاشاه بار دیگر به سیاست روی آورد و به عنوان نماینده مردم تهران، به مجلس پانزدهم راه یافت.

بهار در سال ۱۳۲۴ ش در کابینه قوام‌السلطنه به عنوان وزیر فرهنگ برگزیده شد. او دریافت که این لباس برازنده او نیست و میان او و مردم و اهل ادب فاصله انداخته است. این تمایل را قوام‌السلطنه هم دریافت و قبای وزارت را از دوش بهار برداشت و زیبنده شانه‌های دکتر فریدون کشاورز کرد، که همراه دو عضو دیگر حزب توده ایران، دکتر مرتضی یزدی و ایرج اسکندری، می‌خواستند با حضور در کابینه‌ای ائتلافی ، کشتی شکسته ایران را از دریای پر تلاطم حوادث آن زمان عبور دهند.

بهار در کنار مردم ماند و با جغد جهل و جنگ و عفریت استبداد و استعمار پیکارش را ادامه داد. سروده معروف «جغد جنگ»، یادگار این دوران است:

فغان ز جغد جنگ و مرغوای او
که تا ابد بریده‌باد نای او
بریده‌باد نای او و تا ابد
گسسته و شکسته پر و پای او
ز من بریده یار آشنای من کزو
بریده‌باد آشنای او
چه باشد از بلای جنگ صعب تر؟
که کس امان نیابد از بلای او
شراب او ز خون مرد رنجبر
وز استخوان کارگر غذای او
همی زند صلای مرگ و نیست کس
که جان برد ز صدمت صلای او
همی دهد ندای خوف و می‌رسد
به هر دلی مهابت ندای او
همی تند چو دیو پای در جهان
به هر طرف کشیده تارهای او
چو خیل مور گرد پاره شکر
فتد به جان آدمی عنای او
به هر زمین که باد جنگ بر وزد
به حلق‌ها گره شود هوای او
در آن زمان که نای حرب دردمد
زمانه بی‌نوا شود زنای او
به گوش‌ها خروش تندر اوفتد
ز بانگ توپ و غرش و هرای او
جهان شود چو آسیا و دم به دم
به خون تازه گردد آسیای او.

بهار سفرهائی هم به خارج داشته است و از باکو، سوئیس و ... دیدار کرده است که سروده‌ها و چکامه‌های بسیاری حاصل این سفرها است، از میان این سروده‌ها می‌توان به سروده‌ای با این آغاز اشاره داشت:

ملک جهان چون سوئیس باغ ندارد
لاله باغ سوئیس داغ ندارد
جز دل ایرانیان خسته در این ملک
یک دل غمگین کسی سراغ ندارد

بهار این غزل را در سال ۱۳۲۷ ش در شهر لوزان و در بستر بیماری سل سرود.

شعر ملک‌الشعرای بهار، شعر بازگشت به سبک کهن است. او سه اصل روانی، سادگی و استحکام را از سبک خراسانی گرفته است در کنار این‌ها اندیشه و زبان و پیام نوین را در آن ریخته است.

شعر بهار شعری مردم‌پسند و ساده است. بهار در زمان خویش شاعری روشنفکر و پیشتاخته از زمانه خویش است، اما چنان می‌سرایید که همگان می‌فهمند و پیام‌های انسانی درون آن را در می‌یابند.

بهار محاسنی دارد که در کمتر شاعر و ادیبی یافت می‌شود، او نویسنده، پژوهشگر، سیاستمدار، دانشمند، استاد دانشگاه، وزیر و وکیل است. آثار مکتوب او آیینه تمام‌نمائی از دورانی پنجاه ساله و پر تلاطم است. از این منظر هیچ شاعر و ادیبی در ایران قابل مقایسه با او نیست، ولی شاید بتوان او را به سبب گستردگی و تنوع زندگی سیاسی و هنری‌اش با ادیب و سیاستمدار فرهیخته مکزیکی «اوکتاویو پاز» به مقایسه نشست.

آثار و تالیفات بهار بسیار فراوانند، علاوه بر دیوان اشعار که با همت فرزندش دکتر مهرداد بهار بارها تجدید چاپ شده است، می‌توان به تالیفات زیر اشاره کرد:

سبک شناسی نثر در سه‌مجلد
سبک شناسی نظم
تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران در دو مجلد
تصحیح انتقادی تاریخ سیستان
تاریخ بلعمی
مجمع‌التواریخ والقصص
ترجمه سه کتاب از پهلوی
دستور زبان فارسی به همراه چهار استاد دیگر (دستور پنج استاد)
و مقالات و دیباچه‌های بیشمار دیگر.

شمس لنگرودی، شاعر، شعر شناس و پژوهشگر خوب ایرانی، در تاریخ تحلیلی شعر نو، جلد اول، ص ۱۵۳ بهار را با وجود معاصربودن با شعرای نوپرداز، مطلقا نوپرداز نمی‌داند. او می‌نویسد «او آخرین بازگشتی دورد قاجار، و دست بالا، از شاعران جنبش مشروطه محسوب می‌شود. ولی دو شعر مدرن، تنها دو شعر دارد، که ظاهرا به تفنن یا برای قدرت‌نمائی ساخته است و خالی از لطف نیست». در زیر قسمتی از یکی از دو سروده نوین بهار را می‌آوریم:

بیائید ای کبوترهای دلخواه
بدن کافورگون پاها چو شنگرف
بپرید از فراز بام و ناگاه
به گرد من فرود آئید چون برف
سحرگاهان که این مرغ طلائی
فشاند پر ز روی برج خاور
ببینمتان به قصد خودنمائی
کشیده سر ز پشت شیشه در

از آثاری که همیشه یاد بهار را در جان‌ها زنده می‌کند، می‌توان به تصنیف جاودانه «مرغ سحر» اشاره کرد که در دستگاه ماهور ساخته و نواخته شده است و با صدای «قمرالملوک وزیری» در گوش جان‌ها نشسته است:

مرغ سحر ناله سر کن
داغ مرا تازه تر کن
ز آه شرربار این قفس را
برشکن و زیر و زبر کن
بلبل پر بسته ز کنج قفس درآ
نغمه آزادی نوع بشر سرا
در نفسی عرصه این خاک توده را
پر شررکن! پر شررکن!
ظلم ظالم جور صیاد
آشیانم داده بر باد
ای خدا، ای فلک، ای طبیعت
شام تاریک ما را سحر کن
نوبهار است گل به بار است
ابر چشمم ژاله بار است
این قفس چون دلم تنگ و تار است
شعله فکن در قفس ای آه آتشین
دست طبیعت گل عمر مرا مچین
جانب عاشق نگه ای تازه گل از این
بیشتر کن! بیشتر کن!
مرغ بیدل، شرح هجران
مختصر کن، مختصر کن!

این ادیب بزرگوار، ایران‌پرست گرانسایه، دانشمند نستود و سیاستمدار با اخلاق، شعله وجودش در روز اول اردیبهشت ماه سال ۱۳۳۰ شمسی، در تهران فرو خفت. یاد ماندگار ملک‌الشعرای بهار گرامی و جاویدان است.

● منابع:

* گزینه اشعار بهار، دکتر احمدی گیوی، نشر قطره، تهران، ۱۳۷۰ - * از صبا تا نیما، جلد دوم، یحیی آرین‌پور، چاپ پنجم، انتشارات کتاب جیبی، تهران، ۱۳۵۷ - * تاریخ تحلیلی شعر نو، جلد اول، شمس لنگرودی، چاپ اول، نشرمرکز، تهران، ۱۳۷۰ - * قلم و سیاست، محمدعلی سفری، چاپ اول، نشر نامک، تهران، ۱۳۷۱ - * شرح حال رجال ایران، جلد چهارم، مهدی بامداد، چاپ چهارم، نشر زوار، تهران، ۱۳۷۱

سه الگوی هنجار دمکراسی

ادامه از صفحه ۱۰

این توازن که دیگر به گونه گفتمانی برقرار نشده مشروط بر این است که مبادی ارزشی مورد توافق یک فرهنگ را نقض نکند. توازن منافع به مثابه شکل‌گیری سازش در میان احزابی انجام می‌گیرد که به توانمندی‌های قدرت و تنبیه اتکا دارند. مذاکراتی از این دست بی‌تردید آمادگی همکاری، یعنی این اراده را پیش می‌نهند که می توان با رعایت قواعد بازی به نتایجی رسید که برای کلیه احزاب، ولو به دلایل مختلف، قابل قبول باشند. شکل‌گیری سازش اما در اشکال گفتمان عقلانی خنثی‌کننده قدرت و طردکنش استراتژیک تحقق نمی‌پذیرد. بااین حال، درجه انصاف سازش بر اساس پیش‌نهادها و روال‌هائی محک می‌خورد که خود نیز به توجیه‌ای عقلانی، توجیه به هنجار عقلانی از نقطه نظر عدالت حاجت دارند. پرسش‌های اخلاقی، برخلاف مسائل عدالت، ذاتاً بر یک جمع مشخص استناد ندارند. اگر قرار است حق مدون سیاسی مشروع باشد، لااقل باید با آن دسته از مبادی اخلاقی سازگار باشد که دعوی داشتن اعتبار عام ورای یک اجتماع حقوقی مشخص را دارند.

مفهوم سیاست مشارکتی تنها هنگامی از ارتباط تجربی بهره می‌برد که تنوع اشکال رسانش‌پذیری را مد نظر قرار دهیم که خواست مشترک آنها تنها از مسیر خودفهمی اخلاقی شکل نمی‌گیرد، بلکه از طریق ایجاد توازن میان منافع و سازش، از گذر انتخاب لوازم مبتنی بر غایت عقلانی، اثبات اخلاقی و محک انسجام حقوقی نیز صورت می‌گیرد. بدین ترتیب آن دو گونه سیاستی که میچلمان در مقابل یکدیگر می‌نهد، می‌توانند به شیوه‌ای معقول درهمتنیده و همدیگر راکامل کنند. چنانچه اشکال ارتباط به اندازه کافی نهادی شده باشند، سیاست‌های گفتگوئی و ابزاری می‌توانند در رسانه مشارکت‌ها در هم تنیده شوند. بنابراین، همه چیز بستگی به شرایط رسانش و رویه‌هائی دارد که به شکل‌گیری اراده و عقیده نهادین‌شده نیروی مشروعیت‌بخش خود را اعطا می‌کند. ادامه دارد

www.iranarchive.com

مروری خاطره‌وار بر جنبش دانشجوئی دانشگاه تبریز در دههٔ چهل

بهزاد کریمی

قسمت پایانی

سرکوب ـ رکود موقت ـ حرکت به عمق

دیکتاتور، دیگر تاب تحمل این جزیره ناآرام را نداشت. مشی رفرمیستی در قبال دانشگاه تبریز، نتوانست در درون سیاست و روش مملکت‌دارانه شاه دیکتاتور حیات طولانی داشته باشد. سیاست سرکوب جنبش دانشجوئی تبریز در پیش گرفته شد و فرمان بگیر و ببند از تهران «شرف صدور» یافت. «کشتیبان را سیاستی دگر آمده بود»! می‌توان فهمید که در بهار ۴۷ وقتی شاه ایران یورش پلیس به دانشجویان در پاریس مهد دمکراسی را بر صفحه تلویزیون بیند، چه پشتگرمی می‌یابد تا در ایران استبدادزده حسابی الم‌شنگه راه بیندازد! در اواسط تیرماه که دانشگاه تعطیلات تابستانی را می‌گذراند و دانشجویان پراکنده شده بودند (یا مشغول کار بودند و یا در حال گذراندن تعطیلات) ساواک وارد عمل شد. مأموران سازمان امنیت در سراسر کشور، مطابق لیستی که از «دانشجویان شلوغ» تهیه گردیده بود، به محل زندگی و کار دانشجویان ریختند و ۵۲ نفر از آنها را بازداشت کردند. لیست تهیه‌شده نشان می‌داد که حکومت تصمیم گرفته از هر کلاس دستکم یک نفر را دستگیر کند تا بر بالای هر کلاس یک «آئینه عبرت» آویزان شود! تصمیم مقامات آن بود که گروهی از این دانشجویان، مدتی بازداشت شوند و برخی از آنها هم روانه دادگاه نظامی گردند و گروه بیشتری، مستقیما به سربازخانه‌ها انتقال یابند. (اسامی این ۵۲ نفر که ما برای زنده‌کردن خاطره «گروه ۵۳ نفر»، بین خود آنرا ۵۳ نفر نامیده بودیم) تا آنجا که بیاد دارم، چنین بود:

از دانشکدهٔ پزشکی: سالاری، شاکری، محجوب سرشت، عاطفی، شادروان رحیم نخبه، جمشید مؤذن‌زاده، یونس نابدل، داغستانی، نبی‌زاده، علی عباسی، بدخش، پورحسن، قلعه‌سری، چینی‌چیان، کیانی، صفرنصیرمحترم، جلیل تخته‌شاهی، محمدقلی اطمینان، جواد صابرمقدم، بهروز موحد بشیری و تقی احسانی.

از دانشکدهٔ فنی: غلامحسین صباغ‌پور، اکبر مؤید (فدائی شهید در سال ۵۰)، مهدی برنج‌فروش، محمدی، سعید آزمون و رحیم کیاور و بهزاد کریمی.

از دانشکدهٔ ادبیات: شاه‌کوهی، فرج سرکوهی، اصغر تاج‌احمدی، جواد کاراندیش، ظریفی و ابراهیم‌زادگان.

از دانشکدهٔ علوم: هرمز گرجی بیانی (فدائی شهید در سال ۵۸)، حسین خسروشاهی، حسین خوشنویس و صالح‌زاده.

از دانشکدهٔ کشاورزی: کریم نیک‌منش، رضوی، آهومنش، مردوخی و رویائی.

از دانشکدهٔ داروسازی: فرهاد باقرپور، جلیل روزدار.

و این دوستان که رشتهٔ تحصیلی آنها را بخاطر ندارم: مهدی لاریجانی، علی خلدبرین، حسین‌زاده، احمدمحمدی نخجوانی و مهدی موجونی.

از میان اینها، سالاری، شاکری، محجوب سرشت، مؤذن‌زاده، صباغ‌پور، بهزاد کریمی، فرج سرکوهی، اصغرتاج احمدی، نیک منش، آهومنش، هرمز گرجی بیانی، فرهاد باقرپور، روزدار، ظریفی، ابراهیم‌زادگان، جواد کاراندیش و ۲۳ نفر دیگر در زندان شهربانی تبریز بمدت ۲۵ ماه زندانی شدند و قرار بود که محاکمه شوند. نادر معین‌زاده را هم که در اینموقع افسر وظیفه بود، دستگیر کردند و در دادگاه رضائیه محاکمه و به چند ماه حبس محکوم نمودند. اما آخرالامر، به گمانم تعدادی از این افراد به دادگاه رفتند و به ۳ تا ۶ ماه محکومیت یافتند. اما بقیه مانند دیگران ولی با تأخیر روانه سربازخانه‌ها شدند. سیاست اعزام دانشجویان به پادگان‌ها، که نخستین بار در دادگاه تهران به اجرا درآمده بود، اولین بار بود که به تبریز هم راه می‌یافت. در آنزمان، خبر دستگیری دانشگاه تبریز در رسانه‌های خبری خارج از کشور وسیعا منعکس شد. رادیو بی بی سی این خبر را اعلام نمود و چند تفسیر هم پیرامون آن به عمل آورد. رادیو پیک ایران، نام افراد بازداشتی را خواند و چند هفته مرتب در این زمینه خبر و تفسیر پخش کرد. کنفدراسیون، در این رابطه وسیعا به افشاگری دست زد و چندین آکسیون اعتراضی به این مناسبت برگزار نمود. این موضوع، تا مدتها فضای سیاسی شهر تبریز را تحت تأثیر قرار داده بود و در میان خانواده‌ها و نیز مردم مورد بحث و اعتراض خاموش بود.

سال تحصیلی جدید ۴۸ - ۱۳۴۷، در شرایطی آغاز شد که از یکسو گروه قابل توجهی از فعالان در سربازخانه‌ها مشق نظامی می‌دیدند و نیمکت آنها در کلاس‌های درس خالی بود و گروه دیگری هم به طور طبیعی فارغ‌التحصیل شده و ناگزیر از محیط دانشگاه دور شده بودند. اما اینهمه، بمعنی ایجاد خلاء مطلق نبود. هنوز انبوهی از فعالان دانشجوئی در دانشگاه حضور داشتند که زیر تیغ ساواک قرار نگرفته بودند. هرچند که سرکوب کار خود را کرده و محیط رعب بر دانشگاه حاکم شده بود. با عقب‌نشینی دانشجویان بینابینی، توازن قوا به ضرر فعالان بهم خورد و این فضا، با صدور پی در پی فرمان‌های مقامات تازه دانشگاه که متوجه «سرجای خود نشاندن» دانشجویان و باز پس‌گیری مواضع و امتیازات و امکانات از دانشجویان بود، به تدریج تحکیم یافت.

دکتر منتصری، کنار گذاشته شد و جای او را دکتر منوچهر تسلیمی که فردی مرتبط با ساواک و سرسپردهٔ رژیم بود، گرفت. او مقامات دانشکده‌ها را موظف کرده بود که شناسائی دانشجویان معترض و معرفی آنها را در صدر وظایف خود قرار دهند. در دانشکده‌ها، عوامل ساواک جان گرفته بودند و با فردی با نام دکتر شریعتی که کارمند ساواک بود و در رأس ادارهٔ امور رفاهی دانشگاه قرار داشت، مرتبط شده بودند. تسلیمی، «سیاست رفاه، آری "خودسری"، نه!» را پیش گرفته بود. امکانات رفاهی، عمدتا درخدمت دانشجویانی قرار می‌گرفت که «مطیع»تر بودند و فراتر از آن، «خدمتگزار»!

با اینهمه، نفرت در بخش بزرگی از دانشجویان نسبت به اولیاء جدید و ساواک موج می‌زد و همدردی آنها با دانشجویان اخراج شده (به مدت دو سال) به چشم می‌خورد.

ما البته تهدیدهای ساواک را بیاد داشتیم که اخطار داده بود سر و کله ما در دانشگاه پیدا نشود و اعزام هر یک از ما توسط ارتش به نقاط دوردست کشور و پادگان‌های مختلف نیز، خود مزید بر علت بود که در نتیجه، امکان حضور طی این دو سال در دانشگاه را از ما سلب کرده بود. اما از آنجا که من در رابطه تنگاتنگ گروهی با رفقائی بودم که هنوز در دانشگاه حضور داشتند، کمابیش در جریان اوضاع قرار می‌گرفتم.

تا آنجا که به یاد دارم، در دو سال تحصیلی ۴۷ و ۴۸ حتی هیچ حرکت صنفی جدی در دانشگاه تبریز صورت نگرفت. ابراز نارضایتی‌ها و پاره‌ای حرکات بسیار محدود البته وجود داشته که هر بار هم با جلب این یا آن دانشجو به ساواک و تهدید وی مواجه می‌شد. روحیه محافظه‌کاری برکلاسهای بالاتر، سایه انداخته و جنب و جوش‌های تازه بیشتر در دانشجویان پائین که نیروی تازه نفس و خواهان حرکت بودند، دیده می‌شد. اما برای سربرآوردن حرکت تازه در دانشگاه، به زمان نیاز بود. در مقابل، مرحله به مرحله دامنه خودگردانی دانشجویان محدود شده و ادارهٔ سلف سرویس و حتی به گونه‌ای کافه‌تریاها، به کنترل مقامات دانشگاه و دانشکده‌ها در آمده بود.

در مراکز ورزشی، سر و کله افراد مرتبط با ساواک و نیز دانشجویان چاپلوس پیدا شده بود. سینمای دانشگاه، یکی از دست دانشجویان مترقی خارج شده و از سخنرانی‌های مشابه دورهٔ قبل، دیگر خبری نبود. در این دوره، رشته‌های تازه‌ای در دانشگاه تبریز دایر شد که در میان آنها، رشته‌هائی مانند علوم پرستاری و خانه‌داری هم بودند. با این اقدامات، ترکیب جنسی دانشگاه که سابقا تا حد نزدیکی به مطلق مردانه بود (از ۱۸۰ دانشجوی دانشکده فنی دورهٔ ما فقط دو نفرشان دختر بودند که بچه‌ها به شوخی می‌گفتند از پسرها هم پسرترند!) بنحو محسوسی تغییر کرد. این اقدام دانشگاه، از سوی دانشجویان فعال سیاسی، عملی آگاهانه با هدف مشغول‌کردن جوانان با مسائل جنسی تعبیر می‌شد. این برداشت، مسلما افراطی و ناشی از دید عقب‌ماندهٔ ماها بود. اما در اینکه نتیجه این اقدام رواج مناسبات دختر و پسر در دانشگاه و بر همین زمینه، بعدها ایجاد سالن رقص گردید، تردیدی نیست.

اما تصور اینکه این فضای ظاهری، گویا سمتگیری سیاسی دانشجویان آگاه را مغشوش یا متوقف کرد، مطلقا نادرست است. برعکس، متأثر از تلاش‌هائی که در آن سالهای واپسین بین فعالان سیاسی کشور جریان داشت و در دانشگاه تبریز همچنین متأثر از ویژگی خود آن، یعنی استقرار دیکتاتوری پس از «بهار آزادی»، جبهه‌گیری اصلی دانشجویان آگاه، حرکت به عمق بود. این سالها، آخرین دورهٔ زمانی پاسخ‌یابی به پرسش «چه باید کرد» بود! در این دوره، محافل نیمه اول دهه ۴۰ و اواسط این دهه، رو به سوی متشکل‌شدن در گروههای مجزا و مستقل با رعایت ضوابط جدی کار مطلقا مخفی گذاشته بودند. اصل انتخاب افراد به میان آمده بود و تسویه گروهها از کسانیکه توانا به کار مخفی و دشوار تشخیص داده نمی‌شدند، جریان داشت. مطالعات سیستماتیک برقرار شده بود و مطالعه کتب کلاسیک مارکسیستی، در مقایسه با رمان‌های رئالیستی و رئالیسم سوسیالیستی که رواج بسیار داشت، رو به افزایش گذاشته بود. نکته مشترک در میان همه این گروهها، ضرورت برپائی یک مرکز هدایت سراسری جنبش و به دیگر سخن، ایجاد یک حزب نوین چپ بود. اما بر سر راه رسیدن به این مشکل، تفاوت آراء وجود داشت. از اندیشهٔ ایجاد گروههای همجوار سیاسی مستقل از هم و در مرحله متکاملتر، پیوست آنها با یکدیگر و تشکیل حزب، تا اندیشهٔ گشودن بن‌بست سیاسی از طریق ایجاد کانون مبارزه مسلحانه (و خود این، منتقم به دو پیشنهاد «از کوه» یا «از شهر»!) بر این گروهها و محفل‌های رو به سطح گروه‌شدن، حاکم بود.

این گروهها، عموما بر ضرورت مبارزهٔ رادیکال تاکید می‌ورزیدند و در سرازیری توسل به سلاح در مبارزه علیه رژیم روان بودند. انعکاس اخبار دادگاه گروه رفقا جزنی ظریفی، و اندکی بعدتر بازداشت گروه مشهور به «فلسطین» و دفاعیات قهرمانانه رهبران آنان در دادگاههای نظامی، و سرانجام انتشار زیرزمینی جزوهٔ رفیق پویان «در رد تئوری بقاء» که تقریبا همزمان بود با عملیات سیاهکل، ناقوس الحاق بسیاری از گروههای فدائی خلق ایران با ایدئولوژی مارکسیم لنینیم را و کمی بعدتر هم، برآمد سازمان مجاهدین خلق با اندیشه چپ مذهبی ملی رادیکال را به صدا در آورد. آنچه که به ویژه در سطور بالا آمد، شاید این استنباط را پدید بیاورد که این نوشته از وظیفه اصلی خود یعنی توصیف جنبش دانشجوئی در آن سالها دور افتاده باشد. اما، هرگاه در نظر داشته باشیم که دو نیروی سیاسی تازه تولدیافته‌ای که از آغاز دهه پنجاه تا یکسال قبل از انقلاب بهمن رقم‌زننده اصلی صحنه مبارزه ضد رژیم بودند، خود اساسا از دل جنبش دانشجوئی سر بر آوردند و همواره از این جنبش تغذیه کردند و بویژه از سال ۵۰ ببعد، جنبش دانشجوئی را در خدمت خود گرفتند، درخواهیم یافت که رجوع به آن تحولات سیاسی در عمق، تا چه اندازه واقعی و ضرور، و تا چه میزان مرتبط با موضوع مورد بحث ماست.

اندکی به عقب برگردم و به پائیز سال ۱۳۴۹ برسم. در این زمان، ما مجددا به دانشگاه برگشتیم و هر یک با دو سال عقب‌افتادگی بر سر کلاس درس نشستیم. بخشی از ماها، تصمیم گرفته بودند که سر به زیر انداخته و درس خود را به پایان برسانند. اما گروه بزرگتری، خود را تماما وقف فعالیت سیاسی مخفی کردند و برخی از آنها، در عین حال کوشیدند تا تجارب خود را به دانشجویان تازه‌نفس مستعدی که آماده برافراشتن مجدد پرچم جنبش صنفی سیاسی دانشجوئی بودند، انتقال دهند.

با آنکه من در طول سال تحصیلی ۵۰ - ۱۳۴۹، معمولا کم در دانشکده حضور می‌یافتم و از شرکت علنی و مستقیم در حرکات دانشجوئی خودداری می‌کردم، اما شاهد جنب و جوش‌های تازه‌ای بودم (و در مواردی هم مورد مشاوره مخفی دانشجویان فعال) به یاد می‌آورم که در زمستان آن سال، نخستین اعتصاب در دانشگاه شکل گرفت و به سرعت توسعه یافت. شرح این اعتصاب با دوستانی است که برپاکننده و هدایتگر آن بودند و جا دارد به این دانشجویان که بپا خاستند و بر سکوت ظاهری و اختناق دو ساله نقطه پایان گذاشتند، درود بفرستم.

در اینجا به برخی تلاشهائی هم که گروه مستقل ما به سهم خود برای ایجاد آمادگی در دانشجویان طی سال ۴۹ انجام داد، اشاره می‌کنم. در آنزمان، ما به همت عضو کم‌حرف اما امکان‌ساز گروهمان، رفیق حماسه‌آفرین ابراهیم خلیق (که دانشجوی دانشگاه صنعتی بود و در سال ۵۲ بی‌آنکه سخنی بگوید پس از چند روز شکنجه طاقت‌فرسا شهید شد و تهرانی شکنجه‌گر پس از انقلاب در جریان محاکمه‌اش، ماجرای شکنجه هولناک او را بازگو کرد)، صاحب دستگاه چاپ شده بودیم که از یک وردنه و دو غلطک با کاغذ استنسیل و مرکب تشکیل می‌شد. با این دستگاه، ما وارد مرحله اعلامیه‌و تراکت‌نویسی و پخش آن‌ها شدیم. در ۱۶ آذر آن سال برای نخستین بار در عمرم من اعلامیه‌ای نوشتم.

این پیش‌نویس، پس از تصحیح از سوی رفقا به دستگاه چاپ سپرده شد و با توزیع در سطح وسیعی از دانشکده‌ها، کوی‌های دانشجوئی و سلف‌سرویس تأثیر برانگیزاننده‌ای بر جای گذاشت. از آن پس، بمناسبت‌های مختلف ما اعلامیه‌هائی را چاپ می‌کردیم و گاه نیز با چسباندن حروف روزنامه‌ها در کنار یکدیگر، تراکت‌هائی را آماده می‌نمودیم و روی نیمکت دانشجویان می‌گذاشتیم.

ما در جنب وظیفه اصلی خودمان یعنی کار سیاسی، غلبه بر فضای رکود در دانشگاه تبریز و به حرکت درآوردن دانشجویان را هم در دستور فعالیت خود گذاشته بودیم و در این زمینه از انواع تدابیر سود می‌جستیم. آموزنده خواهد بود هرگاه این موضوع را هم با یک خاطره تمام کنم. یکی از روزهای پائیز سال ۴۹ بود که مصاحبه خانم اوریانا فالاچی، روزنامه‌نگار «سمج» و مترقی با شاه را در روزنامه خواندم. در آنجا، شاه در پاسخ به این سئوال فالاچی که «شاهنشاه» در مورد دانشجویان و اعتصابات دانشجوئی چه نظری دارند، با گرفتن ژست دمکرات‌مآبانه جواب داده بود: «دانشجو، باید هم فعال باشد و اعتراض کند. آخر این حق اوست!» با خواندن این جمله، شیطنت من گل کرد و با خودگفتم دیگر بهتر از این نمی‌شود! او را باید با طناب خودش گیر انداخت! آنگاه تا نزدیکی‌های صبح نشستم و این جمله را با استفاده از حروف بسیار درشت روزنامه‌ها بازسازی کردم و چند تراکت از آن ساختم. فردای آنروز، آنها را در چند جای دانشکده که محل تردد دانشجویان بود به دیوار زدم! دانشجویان، دسته دسته پشت این تراکت‌ها قرار می‌گرفتند. آنرا می‌خواندند و تبسم بر لب دور می‌شدند. این تراکت‌ها تا عصر روی دیوارها ماند و کسی از مأموران دون‌پایه اعلیحضرت هم جرأت نکرد تا به دامن کبریائی آریامهر دست تجاوز دراز کند!

من، این موضوع را از بیم اینکه مبادا به انحراف فرمالیستی متهم شوم، حتی با رفقای گروه‌مان در میان نگذاشتم! اما بعدا که جریان امر را به بهروز ارمغانی گفتم، او با سردادن قهقهه خنده و گفتن اینکه عجب کلکی به کار برده‌ای، این کار را ستود!

از این پس بود که دانشگاه تبریز، هیچگاه و تأکید می‌کنم هیچ سال، آرام نگرفت. در طول دههٔ پنجاه، جنبش دانشجوئی در دانشگاه تبریز دوش به دوش جنبش دانشجوئی در دانشگاه تهران، پلی‌تکنیک و صنعتی آریامهر و در درجات پائین‌تر، دیگر دانشگاههای کشور بیرق پرافتخار ۱۶ آذر و بزرگ‌نیا، قندچی، رضوی را بر فراز صحنه سیاسی کشور در اهتزاز نگهداشتند.

در سالهای دههٔ پنجاه که من هفت سال آن را تا انقلاب در زندان به سر بردم، شاهد آن بودم که هر سال گروهی از دانشجویان بخاطر حرکت دانشجوئی به زندان می‌آمدند و یا عازم سربازخانه‌ها می‌شدند. اما اوج درگیری‌های دانشجویان تبریز با پلیس، در سال ۵۶ بود که در آن دانشجویان جسورانه با گارد دانشگاه به مبارزه حماسی پرداختند و در جریان آن، چند دانشجوی قهرمان زیر رگبار گلوله گارد، جان باختند. در پایان، نام یار دوران کودکی و نوجوانی‌ام، و رفیق و آموزگار فراموش نشدنی‌ام بهروز ارمغانی را که از مغزهای متفکر و جزو سازمانگران اصلی جنبش دانشجوئی سالهای ۴۷ - ۱۳۴۶ بود، گرامی می‌دارم و به احترام رفقائی که مستقیم یا غیرمستقیم جنبش دانشجوئی تبریز در آن سالها را یاری رساندند و در سال ۵۰ جان باختند، این مرور خاطره‌وار بر آن سالها را با نام همه آنها تمام می‌کنم. با این یادآوری که، لیست دانشجویان و مرتبطان جانباخته دانشگاه تبریز در طول تاریخ طولانی آن، بس طویل‌تر از آنست که در زیر می‌آید:

رفقا: بهروز دهقانی، کاظم سعادتی، علیرضا نابدل، مناف فلکی، اسد مفتاحی، همایون کتیرائی، اصغر عرب هریسی، اکبر مؤید، جعفر اردبیل‌چی، یحیی امین‌نیا، و تقی‌زاده چراغی.

و سرانجام یاد می‌آورم نام دوستانی از دانشجویان و مرتبطین آن دورهٔ دانشگاه تبریز را که ده‌ها سال جوانی خود را در راه مردم گذراندند: تقی افشانی، اصغر ایزدی، اسکوئی، عبدالله افری ممقان (در زندان جمهوری اسلامی جان باخت)، اشرف دهقانی، رقیه دانشگری، مرضیه احمدی اسکوئی (درسال ۱۳۵۳ طی درگیری مسلحانه جان باخت)، عاطفه جعفری، حسن جعفری، خسروشاهی، محمدرضا غبرائی (توسط جمهوری اسلامی اعدام شد)، بهروز خلیق، محمد حدادپور خیابان، رضا جوشنی، حمید حمیدبیگی، هادی میرمؤیدی، ابراهیم محجوبی، مجید عبدالرحیم‌پور، بهروز حقی، ماشاالله رزمی و مجاهد خلق احمدیان و ...

یک جمع بست فشرده از ویژگی‌های جنبش دانشجوئی تبریز در دههٔ چهل

- حرکات اعتراضی در دانشگاه تبریز گرچه صنفی سیاسی بود ولی بار سیاسی آن همواره بر بار صنفی آن می‌چربید. جنبهٔ صنفی این حرکات، در موارد نه چندان اندک، صرفا پوششی برای فعالیت‌های سیاسی بود.

- در راه‌اندازی و هدایت این جنبش، هیچ جریان سیاسی (حزب تودهٔ ایران، جبههٔ ملی، نهضت آزادی و...) نقش نداشت. این جنبش، مستقل و متکی بر خود بود.

- آنچه موجب شد که در حرکات اعتراضی دانشگاه تبریز بار سیاسی آن بر بار صنفی آن به چربد وجود نیرومند محافل و گروههای سیاسی بود که در اعتصابات نقش رهبری داشتند. وجود این محافل و گروهها در عین حال موجب می‌شد که حرکات اعتراضی، قوی‌تر و سنجیده‌تر باشد.

- جنبش دانشجوئی دانشگاه تبریز به محافل سیاسی فرهنگی ترقیخواه آن زمان تبریز مستظهر بود و در رابطه متقابل تأثیر سیاسی سازمانگری و تغذیه فکری با آن قرار داشت. در رأس این محافل بویژه باید از محفل گسترده و آینده‌ساز صمد بهرنگی، بهروز دهقانی، علی‌رضا نابدل و یاران آنان نام برد که حول نشریات مترقی و مردمی آدینه و صبح آدینه گرد آمده و از همکاریهای مستقیم و غیرمستقیم شاعران و نویسندگان بنام آن زمان یعنی احمد شاملو، دکتر ساعدی، آل احمد، رضا براهنی، مفتون امینی و دیگران برخوردار بود.

- جنبش دانشجوئی این دهه، جنبشی بود جریان‌ساز. حال آنکه جنبش دانشجوئی در دهه‌های قبل و نیز در دهه بعدی یعنی دهه پنجاه، یا از جریان‌های بیرون متأثر می‌شد و یا توسط آنها هدایت می‌گشت. به همین خاطر هم بود که کادرهای جریان‌های سیاسی بعدی از بطن همین جنبش برخاست.

- جریان چپ بر دانشگاه تبریز و جنبش دانشجوئی تسلط کامل داشت.

در بطن این جنبش دانشجویی، تلفیق کار علنی و مخفی توسط محافل و گروههای سیاسی به شکل موفقیت‌آمیزی تجربه شد و در جریان عمل به مبارزه‌اندوزی در این زمینه منجر گردید.

- دورهٔ یکساله پس از پیروزی اعتصاب سال ۴۶ (دورهٔ ریاست منتصری بر دانشگاه) دوره بی‌نظیر و استثنائی در حیات دانشگاههای کشور بود. در این دوره که در این نوشته از آن به عنوان دانشجوسالاری یاد شد، فعالیت‌های صنفی، فرهنگی و فکری گسترش یافت، اداره امور دانشجوئی به دست خود او صورت گرفت، و دانشجو حتی در اداره دانشگاه نیز نقش پیدا کرد. این دستاوردها، انگیزه و الگوئی شد برای فعالیت‌های صنفی در همه دانشگاههای کشور طی سالهای بعد.

- عقب‌ماندگی کادر اداری دانشگاه تبریز از یکسو و فقدان اختیارات و بی‌ابتکاری مقامات سیاسی و نظامی تبریز از سوی دیگر، باعث می‌شد که جنبش دانشجوئی، در اکثر مواقع از مقامات دانشگاه و شهر جلوتر باشند و ابتکار عمل را در دست بگیرند.

- جنبش دانشجوئی تبریز با فضای سیاسی شهر در رابطه کنش و واکنش قرار داشت و در سیاسی‌ترشدن فضای تبریز سیاسی تأثیر بسیار گذاشت.

- و بالاخره جنبش دانشجوئی تبریز در فاصله زمانی ۱۳۵۷ - ۱۳۴۵، جنبشی بود پیوسته که در آن تجارب هر سال تحصیلی، به سال بعد منتقل می‌شد.

www.iran-archive.com

پیام هیئت سیاسی - اجرائی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) به مناسبت روز جهانی کارگر

برای اصلاحات، تضمین کار، تشکل مستقل و دستمزد مناسب مبارزه کنیم!

کارگران و زحمتکشان ایران!
روز اول ماه مه (۱۱ اردیبهشت) روز جهانی کارگر، مظهر همبستگی، تجلی اراده واحد اردوی کار، یادآور پیکارهای سترگ و رزم تاریخی کارگران برای آزادی، عدالت و پیشرفت است. مقدم این خجسته روز بر شما و همه کارگران و زحمتکشان جهان مبارک باد!

کارگران و زحمتکشان!
روز جهانی کارگر در ایران در شرایطی برگزار می‌شود که بحران سیاسی و اقتصادی همه‌جانبه کشور را فراگرفته و بار طاقت‌فرسای فقر، بیکاری مزمن، ورشکستگی صنایع و اخراج‌های دسته‌جمعی کاگران بر دوش شما سنگینی می‌کند.

منشا بحران سیاسی، ساختار سیاسی کشور و مخالفت تمامیت‌خواهان و در راس آن‌ها ولی‌فقیه با تغییر این ساختار است. اینان اصلاحات نمی‌خواهند. در چهار سال اخیر قتل نویسندگان و روشنفکران، یورش به کوی دانشگاه، دستگیری دانشجویان، تصویب قوانین ضد کارگری در مجلس پنجم که محافظه‌کاران اکثریت آن را در اختیار داشتند، تعطیلی جمعی روزنامه‌های مستقل، مخالفت با تشکیل نهادهای صنفی مستقل و تشکل‌های کارگری، بازداشت نیروهای ملی مذهبی به اتهام براندازی همه با هدف سرکوب اصلاحات انجام گرفته است. تمامیت‌خواهان هم‌چنان با تمام توان تلاش می‌ورزند جنبش دوم خرداد را که شما کارگران و زحمتکشان دوشادوش زنان، دانشجویان، جوانان و روشنفکران آن را خلق کرده‌اید، سرکوب و اندیشه اصلاحات را ریشه‌کن کنند.

اصلاح‌طلبان حکومتی در برابر یورش‌های لجام‌گسیخته تمامیت‌خواهان به دستاوردهای جنبش دوم خرداد به جای دفاع پیگیر از مطالبات سیاسی و اقتصادی مردم و تکیه بر نیروی عظیم کارگران، زحمتکشان، دانشجویان، زنان و جوانان راه رایزنی در بالا و «آرامش فعال» را انتخاب کردند. آنها نه تنها با اعتصاب‌ها و اعتراضات کارگران همراهی نکردند بلکه با تلقی از اعتراضات کارگری بعنوان توطئه تمامیت‌خواهان برای برهم‌زدن «آرامش فعال» و در شرایط ممنوعیت فعالیت سندیکاها و احزاب مستقل مدافع حقوق کارگران عملا به مافیای اقتصادی و سیاسی محافظه‌کاران و به مرتجعانی که اقتصاد کشور را به فلاکت کشانده‌اند، میدان دادند در میان کارگران به عوام‌فریبی بپردازند و سنگ دفاع از کارگران را به سینه بزنند.

کارگران و زحمتکشان!
ورشکستگی کارخانه‌ها، اخراج دسته‌جمعی کارگران، معوق‌ماندن دستمزدها، بیکاری میلیون‌ها کارگر و نیروی فعال و جوان کشور، گسترش فقر و فلاکت پی‌آمد سیاست اقتصادی حامی «آقازاده‌ها» و دلال‌پرور حاکم بر کشور است. «آقازاده‌ها» برای شما چهره‌های آشنائی هستند. آنان به بیت رهبر رفت و آمد دارند. سالانه میلیاردها دلار ارز حاصل از فروش نفت و دسترنج تلاش شبانه‌روزی شما به چاه ویل این «آقازاده‌ها» و مافیای اقتصادی سرازیر می‌شود. آنان سال به سال ثروتمندتر می‌شوند و کاگران و زحمتکشان فقیرتر. این فقر را دستمزدهای تعیین‌شده تشدید می‌کنند. مبلغی که از طرف دولت با دخالت کارفرمایان به عنوان میزان حداقل دستمزد تعیین می‌شود با هزینه واقعی زندگی کارگران و رشد تورمی قیمت‌ها تناسبی ندارد. مبارزه کارگران در ده‌ها کارخانه بزرگ و کوچک در سرتاسر کشو برای گرفتن دستمزدهای معوقه، نشان می‌دهد که کارفرمایان حتی حاضر به پرداخت حداقل دستمزدها هم نیستند.

کارگران و زحمتکشان!
جنبش کارگری ایران دوران مبارزاتی دشوار و سرنوشت‌سازی را طی می‌کند. ارزیابی مبارزه یک سال اخیر طبقه کارگر ایران نویدبخش پیروزی و پیشرفت بیشتر برای دستیابی به مطالبات صنفی و سیاسی کارگران است. در سال گذشته کارگران نزدیک به ۷۰۰ مورد اعتصاب، تظاهرات، راه‌پیمائی، تحصن، راه‌بندان برای جلب حمایت افکار عمومی، طومارنویسی و... در واحدهای تولیدی و کارخانجات کوچک و بزرگ کشور به راه انداختند. اعتصاب کارگران ماشین‌سازی تبریز و شرکت حفاری نفت برای جلوگیری از واگذاری این واحدهابه شبکه مافیای اقتصادی که بر آن نام خصوصی‌سازی گذاشته‌اند، تجربه موفقی به همراه داشت. در سال گذشته کارخانه‌های کفش ملی، نساجی مازندران، علاالدین، پارس الکتریک، سیمین اصفهان، شادان‌پور، شهرداری تهران، کفش سه ستاره، پاستوریزه گیلان، جامکو و... کانون حرکات اعتراضی کارگران علیه تسلیم آن‌هابه مافیای اقتصادی اخراج کارگران، برای پرداخت دستمزدهای معوقه، تبدیل قرارداد موقت به دائمی، پرداخت حق بیمه بیکاری، و ابراز نارضایتی از سازمان تامین اجتماعی بودند. در این حرکات اعتراضی «خانه کارگر» منفی عمل کرد و نشان داد که مخالف سازماندهی مستقل کارگران و استقلال عمل آنان در برابر مصلحت‌اندیش‌های دولت و نیروهای سیاسی است.

مبارزه کارگران علیرغم گستردگی، تنوع اشکال و خواسته‌ها به دلیل جدائی کانون‌های اعتراضات از یکدیگر، ضعف اطلاع‌رسانی، فقدان اتحادیه‌های مستقل کارگری، ممنوع‌بودن احزاب و مطبوعات مستقل مدافع کارگران، هراس و بدبینی اصلاح‌طلبان حکومتی نسبت به اعتراضات کارگری، تاثیر عمده‌ای در تغییر شرایط اقتصادی و تامین حقوق کارگران نداشته است. اما پیوستگی و تداوم حرکات اعتراضی در ارتقای شناخت کارگران نسبت به اهمیت تشکل‌های مستقل، سندیکاها، حق اعتصاب موثر بوده است.

کارگران و زحمتکشان ایران!
۱۱ اردیبهشت، روز شماست. روز طرح مطالبات و خواسته‌های شما از حکومت و کارفرمایان است.بازپرداخت دستمزدهای معوقه، تعیین حداقل دستمزد متناسب با تورم، به رسمیت شناختن بی‌قید و شرط حق تشکل، بستن قرارداد کار دسته‌جمعی و اعتصاب در قانون کار و دفاع از آزادی بیان و تشکیل اجتماعات حق مسلم شماست. در روز کارگران این مطالبات را همه جا طنین‌انداز کنید. راه اصلاحات اقتصادی از راه اصلاحات سیاسی نه تنها جدا نیست بلکه تماما به آن وابسته است. این راه بدون آزادی، بدون مشارکت عموم مردم در امور خود و در امور جامعه گشوده نخواهد شد.

روز اول ماه مه را با دفاع از اصلاحات سیاسی و اعتراض به شبیخون تمامیت‌خواهان به دستاوردهای اصلاحات پرشکوه برگزار کنید.

گرامی‌باد اول ماه مه (۱۱ اردیبهشت)
هیئت سیاسی - اجرائی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)
اردیبهشت ۱۳۸۰

مصاحبه نشریه کار با رفیق مجید عبدالرحیم‌پور

حضور سازمان در میان کارگران در سال‌های قبل از انقلاب

www.iran-archive.com

رفیق مجید با سلام و با تشکر از این که وقتتان را در اختیار ما قرار دادید. به مناسبت اول ماه مه و همچنین به مناسبت سی‌امین سال تشکیل سازمان و با نظرداشت این که شما پس از به شهادت‌رسیدن رهبران سازمان و رفیق حمید اشرف در بازسازی سازمان و ادامه‌کاری آن نقش زیادی داشته‌اید، و بااالطبع به موقعیت و امکانات سازمان و گرایشات درونی در سال‌های پیش از انقلاب آشنائی دارید سراغ شما آمدیم تا پرسش‌هائی را در مورد نقش و موقعیت سازمان در میان کارگران و زحمتکشان و نیز دیدگاه و تلقی سازمان نسبت به کارگران و جنبش کارگری را با شما در میان نهیم.

* * *

○ سئوال: لطفا کمی در مورد دیدگاه‌های سازمان نسبت به کاگران و جنبش کارگری برای خوانندگان کار توضیح دهید. منظور دیدگاه سازمان در سال‌های نخستین فعالیت سازمان است؟

● مجید عبدالرحیم‌پور: سازمان از بدو پیدایش به لحاظ اجتماعی از نیروهای زحمتکش و نیروی کار حمایت می‌کرد. زیراکه در آن زمان سازمان خود را نیروی چپ می‌دانست و چون خود را نیروی چپ می‌دانست از کارگران زحمتکش بطور مشخص حمایت می‌نمود. بطور کلی گرایش عمومی سازمان در راستای حمایت از گروه‌های اجتماعی زحمتکش بود. در ابتدای آغاز فعالیت سازمان هدف جلب و جذب کارگران و سازمان‌دادن آن‌ها در تشکل‌های سندیکائی نبود. گرایش غالب در سال‌های اول تشکیل سازمان جذب و جلب کارگران به سازمان و مبارزه مسلحانه بود ولی با توجه به تجاربی که در سال‌های ۵۱ و ۵۰ کسب شد، در سازمان به تدریج این موضع مطرح شد که باید به میان کارگران رفت. و در میان کارگران بطور مشخص شروع به فعالیت نمود. در حقیقت جهت‌گیری به تدریج به سمت به اصطلاح کار سیاسی - صنفی سوق پیدا کرد. بخاطر دارم که وقتی ما در سال ۵۳ بحث می‌کردیم که مبارزه جنبش فدائی در چه مرحله‌ای قرار دارد، این بحث مطرح شد که ما در دو سال گذشته در میان روشنفکران و جوانان کار کرده‌ایم و نیروئی را که از اهداف و آرمان‌های سازمان حمایت می‌کند و از میان جوانان و روشنفکران جذب سازمان نموده‌ایم. در آن زمان می‌دیدیم که نیروی وسیعی از جوانان و روشنفکران در آن‌زمان از سازمان و شعارهای سیاسی سازمان حمایت می‌کنند. و فکر می‌کردیم که بایستی این نیروها را کم‌کم به طرف کار توده‌ای بخصوص کار در میان طبقه کارگر سوق دهیم البته این گرایش در ابتدا در درون سازمان ضعیف بود. اما هر چه که جلو می‌رفتیم تقویت شد. من خاطرم هست که در اواخر سال ۵۳ و اوایل سال ۵۴ ما مباحثی را در این زمینه در درون سازمان داشتیم جلساتی را تشکیل می‌دادیم رهبری سازمان در این زمینه بسیار فعال بود و در خانه‌های تیمی آن زمان در این زمینه بحث می‌کردیم و معتقد بودیم که سازمان باید فعالیت خود را به سوی مبارزه سیاسی و صنفی سمت بدهد. کار در میان کارگران و زحمتکشان برای سازمان در آن زمان از اهمیت زیادی برخوردار بود. و در راستای همین بحث‌ها بود که تصمیم گرفته شد. علاوه بر انجام کار آگاه‌گرانه نشریه‌ای نیز به همین منظور انتشار دهیم. نشریه‌ای را که موفق شدیم کمی بعد ۲ شماره از آن را منتشر کنیم نشریه‌ای بود به نام زحمتکشان، اما به دلیل درگیری‌ها و ضرباتی که بر سازمان وارد می‌شد ادامه انتشار این نشریه نیز متوقف شد.

○ آیا اتخاذ جهت‌گیری و خط مشی جدید که از آن صحبت کردید در درون و پیرامون سازمان با موانعی مواجه بود؟

● بله این گرایش در آن زمان هنوز با مقاومت جدی مواجه می‌شد. اما به هر حال می‌توان گفت که سمتگیری سازمان به سوی این گرایش بود. من به خاطر دارم، که تیم‌های متعددی تشکیل شده بود که وظیفه آنان آموزش کارگری بود. وظیفه تماس با کارگران به عهده این تیم‌ها بود. این تیم‌ها همچنین مسئولیت ارتباط با اعضا سازمان در کارخانه‌ها را به عهده داشتند، یکی از تیم‌های آموزش کارگری تحت مسئولیت خود من فعالیت می‌کرد. وظیفه‌اش ارتباط با رفقائی بود که در کارخانه توشیبای رشت و جاهای دیگر فعالیت می‌کرد. به یاد دارم که ما رفیقی در این کارخانه داشتیم که برای سازمان گزارشات کارگری تهیه می‌کرد و به خاطر موقعیتی که داشت هدایت مبارزات کارگران آن کارخانه را نیز به عهده داشت. این رفیق فعالیت گسترده‌ای را در میان کارگران انجام می‌داد. رفیق بهروز ارمغانی نیز که در آن زمان از اعضای رهبری سازمان بود، در تمام فعالیت‌های کارگری شرکت می‌کرد و ارتباطات کارگری زیادی داشت. او در جلسات ما از کارگران سندیکالیستی که می‌شناخت بدون ذکر محل و نام آنها برای ما صحبت می‌کرد.

○ میزان استقبال کارگران از سازمان چگونه بود؟

● سازمان در طول ۵ و ٦ سال فعالیت‌های خود در سال‌های پیش از انقلاب توانست نفوذ معنوی زیادی در میان روشنفکران و کارگران آگاه و زحمتکشان پیدا کند. وقتی رهبری سازمان و رفیق حمید اشرف در درگیری با ماموران رژیم شاه شهید شدند و ما در رأس امور قرار گرفتیم آن موقع متوجه شدیم که ما چه امکانات وسیعی در کارخانه‌ها و در بین کارگران کارخانه‌ها داریم. وقتی که در سال ۵۵ بازسازی تشکیلات سازمان را شروع کردیم از طریق رفیق اسداله رحیمی که او را علی چریک صدا می‌کردیم و از رفقای خیلی خوب تبریز بود و همچنین از طریق رفیق صمد اسلامی که در آن زمان دانشجوی دانشگاه صنعتی بود و علاقه زیادی به مسائل کارگری داشت با کارگران کارخانه‌های تبریز ارتباط داشتیم. رفیق صمد در آن زمان ارتباطات بسیار گسترده‌ای با کارگران کارخانه‌های مختلف تبریز برقرار کرده بود. رفیق دیگری داشتیم به نام کاظم که او به همراه رفیق کریم و رفیق یدالله (که شهید شد) و رفیق اسد محافل کارگری زیادی را در کارخانه‌های تبریز تشکیل داده بودند و این محافل همگی هوادار سازمان بودند و از سازمان حمایت می‌کردند. همه این محافل جدا از همدیگر و بدون یک ارتباط مرکزی مشخص در آن زمان به فعالیت مشغول بودند. من به یاد دارم که حداقل ۳۰ نفر از کارگران هوادار سازمان که فعالیت‌های گسترده نفوذ معنوی سیاسی زیادی در میان کارگران داشتند در محافل تبریز، اطراف تبریز و زنجان داشتیم. وقتی که در سال ۵۷ فضای سیاسی باز شد این رفقا توانستند نقش‌های بسیار مهمی ایفا نمایند.

○ به غیر از تبریز در کدام شهرهای دیگر سازمان در میان کارگران نفوذ داشت؟

● در اصفهان و خوزستان و نیز در جاهای دیگر سازمان در میان کارگران نفوذ داشت. در اصفهان و از طریق رفیق شهید مطلع فراهانی و دانشجویانی که او به ما معرفی کرد. توانستیم در کارخانه‌های اصفهان بخصوص در کارخانه ذوب آهن با کارگرانی که در طول ٤، ۵ سال سمپات سازمان شده بودند تماس گرفته و آنان را سازمان دهیم. من مشخصا برای برقراری تماس و ارتباط با رفیق مطلع فراهانی و سایر دانشجویان هوادار سازمان به اصفهان رفتم و با کمک آنان کارگران هوادار سازمان را در جهت فعالیت‌های سیاسی - صنفی و در جهت اهداف سازمان، سازمان دادیم. سپس تصمیم گرفتیم که اقدامات سازمان‌گرایانه‌ای را نیز در خوزستان و در بین کارگران نفت انجام دهیم. پس از فراهم کردن مقدمات کار تیمی را نیز به خوزستان فرستادیم. منظورم از شرح این وقایع این است که بگویم که ما در طول فعالیت ٤ و ۵ ساله اول سازمان بنا به دلایل و شواهدی که ذکر کردم نفوذ معنوی وسیع سیاسی‌ای در میان کارگران پیدا کرده بودیم. وقتی که در سال‌های ۵۷ - ۵٦ فضای سیاسی باز شد ما با یک موج عظیم کارگری و موج زحمتکشانی که به سوی سازمان روی آورده بودند مواجه شدیم. این گونه نبود که ما بعد از انقلاب و یا ۵ یا ٦ ماه مانده به انقلاب به یکباره بین مردم و کارگران نفوذ پیدا کرده باشیم زمینه‌های این نفوذ گسترده فعالیت‌های سازمان در سال‌های قبل از انقلاب بود. این مطلب را در پاسخ به آن عقیده‌ای می‌گویم که معتقد است که سازمان در نتیجه انقلاب بود که با هجوم یک موج وسیع توده‌ای به سوی خود مواجه شد. نه این‌گونه نبود. استقبال و گرایش به سوی سازمان نتیجه یک دوره فعالیت ۵ و ٦ ساله بود. جلب آنها به این دلیل بود که سازمان را مدافع خود و خواسته‌های خود و مخالف استبداد و مدافع آزادی و عدالت اجتماعی می‌دانستند اتفاقا کارگران سندیکالیستی در آن زمان بودند که از سازمان حمایت می‌کردند و وقتی ما با آنان تماس می‌گرفتیم گرایش به عملیات مسلحانه نداشتند اما در عین حال و با وجودی که سازمان مشی مسلحانه داشت در حمایت از سازمان دریغ نمی‌کردند.

○ پس از تحولات دهه گذشته در جهان و در ایران خط مشی سازمان و نیز دیدگاه سازمان در مورد مسائل سیاسی و اجتماعی طی یک بروسه دچار دگرگونی‌هائی شده است. آیا به نظر شما سازمان ما همچنان یک سازمان چپ سوسیالیستی مدافع منافع کارگران و زحمتکشان است. اگر چنین است پس چه تفاوت‌هائی با گذشته کرده است؟

● من در ابتدا هم عرض کرده‌ام که سازمان از بدو پیدایش بطور کلی خود را یک سازمان مدافع منافع زحمتکشان می‌دانست و از این دیدگاه به مبارزه می‌نگریست. این که شکل مبارزه چه بود در واقع تنها شکل گرایش همان بود که عرض کردم ولی بلحاظ محتوای اجتماعی و طبقاتی جهت‌گیری در راستای دفاع از منافع زحمتکشان بود. بر اساس همین بود که بعد از تحولات فکری در درون سازمان وقتی که سازمان می‌خواست خود را به عنوان یک نیروی اجتماعی تعریف کند که به این فکر گرایش پیدا کرد که خود را حزب طبقه کارگر معرفی کند و این طور هم شد و در سال‌های ٦۰ و ۵۹ ما رفتیم به سمت این که ما یک سازمان سیاسی طبقه کارگر ایران هستیم، در این پروسه بود که موضوع نزدیکی با حزب توده ایران مطرح شد. در آن‌زمان چنین دیدی وجود داشت ولی در اثر تحولات فکری و فرهنگی در دهه ۷۰ و ٦۰ پیش آمد این بحث که اصولا نماینده طبقه کارگربودن و خود را نماینده طبقه کارگر دانستن چه از جانب ما باشد چه از جانب دیگران امر صحیحی نیست زیرا که کسی به ما این نمایندگی را نداده است. ما می‌توانیم بگوئیم که از منافع این اقشار و طبقات حمایت می‌کنیم و این که خودمان را نماینده آنان می‌دانیم اشتباه و غیردمکراتیک است. ما باید به گونه دیگری به این مسئله نزدیک شویم بر اساس این تغییرات فکری یعنی نوعی دمکراتیزه‌کردن فکر، برنامه و رفتار تشکیلاتی سازمان این فکر هم عوض شد. یعنی وقتی که ما جهت‌گیری برنامه‌ای و سمت‌گیری برنامه‌ای خودمان را مورد نقد قرار دادیم نوع نگاه ما به سوسیالیزم مطرح شد. بدین معنی که آیا اصلا درست بود یا خیر. تصوری که ما از سوسیالیزم در نزد خود درست کرده‌بود.م، نوع نگاه ما به نوع پیشرفت جامعه، ساختار حزبی و مجموعه چیزهائی که مد نظر سازمان بود مورد بازنگری و تجدید نظر قرار گرفت. موضوع نمایندگی طبقه کارگر هم تغییر کرد. البته شما می‌دانید که سازمان همچنان خود را یک نیروی سیاسی چپ و با آرمان‌خواهی سوسیالیستی و مدافع ارزش‌های سوسیالیستی، برابرخواهی و آزادی می‌داند. و از آن زاویه همچنان عمدتا مدافع منافع کارگران و زحمتکشان است. این جهت‌گیری سازمان همچنان به قوت خود باقی است. اگر ما خود را نماینده طبقه کارگر نمی‌دانیم اما همچنان جهت‌گیری ما در حمایت از نیروی کار و زحمت است. سازمان چون خود را یک نیروی چپ می‌داند از لحاظ اجتماعی مدافع این نیروهای اجتماعی، آرمان‌ها و خواسته‌های مترقی آنان است و از هر فرصتی برای برقرار پیوند با این نیروها استفاده کرده و به آنان برای کسب حقوق خود و تشکیل سندیکاهای مستقل کمک می‌کند. طبقه کارگر ایران بویژه کارگران صنعتی را سازمان نیروی مهم آزادی و دمکراسی می‌داند. صرفا این‌طور نیست که ما از زاویه عدالت اجتماعی از این نیرو حمایت می‌کنیم و نیز فکر نمی‌کنیم که چون این نیرو نیروی عدالت اجتماعی است و چون سازمان ما نیز عدالت‌خواه است از این نیرو حمایت می‌کنیم بلکه به این خاطر است که این نیرو بیش از هر نیروی دیگری در جامعه به دمکراسی و آزادی احتیاج دارد. ما کوشش می‌کنیم که در میان آنان از نفوذ سیاسی فکری و تشکیلاتی برخوردار باشیم و در پیوند با مبارزات آنان امر مبارزه برای آزادی و دمکراسی را هر چه گسترده‌تر و نیرومندتر علیه استبداد حاکم حمایت کنیم. ▣

یک ماه، ۱۵ اعتصاب

مریم محسنی

۵ آذر حدود سیصد تن از کارگران شرکت جامکو در تجمع اعتراض‌آمیز مقابل نهاد ریاست جمهوری، خواستار رسیدگی دولت به وضعیت نابسامان خود شدند. کارگران جامکو از سال ۷۷ هنوز حقوق خود را دریافت نکرده‌اند و با وجود مراجعه به دفتر ریاست جمهوری و وزارت کار، کسی برای حل مشکل آن‌ها اقدام نکرده است.

۶ آذر حدود صد تن از کارگران اخراج‌شده شهرداری تهران، در مقابل ساختمان مرکزی شهرداری تجمع کردند. این کارگران اخراجی، خواهان بازگشت به کارهای خود شدند.

۶ آذر جمعی از کارگران کفش «شادان‌پور» در اعتراض به عدم پرداخت سه ماه دستمزد در محل خانه کارگر تجمع کردند و خواهان پرداخت حقوق ۵۰۰ کارگر کفش شادان‌پور از سوی صاحب کارخانه شدند.

۷ آذر گروهی از کارگران «بنیاد بتون» با امضای طوماری ضمن خبردادن از اخراج قریب‌الوقوع ۲۰۰ نفر از کارگران این کارخانه، از مسئولین تقاضا کردند تا به وضعیت آنان رسیدگی کنند.

۷ آذر کارگران کارخانه علاءالدین در مقابل درب ورودی این کارخانه تجمع کرده و خواهان پرداخت حقوق معوقه خود شدند.

۹ آذر کارگران بیمارستان امین‌صادقیه در یک تجمع درون محل کار خواهان پرداخت سه ماه حقوق معوقه خود از سوی مدیریت بیمارستان شدند.

۱۳ آذر کارگران کارخانه علاءالدین با تجمع در مقابل وزارت صنایع خواهان پرداخت ۸ ماه حقوق معوقه خود شدند.

۱۴ آذر جمعی از کارگران کارخانه علاءالدین در اعتراض به بلاتکلیفی وضعیت خود، مقابل وزارت کار و امور اجتماعی تجمع کردند.

۱۵ آذر گروهی از کارگران پرسی‌گاز نسبت به واگذاری ماشین‌های حمل گاز به پیمانکاران اعتراض کردند.

۱۶ آذر پرسنل بیمارستان‌های امام و آیت‌الله طالقانی ایلام در محوطه بیمارستان دست به تحصن زده و خواهان پرداخت حقوق عقب‌افتاده و رسیدگی به مشکلات خود شدند.

۲۰ آذر نزدیک به پنجاه نفر از کارگران شرکت پخش داروی هجرت در مقابل شرکت تجمع کرده و خواهان عدم اخراج خود شدند.

۲۲ آذر کارگران تولیدی کفش شادان‌پور در محل این شرکت در اعتراض به نگرفتن ۳ ماه حقوق و عیدی سال گذشته، عدم پرداخت بن سال ۷۷ و مواردی دیگر تجمع کردند.

۲۳ آذر کارگران کارخانه ریسندگی و بافندگی ری در اعتراض به عدم پرداخت به موقع حقوق خود در محوطه جلوی کارخانه تجمع کرده و خیابان را به مدت یک ساعت بستند و خواهان پرداخت دستمزد خود شدند.

۲۳ آذر کارگران کارخانه علاءالدین در اعتراض به عدم پرداخت ۹ ماه حقوق معوقه خود در محوطه کارخانه تجمع کرده و به مدت ۱۰ دقیقه جاده را بستند.

۲۶ آذر کارگران جامکو در مقابل دفتر مرکزی این کارخانه در اعتراض به عدم پرداخت ۱۳ ماه حقوق و قطع بیمه دست به تجمع زدند.

اخبار فوق، حاکی از اعتراضات کارگران به وضعیت بحرانی و دردناک زندگی خود در عرض فقط یک ماه است. در طول یک ماه، ۱۵ حرکت اعتراضی کارگری در سطح واحدهای بزرگ تولیدی اتفاق افتاده که به جز اعتراض کارگران شهرداری و پرسی‌گاز، همگی در اعتراض به عدم پرداخت حقوق می‌باشد. این‌ها گوشه‌ای از تاثیرات اجرای طرح تعدیل اقتصادی است که امروز شاهد آن هستیم، که بی‌شک در این میان زنان کارگر از وضعیت بغرنج‌تری برخوردارند، زنان کارگری که سرپرستی خانواده را برعهده دارند و در عین حال در بحران‌ها اولین نفراتی هستند که اخراج می‌شوند.

چندین سال است که کارگران ایران با تعویق در پرداخت حقوق خود مواجه هستند ولی امروز موضوع فقط این نیست که کارگران حقوق خود را دیر دریافت می‌دارند، بلکه مسئله این است که اکنون مشخص شده، این دستمزدهای معوقه نمی‌خواهد پرداخت شود. خطر تعطیلی پانصد کارخانه و بی‌کارشدن نیم میلیون کارگر آن چنان فضای سنگینی در کارخانجات حاکم کرده که هیچ دوره‌ای را قبل و بعد از انقلاب نمی‌توان پیدا کرد که کارگران تا این حد احساس ناامنی شغلی کنند. در حال حاضر اوضاع از وجود بحران در چند کارخانه فراتر رفته و تعطیلی کارخانجات می‌رود تا به یک بحران ملی تبدیل شود. برخی از مدیران کارخانجات در زمینه اخراج نیروهای کارگری خود رقابت شگفت‌انگیزی را شروع کرده‌اند. دیده می‌شود که بعضی از مدیران به راحتی شانه خود را از زیر بار مسئولیت پرداخت حقوق کارگران، خالی می‌کنند و به آن‌ها می‌گویند: نمی‌توانیم حقوق بدهیم می‌خواهید کارخانه را تعطیل کنید، جاده را ببندید، انتفاضه کنید. و این در حالی است که هر روز شاهد ریخت و پاش‌ها و ولخرجی‌های کلان بعضی از مدیران هستیم. ایجاد صندوق‌های حمایت و پشتیبانی از کارگران بی‌کارشده، اقدام مثبتی است که می‌تواند در وضعیت کنونی به کار گرفته شود. بی‌شک در چنین شرایطی بدون تشکل، کاری نمی‌توان کرد و دیگر نمی‌توان در چارچوب یک کارخانه، به خواسته‌های خود دست یافت. اکنون وضعیتی است که کارگران کارخانه‌های مختلف تنها با اتحاد بین خود و ایجاد تشکل فراتر از سطح یک کارخانه می‌توانند به مقابله با بحران کنونی برخیزند. ▣

جشن اول ماه مه در میدان آزادی

از واپسین جشن بزرگ مه در میدان ازادی تهران ۲۰ سال می‌گذرد.

بیست سال پیش به فراخوان سازمان ما، که آن زمان سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران (اکثریت) نام داشت، بزرگ‌ترین جشن بزرگداشت روز جهانی کارگر در تاریخ سازمان، در میدان آزادی تهران برگزار شد.

ده‌ها هزار تن به فراخوان سازمان ما پاسخ دادند و گرد آمدند تا همه با هم و به شادی روز جهانی کارگر را جشن بگیریم.

در جشن مه این سال بود که مصوبهٔ کمیتهٔ مرکزی در بارهٔ تغییر نام سازمان از سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران (اکثریت) به سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) اعلام شد.

اما جشن ما از آغاز خود با یورش سازمان‌یافتهٔ اوباش حزب‌الله روبرو شد. یورش آنان به گردهمائی ما از سوی کمیتهٔ انقلاب اسلامی پشتیبانی می‌شد. کمیته‌ای‌ها که در آن روز محافظت از جشن ما را بر عهده داشتند، به هیچ روی جلوی یورش اوباش را نگرفتند. سنگ‌های ریز و درشت بود که از آغاز گردهمائی آن را همراهی می‌کرد.

مهاجمین چندین گاز اشک‌آور به میان جمعیت انداخته و پس از آن یکی دو نارنجک. انفجار نارنجک دو کشته بر جای گذاشت. نوگل فدائی میترا صانعی و یک رفیق گمنام. یک رفیق عضو کمیته مرکزی هم یک پای خود را در این انفجار از دست داد.

www.iran-archive.com

مصاحبه با رفیق طهماسب وزیری (رفیق کیومرث)

سازمان در بین کارگران صنعت نفت و ذوب آهن قبل از انقلاب بهمن نفوذ داشت

رفیق کیومرث با توجه به اینکه شما یکی از قدیمی‌ترین کادرهای پیوسته فعال سازمان بوده‌اید با توجه به این‌که شما در سازماندهی کارگران کارخانه‌های اصفهان مخصوصا ذوب‌آهن نقش داشته‌اید بمناسبت اول ماه مه خدمت شما رسیدیم تا سئوالاتی را در بارهٔ نقش و موقعیت سازمان در میان کارگران و زحمتکشان و نیز دیدگاه و تلقی سازمان نسبت به جنبش کارگری با شما در میان نهیم.

* * *

○ سئوال: با توجه به اینکه سازمان در آن زمان یک سازمان چریکی طرفدار مبارزهٔ مسلحانه بود در مورد نوع رابطهٔ خود با جنبش کارگری و کارگران وزحمتکشان چگونه می‌اندیشید، منظورم این است که تناقض بین کار مخفیانهٔ مسلحانه و کار توده‌ای را چگونه توجیه می‌کرد؟

● رفیق کیومرث: سازمان پس از آنکه عملیاتش در جنگل با شکست مواجه شد و نتوانست موفقیتی به دست آورد، بتدریج به این نتیجه رسید که فعالیت‌های خود را در شهرها و در میان روشنفکران و کارگران و زحمتکشان ادامه دهد. به همین دلیل هم ما در ابتدا شهرهای بزرگ مانند تهران، مشهد، تبریز و اصفهان را بعنوان مراکز عمدهٔ فعالیت سازمان انتخاب کردیم و تیم‌های خود را نیز در این شهرها مستقر کردیم. بخصوص در تهران که دارای امکانات بسیار خوبی بود.

○ در آن‌موقع نفوذ سازمان در میان چه گروه‌ها و اقشار اجتماعی بود؟

● بیشترین نفوذ را سازمان در میان دانشجویان داشت. بعد از دانشجویان سازمان در میان روشنفکران و اقشار تحصیل‌کردهٔ جامعه نفوذ داشت. ولی آرزوی ما این بود که در میان کارگران و زحمتکشان نفوذ پیدا کنیم. به همین دلیل بود که ما خود را در آن موقع بازوی مسلح طبقهٔ کارگر معرفی می‌کردیم.

○ چگونه توانستید در بین کارگران نفوذ سازمان را تامین و توسعه دهید؟

● شما می‌دانید که کارکردن با طبقهٔ کارگر احتیاج به زمان و استمرار رابطه دارد. ما نیز آن موقع این مسئله را می‌دانستیم و به هر حال برای کار در میان کارگران کوتاهی نمی‌کردیم. حتی در زمانی که مرتب ضربه می‌خوردیم نیز در این فکر بودیم که بتوانیم بنحوی با طبقهٔ کارگر رابطه داشته باشیم. ما در آن زمان مرتبا اخبار و گزارشات کارگری را در نشریهٔ نبرد خلق انتشار می‌دادیم. ما در ابتدای کار از طریق رفقائی مانند صادقی‌نژاد، حسن نوروزی و زرکار توانسته بودیم که در بین کارگران شروع به فعالیت کرده و فعالیت‌های خود را در میان کارگران توسعه دهیم.

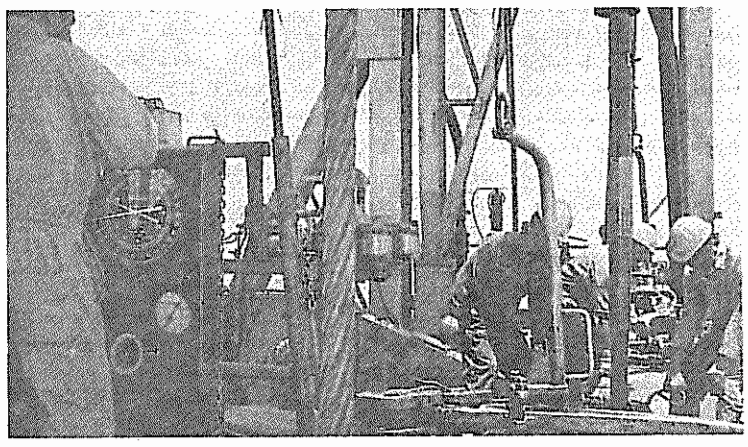

○ چگونه با کارگران در درون کارخانه‌ها تماس می‌گرفتید؟

● ما در آن زمان خیلی زود توانستیم از طریق مهندسین و تکنسین‌هائی که هوادار سازمان بودند و در کارخانه‌ها کار می‌کردند و نیز از طریق جذب کارگران باسواد رابطهٔ سازمان با کارگران کارخانه‌ها را توسعه دهیم. من خودم بعد از این‌که به عضویت سازمان پذیرفته شده بودم، از طریق رفیق فرهنگ با رفقائی مرتبط شده بودم که از طریق او جذب سازمان شده بودند یا اینکه بیاد دارم که رفیق بهنام امیردوانی که بعدا شهید شد، اخبار و اطلاعات کارگری را از طریق ارتباطاتی که با کارگران داشت، جمع‌آوری می‌کرد و در اختیار سازمان قرار می‌داد.

○ میزان استقبال کارگران از سازمان در سال‌های پیش از انقلاب چگونه بود؟ در چهارچوب آن تفکری که سازمان داشت چگونه توانستید توجه کارگران را به آن جلب کنید؟

● اجازه بدهید که جواب این سئوال را از تجربه‌ای که در کارخانهٔ ذوب‌آهن اصفهان داشتم بدهم. در سال ۵۳ ـ ۵۲ که من در کارخانهٔ ذوب‌آهن اصفهان کار می‌کردم توانستم هسته‌ای از هواداران سازمان در آنجا تشکیل بدهم. ما حتی عده‌ای از کارگران را در درون کارخانه جمع می‌کردیم و به اتفاق رادیوی میهن‌پرستان را که در آن زمان برنامه پخش می‌کرد، گوش می‌کردیم. پس از مدت کوتاهی نسبت به سازمان در میان کارگران سمپاتی قابل‌توجهی ایجاد شده بود، بنحوی که وقتی یکی از رفقا که به هوادارای از سازمان معروف شده بود به زندان افتاد، به نحو چشمگیری باعث افزایش نفوذ سازمان در میان کارگران شد. البته جذب کارگران به مبارزهٔ مسلحانه و کار مخفی بسیار مشکل بود. و ما نتوانستیم موفقیت زیادی در این زمینه به دست آوریم. زمانی که حکومت نظامی در اصفهان برقرار بود، ما اعلامیه‌های سازمان را به درون کارخانه و به میان کارگران می‌بردیم و ماموران حکومت نظامی علیرغم تلاش‌های زیادی که برای جلوگیری از بردن اعلامیه‌های سازمان به درون کارخانه می‌کردند هرگز نتوانستند چگونگی انتقال و پخش اعلامیه‌ها و عوامل آن را شناسائی کنند. در کارخانه‌های دیگر اصفهان مانند پلی‌اکریل و کارخانه‌های دیگر نیز سازمان نیرو و نفوذ داشت. در کارخانه‌های خوزستان هم وضع ما کمابیش مانند اصفهان بود. ما آنقدر در آنجا نفوذ داشتیم که حتی یک‌بار یکی از تکنسین‌های پالایشگاه آبادان که هوادار سازمان بود جلسه‌ای با شرکت کارگران پالایشگاه ترتیب داد و از من خواست که به آن جلسه آمده و راجع به سازمان با کارگران صحبت کنم که من پذیرفتم و آن کار را انجام دادم. ما در محله‌های کارگری آبادان و اهواز تیم‌هائی داشتیم که در رابطه با کارگران کار می‌کردند و فعالانه اطلاعیه‌های سازمان را در میان کارگران اهواز و آبادان بطور مرتب پخش می‌کردند. سازمان در آن زمان توانسته بود که با خانوادهٔ خاکسار بخصوص با رفیق ناصر خاکسار که در میان کارگران خوزستان نفوذ و محبوبیت داشتند رابطه برقرار و از طریق آنان ارتباط خود را با کارگران خوزستان توسعه دهد. عدهٔ زیادی از دانشجویان که پس از فارغ‌التحصیل‌شدن افسر وظیفه شده بودند و هوادار سازمان بودند، اسامی کارگرانی را که بخاطر فعالیت‌های سندیکائی و صنفی نامشان در لیست سیاه حکومت نظامی قرار داشت، برای سازمان ارسال می‌کردند. ما با آنان تماس می‌گرفتیم و آنان را از این مسئله آگاه می‌کرده و از این طریق با آنان نیز ارتباط برقرار می‌کردیم. بطوری که می‌دانید در آستانهٔ انقلاب سمپاتی نهفته‌ای در بین کارگران نسبت به سازمان بوجود آمده بود. بخاطر وجود سمپاتی سازمان در میان کارگران بود که ما توانستیم در دوران انقلاب و پس از انقلاب حوزه‌های زیادی در خوزستان، اصفهان، تبریز و سایر مناطق کارگری بوجود آوریم.

○ آیا در آن زمان گرایشی که بخواهد کارگران را در سندیکاها و تشکل‌های صنفی سازمان دهد، هم در سازمان وجود داشت؟

○ تا آنجائی که به یاد دارم، مشی سازمان با گذشت زمان در حال تغییر و تحول بود و ما از مشی مبارزهٔ مسلحانهٔ صرف در حال روی آوردن به مشی مبارزهٔ سیاسی بودیم. از سال ۵۳ بعد سازمان در تمام بیانیه‌ها و اطلاعیه‌های خود روی طبقهٔ کارگر تاکید می‌کرد. اما این‌که ما بسوی سازماندهی کارگران در سندیکاها حرکت کنیم، چنین چیزی نبود. اما اهمیت کار در میان کارگران آنقدر در سازمان زیاد شده بود که وقتی من مجددا به دانشگاه برگشتم و با رفقای مسئولم تماس گرفتم آنان به من گفتند که دانشگاه را رها کنم و دوباره به میان کارگران برگردم. اگرچه در آن زمان سیاست ما تشکیل سندیکاها و متحدکردن کارگران در آن نبود اما مسائل صنفی نیز در هسته‌ها و در میان تیم‌های عملیاتی مطرح و در مورد آنها بحث و گفتگو می‌شد. حتی رادکارهائی هم ارائه می‌شد. اما هدف سازمان همچنان جلب و جذب کارگران به شرکت در قیام توده‌ای بود. ما سعی می‌کردیم که کارگران طرفدار سازمان را برای کار و فعالیت بین کارگران حفظ کرده و بدین خاطر آنان را در عملیات چریکی شرکت ندهیم، زیرا سیاست ما حفظ کادرهای کارگری بود.

○ رابطهٔ سازمان با جنبش کارگری و کارگران را در حال چگونه می‌بینید؟

● متاسفانه بعلت این که ما (رهبری سازمان) در خارج از کشور هستیم رابطهٔ مستقیم زیادی با جنبش کارگری نداریم اما همانطور که خود شما نیز می‌دانید ما تا قبل از آنکه مورد هجوم رژیم قرار بگیریم و وارد فعالیت مخفی بشویم، نفوذ زیادی در میان کارگران و جنبش کارگری داشتیم. اگرچه اینک ارتباط مستقیم زیادی بین رهبری سازمان با جنبش کارگری وجود ندارد اما هفتاد تا هشتاد درصد کادرهای کارگری سازمان هم اینک در داخل کشور و در میان کارگران فعال بوده و همچنان علیرغم دشواری‌هائی که با آن روبرو هستند به فعالیت خود ادامه می‌دهند. اگر ما بتوانیم در آینده در داخل فعالیت علنی داشته باشیم بدون شک از پشتوانهٔ بسیاری از کارگران و زحمتکشان برخوردار خواهیم بود. ▣

مصاحبه نشریه کار با رفیق رسول مهدیزاده

فعالیت سازمان در بین کارگران تبریز

○ سئوال: رفیق رسول شما جزو اولین دسته از کارگران تبریز بودید که قبل از انقلاب به عضویت سازمان درآمده بودید. می‌توانید کمی در باره پیوستن خودتان به سازمان برای خوانندگان نشریه کار توضیح بیشتری دهید؟

● رفیق رسول: البته من تنها کارگری نبودم که در سال ۵۶ به عضویت سازمان پذیرفته شدم در تبریز محافل کارگری طرفدار سازمان زیاد بود. تعداد اعضا محفلی که من عضو آن بودم بالغ بر ۳۰ نفر می‌شد. از سال ۵۴ به بعد بر تعداد محافل کارگری و یا کارگری روشنفکری هوادار سازمان رو به افزایش بود.این محافل تا قبل از انقلاب بدون اینکه از وجود یکدیگر اطلاع داشته باشند تشکیل و فعالیت‌های گسترده‌ای را در کارخانه‌ها و در میان کارگران انجام می‌دادند. زمینه نفوذ سازمان در تبریز کاملا در آن سال‌ها مهیا شده بود. نکته قابل توجه کثرت کارگران در این محافل بود. این محافل در میان کارگران کارخانجات تازه‌تاسیس از نفوذ فوق‌العاده زیادی برخوردار بودند.

○ به نظر شما علت استقبال کارگران از سازمان چه بود؟

● در اثر افزایش درآمدهای نفتی در اواخر دهه ۴۰ و اوایل دهه ۵۰ دلارهای نفتی به سوی ایران سرازیر شد. رژیم شاه در آنزمان شروع به این کرد که مقداری از پول نفت را صرف ساختن کارخانه‌های تولیدی و صنعتی نماید. بدین ترتیب بود که با بخشی از درآمدهای نفت تعداد زیادی کارخانه از کشورهای غربی و سوسیالیستی سابق خریداری و در شهرهای بزرگ کشور از جمله در تبریز نصب گردیدند. این کارخانه‌ها به نیروی کار ماهر و کارگر باسواد احتیاج داشتند. از طرف دیگر سازمان در سال‌های پیشتر در میان روشنفکران و آموزگاران آذربایجان نفوذ داشت. عده‌ای از آموزگاران حتی سال‌ها قبل از تشکیل سازمان در مدارس تبریز و سایر شهرها و روستاهای آذربایجان شروع به کار سیاسی و فرهنگی در میان دانش‌آموزان کرده بودند. به دنبال تاسیس کارخانه‌ها در تبریز و سایر شهرها دانش‌آموزان که شاگردان رفقائی مانند صمد، کاظم ، بهروز و دیگران بودند برای کار وارد این گونه کارخانه‌ها شده بودند. پس از تاسیس سازمان به هست این افراد و روشنفکران کار آگاه‌گرانه دامنه‌داری در میان کارگران و زحمتکشان نیز ادامه یافت. بنابراین وقتی سازمان تشکیل شد، زمینه جذب کارگران و تشکیل محافل نیز آماده شده بود. البته دلایل دیگر استقبال از سازمان شکست جنبش ملی‌کردن نفت و سرکوب حزب توده و تشکیل جنبش‌های رهائیبخش در کشورهای آمریکای لاتین، آسیا و آفریقا از جمله در کوبا و همچنین مقاومت مسلحانه مردم ویتنام و پیروزی و پیشرفت نسبی این جنبش‌ها بود، تمام کسانی که از روش‌های مبارزاتی سنتی مایوس شده بودند و به‌دنبال راه نجاتی بودند، بخصوص نیروهای جوان پس از تشکیل سازمان به آن روی آوردند. یکی از محافلی که در تبریز تشکیل شد (گروه تبریز بود) که از افراد میهن‌دوست و فداکار تبریز تشکیل شده بود. هر کدام از اعضای این گروه خود در راس محفلی قرار داشتند. بعنوان مثال رفقا بهروز دهقانی، مناف فلکی، علی‌رضا نابدل که عضو گروه تبریز بودند محافل دیگری را نیز تشکیل و اداره می‌کردند. گروه تبریز عده بسیار زیادی از مبارزین راکه در محافل مختلف سازمان‌یافته بودند در پشت سر خود داشت. رفیق صمد بهرنگی و رفیق بهروز دهقانی از مدت‌ها قبل با هم مرتبط بودند و آموزگاران زیادی نیز از طریق رفیق بهروز با این محافل ارتباط داشتند.

○ آیا اعضای این محافل منظورم محافل کارگری است از خط مشی مسلحانه حمایت می‌کردند یا این که دلایل دیگری بود که از سازمان حمایت می‌کردند؟

● سازمان چریک‌ها بخاطر مشی مبارزه مسلحانه‌اش نبود که مورد حمایت عده‌ای از کارگران آگاه تبریز قرار داشت، بلکه بخاطر مجموعه خصوصیات سازمان بود که از آن حمایت می‌کردند. این که عده‌ای این روزها اظهار می‌دارند که چریک‌های فدائی خلق صرفا یک جریان چریکی بودند و گویا با توده‌های کار و زحمت ارتباطی نداشتند بکلی بی‌اساس است و تصور درستی نیست. حداقل در شهر ما که محافل زیادی وجود داشت و ما در آنجا بین مردم زندگی می‌کردیم و خودمان نیز از اعضای یکی از این محافل بودیم با این که هوادار سازمان بودیم با مسائل مسلحانه کاری نداشتیم بلکه شکل کارمان و عرصه فعالیت‌های سیاسی صنفی بود. ما از محافل صنفی کارگران دفاع می‌کردیم و سعی می‌کردیم که آنان را نسبت به منافع‌شان آگاه کنیم. ۳۰ نفر اعضای محفل ما پس از انقلاب همگی تقریبا به سازمان پیوسته و به کادرهای ورزیده سازمان تبدیل شدند. متاسفانه تعدادی از اعضای محفل ما و گروه تبریز که از دست ساواک جان سالم به در برده بودند بعد از انقلاب به وسیله رژیم اسلامی به دام افتاده و شهید شدند.

رفیق صمد اسلامی در جریان فاجعه ملی شهید شد رفیق آقازاده در کردستان و رفیق حبیب سروش و رفیق کیان نیز در جریان فاجعه ملی کشتار زندانیان سیاسی، هیچکدام از این رفقا نه در عملیات چریکی و نه در ترور شرکت کرده بودند. من خودم در سال ۵۶ پس از آن که عضو سازمان شدم در یک خانه تیمی بطور نیمه علنی و نیمه مخفی زندگی می‌کردم و در هیچ‌گونه عملیات چریکی شرکت نداشتم. کار من فعالیت در میان کارگران بود و تلاش در بالابردن سطح آگاهی سیاسی و صنفی آنان.

○ نقش سازماندهی اعتصابات کارگری تبریز در دوران انقلاب چقدر بود؟

● بعد از روی کارآمدن دولت دکتر شاپور بختیار نیروهای سازمان در تبریز بسیار فعال شده بودند. اعضا و هواداران سازمان که در کارخانجات ماشین‌سازی تبریز، تراکتورسازی، کارخانه ایدن، شرکت خانه‌سازی و همچنین در بسیاری از کارخانه‌های کوچک و متوسط و حتی در میان کارگران خیاط، کفاش کوره‌پزخانه‌ها کار و زندگی می‌کردند اعتصابات گسترده‌ای را سازمان دادند بعد از انقلاب بهمن کارگران و زحمتکشان این کارخانه‌ها دسته دسته به سوی سازمان روی می‌آورند. میزان استقبال کارگران از سازمان در آن زمان به حدی بود که سازمان در ابتدا توانائی جذب و سازماندهی آنان در تشکیلات خود را نداشت. پس از پیروزی انقلاب در جلسات هفتگی سازمان که در روزهای جمعه بعد از ظهر در دانشکده پزشکی تبریز تشکیل می‌شد بین ۳ تا ۶ هزار نفر در این جلسات شرکت می‌کردند. که اکثر آنان کارگران و زحمتکشان بودند. به طوری‌که در شهر تبریز هیچ گروه دیگری توانائی جمع‌کردن این همه جمعیت به طور مرتب و هفتگی را نداشت.

شاید تنها در نماز جمعه بود که عده بیشتری جمعیت نسبت به جلسات سازمان شرکت می‌کردند. جلساتی که سازمان تشکیل می‌داد واقعا جلسات توده‌ای و مردمی بود. حتی بسیاری از افراد مذهبی، مترقی نیز در جلسات سازمان شرکت می‌کردند. جالب این بود که نام و آرم سازمان که در پلاکارد بسیار بزرگی نوشته شده بود بر بالای درب ورودی سازمان نصب می‌شد، و مردم دقیقا می‌دانستند که به جلسه چه سازمانی می‌روند. در جلسات سازمان برنامه‌های متنوعی به اجرا در می‌آمد یکی از این برنامه‌ها شعرخوانی بود. رفیق شهید سعید سلطانپور نیز چند بار به این جلسات آمد و شعرهای خود را برای حاضرین می‌خواند. مسائل صنفی و سندیکائی نیز در این جلسات مطرح و درباره آن‌ها بحث و بررسی انجام می‌گرفت.

یکی از بحث‌های مهمی که در آن موقع در چندین جلسه ما و با شرکت هزاران نفر از مردم و صاحب‌نظران مورد بحث و بررسی قرار می‌گرفت پیش‌نویس قانون اساسی و مواد ارتجاعی مندرج در آن بود، که قرار بود در مجلس خبرگان مورد بررسی و تصویب قرار گیرد. ما طی ۸ جلسه مواد ارتجاعی پیش‌نویس قانون اساسی را مورد بحث و نقد قرار دادیم. مواد مذکور و نتایج اجرائی آن را به عنوان قانون پایمال‌کننده حقوق مردم و آزادی مورد حمله قرار می‌دادیم. ما ماده ۱۱۰ پیش‌نویس قانون اساسی را که مربوط به موقعیت و نقش ولایت فقیه بود به شدت مورد انتقاد قرار دادیم و ضمن نشان‌دادن تضاد این ماده با جمهوریت و دمکراسی گنجاندن آن در پیش‌نویس قانون اساسی را تقبیح کردیم. در این جلسات ما برای آن که مردم بتوانند فعالانه در بحث‌ها شرکت کرده و نظرات خود را بیان نمایند به زبان آذری سخن می‌گفتیم. بحث‌های که در این جلسات توده‌ای صورت می‌گرفت آن قدر مورد توجه قرار می‌گرفت که دیگران آن را به فارسی بر می‌گردانند و به صورت نوار کاست در شهرهای بزرگ کشور توزیع می‌شدند.

○ تشکیل این جلسات تاچه مدتی ادامه داشت؟

● ۸ تا ۹ ماه. این جلسات از ابتدا که تشکیل شد تا روزی که تعطیل شد پیوسته مورد هجوم چماقداران قرار داشت. در ابتدا و با توجه به این که استقبال مردم از این جلسات کم‌نظیر بود و ما برای جلوگیری از بهم‌زدن جلسات به وسیله چماقداران حزب‌الله برای حفاظت از جلسات انتظامات ویژه داشتیم، که بخوبی قادر بود از بهم‌خوردن جلسات به وسیله چماقداران جلوگیری کند. اما بعدها این چماقداران مورد حمایت بیشتری از جانب دولت قرار گرفتند و پس از آن که مسلح و تجهیز شدند توانستند از تشکیل جلسات ما جلوگیری کنند.

○ پس از تعطیل‌شدن جلسات هفتگی سازمان در تبریز ارتباط سازمان با مردم به چه شکلی صورت می‌گرفت؟

● ما در آن موقع با تشکیل هسته‌ها و گروه‌های هوادار سازمان و تشکیل حوزه‌ها و کمیته‌های حزبی در محلات و کارخانه‌های مختلف تبریز نیروهای سازمان را سازماندهی کردیم و توانستیم از طریق فعال‌کردن این گروه‌ها موقعیت سازمان در میان مردم و کارگران را همچنان حفظ نمائیم. ما در آن زمان و در اکثر کارخانه‌های بزرگ و با همکاری سایر نیروهای کارگری و مترقی توانستیم شورا بوجود آوردیم. شوراهائی که کاملا دمکراتیک بودند و از طریق رای بی‌واسطه کارگران اعضای این شوراها انتخاب می‌شدند در کارخانه‌هائی که بیش از هزار نفر کارگر داشتند چندین شورا تشکیل می‌شد، یعنی اول شوراهای بخش‌های مختلف بوسیله کارگران انتخاب می‌شدند و سپس این شوراها، شوراهای مرکزی کارخانه را که تقریبا نقش اتحادیه را داشت انتخاب می‌کردند. البته ما مایل بودیم که به جای شورا در کارخانه‌ها سندیکا تشکیل دهیم اما چون نیروهای مذهبی و طرفداران دولت مخالف و مانع می‌شدند شوراهائی را تشکیل دادیم که مضمون سندیکائی داشتند. این شوراها چون شوراهای واقعی بودند واقعا از منافع کارگران در حد توان و امکاناتشان دفاع می‌کردند. علاوه بر دفاع از منافع صنفی کارگران، شوراها در زمان جنگ و تا بیرون راندشدن نیروهای اشغالگر عراقی، یعنی تا زمانی که جنگ خصلت و جنبه دفاعی و برای آزادکردن مناطق اشغالی بود از افزایش تولید و از گردش چرخ صنعت و تولید در جهت بهبودی وضعیت اقتصادی مملکت و کارگران دفاع می‌کرد که به نظر من اصولا سیاست درستی بود.

○ آیا تلاشی هم برای تشکیل اتحادیه سراسری کارگران تبریز در آن سال‌ها انجام گرفت؟

● بله، تلاش زیاد بود و حتی دوبار هم جلساتی با شرکت نمایندگان شوراها و سندیکاهای صنوف تبریز برای گفتگو و تهیه پیش‌نویس اساسنامه و آئین‌نامه تشکیل شد که نتیجه قابل توجهی در برنداشت، احتیاج به وقت و فضای مناسب‌تری داشتیم که حاصل نشد، به غیر از شوراها و سندیکاها تشکل‌های دیگری مانند تعاونی‌های مصرف و مسکن هم به وسیله کارگران تشکیل گردیده بودند که فعالیت‌های نسبتا خوبی داشتند، به همین جهت آنان بیشتر مورد حمایت کارگران بودند، تعاونی‌های مسکن تبریز با این که تازه‌تاسیس بودند توانستند با گرفتن زمین‌هائی از شهرداری تعدادی خانه ارزان‌قیمت برای کارگران عضو تعاونی‌ها درست کنند و حتی یک شهرک کارگری نیز بوسیله این تعاونی‌ها ساخته شد مقامات دولتی آنرا خمینی نامیدند.

اتحادیه بیکاران نیز در تبریز بوجود آمده بود و برای دفاع از حقوق بیکاران تلاش می‌کرد، در سال ۵۸ وقتی که تعداد زیادی از کارگران و کارکنان کارخانه‌های تبریز به اتهام عضویت در گروه‌های سیاسی و یا هواداری از گروه‌ها از کار اخراج شدند کمیته‌ای با شرکت سازمان، حزب توده ایران و مجاهدین در تبریز تشکیل گردید که این کمیته موفق شد عده زیادی از کارگران اخراجی را دوباره به سر کارهایشان برگرداند. در سال ۶۲ به دنبال هجوم رژیم به حزب توده ایران و سازمان ما بخشی از کادرهای حزب و سازمان نیز مجبور به ترک شهر و دیار و یا کشور خود شدند. بدین ترتیب یک دوره فعالیت چهار ساله سازمان پس ازانقلاب که دستاوردهای فراوان و غیرقابل انکاری داشت به پایان رسید و سازمان مجبور به تغییر شکل فعالیت خود شد. ■

اخبار کارگری

در هفت واحد تولیدی مازندران دو هزار کارگر ۳ تا ۲۴ ماه حقوق دریافت نکرده‌اند

بگفتهٔ دبیر اجرائی خانهٔ کارگر استان مازندران هفت واحد تولیدی این استان در آستانهٔ تعطیلی قرار دارند. نصرالله دریابیگی در جمع رسانه‌های گروهی اظهار داشت: بیش از دو هزار کارگر در این واحدها از سه تا ۲۴ ماه متوالی حقوق دریافت نکرده‌اند.

این واحدها شامل چوخا، تخته سه‌لا، سحر، تفلون در ساری، چیت‌سازی بهشهر، پاک و جین‌مد آمل و خزرخز تنکابن است.

بگفتهٔ دریابیگی علت رکود در این واحدها واردات بی‌رویهٔ کالاهای مشابه و دریافت عوارض متعدد است.

دبیرکل خانهٔ کارگر: خواست اصلی کارگران امنیت شغلی است

علیرضا محجوب، دبیرکل خانهٔ کارگر، خواست اصلی کارگران کشور را تامین امنیت شغلی و حمایت از کارگران قراردادی، موقت و پیمانی دانست.

وی در یک نشست مطبوعاتی به تشریح برنامه‌های هفتهٔ کارگر پرداخت و گفت: وجود ۸۰۰ هزار کارگر قراردادی، موقت و پیمانی معضلی است که جامعهٔ کارگری از آن رنج می‌برد.

تجمع کارکنان شرکت صنایع پلاستیک شمال

جمعی از کارکنان شرکت صنایع پلاستیک شمالی دو هفتهٔ گذشته در مقابل این شرکت دست به تجمع زدند. دو تن از نمایندگان کارگران معترض در گفتگو با خبرنگار اقتصادی ایسنا اعلام کردند از تاریخ ۱۸ فروردین ماه امسال که برای کار به شرکت مراجعه کردند، به عنوان کارگران اخراجی از ورود آنها ممانعت بعمل آوردند.

یکی از نمایندگان کارکنان گفت: ۶۶ نفر کارگری که اخراج شده‌اند، رسمی و استخدامی هستند و هرکدام دارای سابقه‌ای از ۱۸ تا ۲۴ سال می‌باشند. وی ادامه داد: حکم برگشت به کار از طرف ادارهٔ کار استان صادر شده است ولی مدیریت شرکت مانع ورود به کارخانه می‌شود. یکی دیگر از کارگران اظهار داشت: در سال گذشته ۵۰٪ از عیدی و پاداش ما را هم پرداخت نکردند. وی علت این امر را واگذاری شرکت به بخش خصوصی عنوان کرد.

کنگرهٔ سراسری خانهٔ کارگر برگزار شد

چهارمین کنگرهٔ سراسری خانهٔ کارگر برگزار گردید. در این کنگرهٔ دو روزه «مهم‌ترین مسائل جامعهٔ کارگری ایران» مورد بحث و بررسی قرار گرفت. علیرضا محجوب، دبیرکل خانهٔ کارگر در حاشیهٔ برگزاری این کنگره که حدود پنج‌هزار کارگر از سراسر ایران در آن حضور دارند، به خبرنگار ایرنا گفت: بررسی مسائل مهم کارگری کشور از جمله موضوعاتی نظیر قرارداد موقت، اشتغال، وضع معیشتی جامعهٔ کارگری و تلاش برای یافتن راههای بهبودبخشیدن به وضع کارگران از محورهای کاری این نشست بود. در این همایش پیام خاتمی و هاشمی رفسنجانی قرائت شد.

کارگران کفش شادان‌پور جادهٔ کرج را بستند

کارگران کفش شادان‌پور در اعتراض به عدم دریافت حقوق ۱۱ ماههٔ خود روز دوشنبه ۳ اردیبهشت ماه جادهٔ قدیم کرج را بستند. احمدی، عضو «شورای اسلامی کار» در مصاحبه با ایسنا گفت: قبل از عید حدود ۶۰هزار تومان از صندوق حمایت تشکل‌های کارگری به کارگران این شرکت پرداخت شد. ولی این مبلغ در مقابل عدم دریافت ۱۱ ماه حقوقشان کافی نمی‌باشد.

بگفتهٔ وی در حال حاضر شرکت‌هائی مانند قطعات فولاد ایران، شرکت چوب ایران، شرکت بهپوش، شرکت مقواسازی کرج و شرکت سویا شرایط شرکت کفش شادان را دارند.

تحصن کشاورزان لاهیجان

نمایندهٔ مردم رودسر خبر از بستن راه توسط چایکاران شمال کشور داد. بگفتهٔ وی در آخرین روزهای فروردین ماه و در شروع برداشت برگ سبز چای، عدم آمادگی کارخانه در تحویل بموقع برگ سبز چای موجب اعتراض چای‌کاران، بویژه در منطقهٔ «دیوشل لنگرود»، «لاهیجان» شد. چای‌کاران چند ساعت راه سراسری کشور را بستند.

www.iran-archive.com

مصاحبه نشریه کار با رفیق محمد حسین چراغی، عضو و سخنگوی شورای کارکنان شرکت کشت و صنعت کارون

جشن اول ماه مه در شرکت کشت و صنعت کارون

○ رفیق، ضمن تشکر از اینکه دعوت ما را پذیرفتید، خودتان را معرفی کنید تا خوانندگان نشریهٔ کار بیشتر با شما آشنا شوند.

● رفیق محمدحسین چراغی: با تشکر از شما و با تبریک روز اول ماه به کارگران و زحمتکشان ایران و سراسر جهان. من محمد حسین چراغی، متولد ۱۳۳۴ شهرستان شوشتر هستم. در سال ۱۳۵۶ به استخدام شرکت کشت و صنعت کارون درآمدم. در اواخر سال ۱۳۵۹ به جرم عضویت در شورای کارکنان این شرکت و دفاع از حقوق پایمال‌شدهٔ آنان توسط حاکم شرع خوزستان (آیت‌الله جنتی) به زندان، اخراج دائم از کار و نداشتن اجازهٔ کار در تمامی ادارات و موسسات دولتی محکوم شدم.

○ رفیق همان‌طور که می‌دانید ما در آستانهٔ روز اول ماه مه قرار داریم و مایلیم که نحوهٔ برگزاری این روز را در گذشته و خاطراتی که شما در این رابطه دارید بشنویم.

● سراسر چهار سالی که من در این شرکت مشغول به کار و سال‌هائی که در جوار آن بودم برایم خاطرهٔ بوده است و حالا که در آستانهٔ این روز بزرگ که روز همبستگی جهانی کارگران و زحمتکشان می‌باشد قرار داریم اجازه می‌خواهم کمی مفصل‌تر صحبت کنم.

من در این شرکت دوبار موفق به شرکت در جشن اول ماه مه شدم. یک بار ۱۱ اردیبهشت ۱۳۵۸ و بار دیگر اردیبهشت ۱۳۵۹ که هر دو بار خوب و باشکوه برگزار شد. به دلیل اینکه در دل این جشن یک بسیج عمومی و از روی آگاهی نیز وجود داشت که در نهایت به دستاوردهائی خوب و خاطراتی تلخ و شیرین انجامید.

من به اتفاق چند نفر دیگر از کارکنان آگاه کارخانه از یک هفته قبل از برگزاری جشن، کارکنانی را از قسمت‌های مختلف کارخانه دعوت به یک نشست کردیم. این نشست با ۱۵ نفر که ما روی آنها نظر مثبت داشتیم برگزار شد. در این نشست طبق قرار قبل با رفقای همفکر خودم (کارگران پیشرو) من شروع کردم به صحبت و بطور اجمالی توضیحاتی در مورد روز اول ماه مه و ضرورت برگزاری جشن در این پروژهٔ بزرگ را آنطور که شایسته باشد دادم و در پایان نتیجه‌گیری کردم از آنجائی که مسائل و مشکلات زیادی در سطح این شرکت برای کارکنان وجود دارد که به تنهائی امکان پیگیری وجود ندارد و تا زمانی که کارکنان این شرکت بدون همبستگی و بدون تشکل حرکت کنند، راه به جائی نخواهند برد. پیشنهاد می‌کنم که ضمن برگزاری جشنی باشکوه در همان روز یک قرار با کارکنان بگذاریم و از آنها بخواهیم تا هفتهٔ بعد از هر قسمت یکی دو نفر کاندید نمایندگی شوند و شورای کارخانه و... را تشکیل دهیم. این پیشنهاد مورد موافقت جمع قرار گرفت.

○ صحبت از قسمت‌های مختلف کارخانه کردید، آیا شرکت کشت و صنعت کارون قسمت‌های دیگری غیر از کارخانه هم دارد و اگر دارد آیا در جشن شرکت کردند یا نه؟

● شرکت سه قسمت بزرگ، به‌ترتیب ادارهٔ کشاورزی با ۶۵۰۰ نفر کارمند و کارگر، تجهیزات مکانیکی و شاپ جوشکاری حدود ۳۰۰۰ نفر و کارخانه حدود ۲۵۰۰ نفر و قسمت‌های کوچک دیگری مثل کارگزینی، ترابری و خدمات، ادارهٔ مهندسی و ساختمانی و ... که تعداد آنها جمعاً حدود ۱۸۰۰ نفر می‌باشند نیز در این جشن شرکت داشته‌اند و مشابه تدارک کارخانه در این قسمت‌ها نیز تدارکاتی برای برگزاری جشن دیده شده بود.

○ رفیق آمار شما رقمی حدود ۱۳۸۰۰ نفر را نشان می‌دهد آیا کل شرکت کارون همین تعداد شاغل را دارد؟

● خیر، این شرکت ۴۰۰۰ نفر کارگر نیز فصلی دارد که اگر آنها را بخواهیم اضافه کنیم این شرکت نیمی از سال با ۱۳۸۰۰ نفر و نیمهٔ دیگر را با ۱۷۸۰۰ نفر به کار تولید مشغول است. کارگران فصلی که همگی از روستاهای استان لرستان و کرمانشاه می‌باشند، با شروع فصل برداشت نی با قمه‌های نی‌بری شروع به کار می‌کنند و در پایان فصل برداشت نی که حدود ۷ ماه به‌طول می‌انجامد از کار بیکار می‌شوند. برای کارگران فصلی یک کمپ با حداقل امکانات و کاملا فشرده از نظر فضا و امکانات در مجاورت مزارع ساخته شده که فشار و کمبود امکانات رفاهی هر از گاهی کارگران فوق را قمه به‌دست در محوطهٔ کمپ به اعتصاب می‌کشاند که همبستگی مثال‌زدنی این کارگران اکثر مواقع با موفقیت به پایان می‌رسد.

○ قبل از اینکه در مورد کیفیت برگزاری جشن صحبت کنیم، خواستم بدانم که ابتکار عمل در این‌روز در دست چه نیروهائی بود؟

● فعالیت چشمگیر کارگران پیشرو که پنجمین شمارهٔ نشریهٔ ماهانهٔ خود را با عکس یک شاخه نیشکر و با نام (کارگران پیشرو کشت و صنعت کارون) در آستانهٔ اول ماه مه منتشر و در سطح قسمت‌های مختلف کارون پخش کرده بود و با توضیح تاریخچهٔ اول ماه مه و ضرورت همبستگی بین‌المللی کارگران و زحمتکشان از کارکنان کارون خواسته بود که به شکل گسترده در جشن اول ماه مه شرکت کنند، به بار نشست و ابتکار عمل برگزاری این جشن بزرگ در تمامی قسمت‌ها بدون کم و کاست در دست هسته‌ها و محفل‌های کارگران پیشرو قرار گرفت. شکل تدارک جشن، طرح شعارها، مضمون صحبت سخنرانی‌ها، دعوت به تشکیل شورا و... در قسمت‌های مختلف همگی حکایت از رهبری بی‌چون و چرای کارگران پیشرو در این جشن بزرگ را می‌داد. البته هواداران احزاب سیاسی دیگر که در کارون خیلی کم و انگشت‌شمار بودند نیز در این جشن شرکت کرده و از خواست‌های مذبور با توضیحاتی در چهارچوب مواضع خود حمایت و پشتیبانی کردند ولی رهبری کارگران پیشرو در این جشن بزرگ انکارناپذیر بود. که بعد از جشن فعالیت گستردهٔ کمیتهٔ بسیج کارون از یک طرف و برنامه‌ریزی و مدیریت شرکت توسط عواملش در قسمت‌های مختلف برای شناسائی کارگران پیشرو از طرف دیگر نشان از وحشت این نیروها نسبت به کارگران پیشرو بود.

○ بپردازیم به چگونگی برگزاری جشن اول ماه مه و مسائلی که در آن روز گذشت.

● بالاخره روز موعود فرا رسید. پلاکاردهای بزرگی با امضای کارکنان کارون که شعارهای:

۱ ـ جشن بزرگ اول ماه مه بر کارگران و زحمتکشان سراسر جهان مبارک باد،

۲ ـ کارگران سراسر جهان متحد شوید،

۳ ـ شوراهای کارکنان تشکیل باید گردند،

و یکی دو شعار دیگر که متاسفانه بخاطر نمی‌آورم بر درب‌های ورودی کارخانه، ادارهٔ کشاورزی و تجهیزات مکانیکی نصب شد. ظرف‌های بزرگ شیرینی و شکلات روی میز سالن‌های سخنرانی کارخانه و تجهیزات مکانیکی قرار گرفته شده بود، بادکنک‌های رنگی که بر روی بعضی از آنها شعارهای این روز نوشته شده بود از سقف سالن‌های سخنرانی آویزان شده بودند و بالاخره حضور چشمگیر استقبال کم‌نظیر کارکنان در محل‌های برگزاری جشن همگی نوید برگزاری یک جشن بزرگ را می‌داد.

من در طول چهار سالی که در این شرکت شاغل بودم بجز دی و بهمن ۱۳۵۷ که کلیهٔ کارکنان کارون یک‌پارچه در میدان آزادی (فرودگاه کارون که در مرکز اداره‌های یاد شده قرار داشت، بهمن ۵۷ به میدان آزادی تغییر نام پیدا کرد) در اعتصاب به سر می‌بردند، شاهد چنین حرکت یک‌پارچه‌ای از طرف کارکنان این شرکت نبودم.

نکتهٔ چشمگیر دیگر پوشیدن لباس‌های نو و در دست داشتن شاخه‌های گل توسط بخش‌های زیادی از کارکنان بود که نشاط و شادابی را در نهایت زینت‌بخش آن جشن بزرگ کرده بود.

○ در پایان اگر صحبتی دارید بفرمائید.

● در پایان از فرصت استفاده می‌کنم و یادی از رفیق خسرو محمدی که در یکی از بمب‌باران‌های هواپیماهای عراقی در سال ۶۸ وداعی غریبانه با کارکنان کارون داشت و آنها را در غم و اندوهی عمیق فرو برد، بکنم. رفیق خسرو عضو سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) و یکی از رهبران برجستهٔ کارگران پیشرو بود که تمامی زندگی خود را وقف مبارزه در راه آرمان‌های والایش کرد و تا دم مرگ به روشنگری در بین کارکنان کارون مشغول و از محبوبیت بسیار بالائی در بین آنها برخوردار بود. یادش گرامی‌باد. ▣

سه الگوی هنجار دمکراسی

یورگن هابرماس — قسمت اول — **ترجمه: ا. ب.**

در زیر من به درک نوع کاملا ایده‌آل «لیبرال» و «جمهوریخواه» از سیاست اشاره می‌کنم، یعنی به اصطلاحاتی که امروز در ایالات متحده آمریکا جبهه‌های مجادله‌ای را که باصطلاح کمونته‌گرایان آغاز کردند، مشخص می‌کنند. نخست به پیروی از ف. مایکلمان، هر دو الگوی در جدل متعارض دمکراسی را از حیث دریافت اتباع کشور، مفهوم حق و ماهیت روند شکل‌گیری اراده سیاسی شرح می‌دهم تا سپس، در بخش دوم، با انتقاد از بار سنگین اخلاقی الگوی جمهوریخواه، الگوی سوم، یعنی فرایافت مشارکتی را بازکنم. من مایلم به این الگو عنوان «سیاست مشارکتی» را اختصاص دهم.

۱

تفاوت تعیین‌کننده (میان نگرش لیبرال و جمهوریخواه) در درک آنها از نقش روند دمکراتیک است. به نگرش «لیبرال»، وظیفه روند دمکراتیک، برنامه‌ریزی دولت در خدمت مصالح جامعه است، در حالی که دولت به منزله دستگاه اداری عمومی و جامعه به مثابه نظام روابط مبتنی بر ساختار اقتصاد بازار اشخاص خصوصی و کار اجتماعی آنها تصور می‌شود. کارکرد سیاست در این روند (در مفهوم شکل‌گیری اراده سیاسی شهروندان)، جمعبندی و اعمال منافع خصوصی اجتماعی در مقابل دستگاه دولت است که به کاربست اجرائی قدرت سیاسی برای نیل به اهداف جمعی اختصاص یافته است.

از دیدگاه «جمهوریخواه»، سیاست در چنین کارکرد میانجیگرانه‌ای ذوب نمی‌شود. سیاست بیشتر برای کل روند اجتماعی‌شدن بنیادی است و به منزله شکل تأمل در بارهٔ پیوند زندگی اخلاقی (اعضای جامعه) درک می‌شود. سیاست رسانه‌ای است که در آن اعضای جماعات همبستگی خود روی به حاجتمندی به یکدیگر پی می‌برند و در مقام اتباع کشور، مناسبات از پیش موجود ارج‌شناسی متقابل را با اراده و آگاهی در انجمنی از اشخاص حقوقی آزاد و برابر کامل ساخته و تحقق می‌بخشند. بدین طریق، در معماری لیبرال دولت و جامعه تغییر مهمی روی می‌دهد. و همبستگی، به منزله سومین منبع پیوند اجتماعی، در کنار مرجع تنظیم پایگانی انحصار قهر دولتی و مرجع تنظیم نامتمرکز بازار، به عبارتی، در کنار قدرت اجرائی و منافع شخصی، جای می‌گیرد.

این شکل‌گیری اراده سیاسی سراسری مبتنی بر فرضیه حصول توافق بر پایه تفهیم یا رسانش (ارتباط)، حتی باید، هم از دیدگاه تکوینی و هم از دیدگاه هنجاری، از ارجحیت برخوردار باشد. برای کردمان خودبنیاد اتباع کشور، پایه اجتماعی خودسامان مستقل از دستگاه فرمداری و روابط اجتماعی اقتصادی، خصوصی فرض می‌شود که ارتباط سیاسی را از غرق‌شدن در دستگاه دولتی یا ادغام در ساختار بازار حفظ می‌کند. در دریافت جمهوریخواه، گستره عمومی سیاسی و به همراه آن، جامعه مدنی به مثابه زیربنای آن، از اهمیت راهبردی برخوردار می‌شوند. و این هر دو بایستی نیروی پیوند اجتماعی و کردمان خودبنیاد تفاهم اتباع کشور را تضمین کنند. پیوند مجدد قدرت اداری با قدرت ارتباطی برآمده از شکل‌گیری اراده و عقیده سیاسی، منطبق با تکنیک رسانش (ارتباط) سیاسی از جامعه اقتصادی است.

از این دو رویکرد رقیب پیامدهای متفاوتی نتیجه می‌شود:

الف) نخست برداشت‌های (جمهوریخواه و لیبرال) در مورد اتباع کشور از یکدیگر امتیاز دارند. از نگاه لیبرال، موقعیت شهروندان بر معیار حقوق شخصی آنها در برابر دولت و شهروندان دیگر تعیین می‌شود. شهروندان در مقام حاملان حقوق شخصی تا آن جائی که منافع خصوصی خود را در چارچوب مرزهای قانونی دنبال کنند، از حمایت دولت برخوردارند. آنها همچنین از مصونیت در مقابل دست‌اندازی‌های دولتی که قید و شرط دخالت قانونی را نقض می‌کنند، بهره می‌گیرند. حقوق شخصی، حقوق منفی هستند و فضای انتخاب آزادانه‌ای را تامین می‌کنند که در محدودهٔ آن اشخاص حقوقی از جبرهای بیرونی آزاد هستند. حقوق سیاسی از ساختار مشابه‌ای برخوردارند: حقوق سیاسی به اتباع کشور امکان می‌دهند منافع خصوصی‌شان را طوری تحقق بخشند تا در آخر بتوانند خود را از طریق رأی، ترکیب هیئت‌های پارلمانتاریستی و تشکیل حکومت، همراه با منافع خصوصی دیگر در اراده سیاسی تاثیرگذار بر دستگاه حکومت متحد کنند. بدین‌گونه، شهروندان می‌توانند در نقش خود به عنوان تبعه نظارت کنند که آیا قوهٔ اجرائی در خدمت مصالح شهروندان جامعه اعمال می‌شود یا نه.

از دید جمهوریخواه، موقعیت شهروندان بر الگوی آزادی‌های منفی رقم نمی‌خورد تا اینان بتوانند مانند اشخاص خصوصی حق برخورداری از آن را اعاده کنند. حقوق اتباع، در درجه اول حقوق مشارکت سیاسی و ارتباطی، بیشتر آزادی‌های مثبت است. این حقوق، آزادی از جبر بیرونی را تضمین نمی‌کنند، بلکه مشارکت در کردمان مشترکی را تامین می‌کنند که شهروندان تنها از طریق اعمال آن می‌توانند خود را به چیزی بدل کنند که می‌خواهند باشند یعنی به سوژه‌های سیاسی مسئول اجتماعی از اشخاص آزاد و برابر. از این نظر، پویش سیاسی تنها برای نظارت فعالیت دولت از جانب شهروندانی که با اعمال حقوق شخصی و آزادی‌های ماقبل سیاسی‌شان، پیشاپیش، استقلال قبلی کسب کرده‌اند، کارساز نیست. بلکه کارکرد مفصلی میان دولت و جامعه دارد زیرا قهر دولت دمکراتیک به هیچ وجه قهر ناب نیست. قهر دولت دمکراتیک بیشتر ناشی از قدرت ارتباط برآمده از خودبنیادی کردمان اتباع است و مشروعیت خود را از طریق پاسداری از این کردمان، از مجرای نهادینه کردن آزادی عمومی، احراز می‌کند. حق حیات دولت مقدمتاً در حفظ و حمایت از برابری حقوق اشخاص نیست، بلکه تضمین روند درونی شکل‌گیری اراده و عقیده است. شهروندان آزاد و برابر در این روند در خصوص اهداف و هنجارهائی که به مصلحت مشترک عموم است با یکدیگر به تفاهم می‌رسند. بدین ترتیب، انتظاری که از تبعه جمهوریخواه می رود فراتر از ستگیری نفع شخصی است.

ب) جدل علیه مفهوم کلاسیک شخصیت حقوقی به عنوان حامل حقوق شخصی مجادله در بارهٔ خود مفهوم حق را برملا می‌سازد. در حالی که، از دید لیبرال، معنی یک نظام حقوقی در این نهفته است که، بسته به موضوع، به ما اجازه دهد که مقرر سازیم کدام حقوق به کدام افراد تعلق دارند. این حقوق شخصی، از نگاه جمهوریخواه، مرهون یک نظام حقوقی عینی هستند که یکپارچگی همزیستی برابر، مستقل و مبتنی بر احترام متقابل را هم زمان میسر و تضمین می‌کند. در یک حالت، نظام حقوقی بر مبنای حقوق شخصی ساخته شده است، و در حالت دیگر، برای محتوای عینی حقوقی آن تقدم قایل می‌شود.

این مفاهیم دوگانه بی‌تردید شامل محتوای میان ذهنی حقوق که رعایت متقابل حقوق و وظایف را در مناسبات متقارن ارج شناسی مطالبه می‌کنند، نیست. دریافت جمهوری خواه لااقل با برداشت حقوقی‌ای سازگار است که برای یکپارچگی شخص و آزادی‌های شخصی او همان منزلتی را قائل است که برای یکپارچگی اجتماعی که در آن اشخاص می‌توانند خود را هم زمان به عنوان افراد و به مثابه اعضا متقابلا به رسمیت بشناسند. این دریافت مشروعیت قوانین را موقوف به روال تکوین دمکراتیک آنها می‌داند و بدین سان پیوستگی درونی میان کردمان خودبنیادی مردم و حاکمیت غیرشخصی قوانین را حفظ می‌کند:

«برای جمهوریخواهان، حقوق در نهایت چیزی جز عزم راسخ اراده سیاسی حاکم نیست، در حالی که، برای لیبرال‌ها، پاره‌ای از حقوق همیشه مبتنی بر «قانون والاتر» خرد فراسیاسی یا الهام است.... بر طبق نظریه جمهوریخواه، هدف اجتماع - سعادت عمومی، عمدتاً در موفقیت تلاش پیگیر سیاسی است تا یک رشته از حقوق را (بدون قوانین)، که به بهترین وجهی با مناسبات و آداب و رسوم این اجتماع توافق دارند، تعریف کند، باب کند، بوجود بیاورد و بر پا نگاه دارد، در حالی که با نگرش متضاد لیبرال بسیاری از قوانین حقوقی را ساخت‌های استعلائی رقم می‌زنند، و قید و بندهای لازم قدرت، به طوری که رعایت تکثرگرای منافع متعدد ناهمگون و متعارض تا حد ممکن، می‌تواند استمرار یابد».

حق رای که به آزادی مثبت تعریف شده، اصولا به پارادایم حقوق بدل می‌شود، نه فقط به این جهت، که برای خودبنیادی سیاسی نهادی است، بلکه به این سبب، که تبیین می‌کند که (روند) دربرگیری (شهروندان) در اجتماع افراد برابر، با حق فردی اظهارنظرهای مستقل و اتخاذ مواضع شخصی، پیوستگی دارد: «این دعوی که ما همه در حق رای متقابل ذینفع هستیم، به این دلیل است که (۱) انتخاب میان با هم‌بودن و از هم جدابودن است. (۲) با هم‌بودن منوط به تضمین متقابل همگانی است، در گرو این است که منافع حیاتی زندگی شخص از جانب دیگران رعایت شود. و (۳) در تحت شرایط تکثرگرایانه جامعه معاصر آمریکا چنین تضمین‌هائی قابل دسترس هستند... لااقل از طریق حفظ سیاست ظاهری که در آن هر شخص از یک رأی برخوردار است». این ساختار متناسب با حقوق مشارکت و رسانش سیاسی از طریق روند قانونگذاری که حقوق آن را تاسیس می‌کنند در کلیه حقوق ابراز می‌شود. اجازه پیگری آزادانه اهداف خصوصی در عین حال ما را به رعایت تمام مرزهای مورد توافق کنش‌های استراتژیک که مصلحت همگانی است، موظف می‌سازد.

پ) برداشت‌سازی‌های متفاوت از نقش تبعه و حق، بیان تضاد عمیقاً ریشه‌داری است در خصوص طبیعت روند سیاسی. از دید لیبرال، سیاست عمدتاً مبارزه برای کسب مواضعی است که برخورداری از قدرت فرمداری را مهیا می‌کنند. روند شکل‌گیری اراده و عقیده سیاسی در افکار عمومی و مجلس را، رقابت عاملان کنش استراتژیک جمعی برای حفظ یا کسب مواضع قدرت تعیین می‌کند. پیروزی (در انتخابات) بر اساس تائید کمی اشخاص و برنامه‌های آنها از طریق آرای رای دهندگان سنجیده می‌شود. رای‌دهندگان با آرای خود اولویت‌های‌شان را بیان می‌کنند. آرای قاطع آنها از همان ساختار کنش‌های انتخابی شرکت‌کنندگانی برخوردار است که هدف‌شان موفقیت در بازار است. و امتیاز قبضه مواضع قدرتی را صادر می‌کنند که احزاب سیاسی با همان رویکرد مبتنی بر موفقیت، جهت کسب آنها با یکدیگر جدل می‌کنند. درونداد آراء و برونداد قدرت متناسب با همان الگوی کنش استراتژیک است.

از نگاه جمهوریخواه، شکل‌گیری اراده و عقیده سیاسی، در افکار عمومی و مجلس، از ساختارهای روند بازار اطاعت نمی‌کند، بلکه از ساختارهای خودسر رسانش‌پذیری عمومی مبتنی بر تفاهم، پیروی می‌کند. پارادایم سیاست، در معنای خودبنیادی کردمان اتباع کشور، بازار نیست، بلکه گفتگو است. از این نظر، میان قدرت ارتباطی که در هیات شکل‌گیری گفتمانی عقاید اکثریت از رسانش سیاسی برمی‌خیزد، و قدرت اداری که در تصرف دستگاه دولتی است، تفاوت ساختاری وجود دارد. همچنین احزابی که برای دستیابی به مواضع قدرت دولتی مبارزه می‌کنند، باید به سبک مشارکتی و خیردسری گفتمان‌های سیاسی تن دهند: «مشارکت ... مربوط است به‌کردار مشخص جهت نیل به همکاری اجتماعی، و آن هم، از علنیت (صداقت) گرفته تا اعتقاد و از طریق اقامه دلیل که هم مشتمل بر دعاوی یکایک اشخاص و هم دعاوی خود شخص است. رسانه مشورت، تبادل آراء خیرخواهانه است، به انضمام (مبادله) اخبار در خصوص منافع حیاتی زندگی، ...، هرچند یک رأی، چنان چه اصلا رای‌گیری شود، باز تظاهر منبع آراء است». به همین خاطر بروز تضارب آرا در عرصه سیاسی تنها دارای نیروی مشروعیت‌دهنده در معنای داشتن امتیاز قانونی قبضه مواضع قدرت نیست. برعکس، اجرای لاینقطع گفتمان سیاسی همچنین در مورد نوع اعمال حاکمیت سیاسی نیروی الزامی دارد. قدرت اجرائی تنها می‌تواند بر شالوده سیاست‌ها و در مرزهای قوانینی بکار رود که از پویش دمکراتیکی برخاسته‌اند.

۲

این مقایسه‌ای بود میان هر دو الگوی دمکراسی که امروز، قبل از همه در آمریکا، بر بحث میان به اصطلاح کمونته‌گرایان و لیبرال‌ها حکمفرماست. الگوی جمهوریخواه محاسن و معایبی دارد. من حسن‌اش را در این می‌بینم که به معنای رادیکال خودسامانی دمکراتیک جامعه به دست شهروندانی که از طریق ارتباطی متحد شده‌اند، پایبند است و اهداف جمعی را تنها معلول «زد و بند» میان منافع خصوصی متعارض نمی‌داند. عیب‌اش را در این می‌بینم که این الگو فوق‌العاده آرمانگرا است و روند دمکراتیک را موکول به فضایل اتباع مصلح اجتماعی می‌کند. زیرا سیاست تنها، و بویژه در وهله اول، مرکب از سئوالات خودفهمی اخلاقی نیست. خطا در این است که گفتمان‌های سیاسی را در منگنه اخلاقی بگذاریم.

مسلماً گفتمان‌های خودفهمی اخلاقی که شهروندان با شرکت در آنها مایلند آگاه شوند چگونه خود را به عنوان اعضای یک ملت، کمون یا کشور، به منزله ساکنان یک منطقه و غیر از این می‌فهمند، کدام سنت‌ها را تداوم می‌بخشند، چگونه با همدیگر، با اقلیت‌ها، با گروه‌های حاشیه‌ای برخورد می‌کنند و در چه قسم جامعه‌ای می‌خواهند زندگی کنند، جز مهمی را در سیاست تشکیل می‌دهند. اما، تحت شرایط کثرت‌گرائی فرهنگی و اجتماعی، در پشت اهداف مهم سیاسی اغلب منافع و سمتگیری‌های ارزشی‌ای خوابیده‌اند که روی هم رفته، به هیچ وجه برای هویت اجتماع، یعنی برای کل شکل زندگی مشترک میان‌ذهنی، بنیادی نیستند. این منافع و سمتگیری‌های ارزشی که در درون همین اجتماع بی هیچ چشم‌اندازی برای رسیدن به وفاق، با یکدیگر در نزاع هستند، احتیاج به توازنی دارند که از طریق گفتمان‌های اخلاقی بدست نمی‌آید. گواینکه نتایج

ادامه در صفحه ۵

www.iran-archive.com

گذر از جمهوری اسلامی نه هیاهو که ضرورتی اجتناب‌ناپذیر است

ماشاالله سلیمی

قبل از این که آقای خاتمی رئیس‌جمهور ایران گزارش عملکرد چهارساله خویش را در مجلس شورای اسلامی ارائه دهد، خیلی از طرفداران حکومتی و غیرحکومتی‌اش فکر می‌کردند که ایشان حداقل بخشی از گفتنی‌ها را خواهند گفت و بدین ترتیب به وعده سخن‌گفتن با مردم (منظور بیان حقایق) عمل خواهند کرد. گرچه این انتظار برآورده نشد، اما جوهره اصلی فکر و اندیشه خاتمی که همانا حفظ نظام در شکل جامعه مدینه‌النبی است، با صراحت بیشتری بیان گشت. قبلا نیز طی سخنانی که چند روز پیش از آن در گردهمائی شورای‌های تامین استان سراسر کشور ایراد کرد با صراحت تمام راستای اصلی فکر خویش را بیان نموده بود. ایشان ضمن گله غیرمستقیم از رفتار برخی نهادهای منتسب به جناح تمامیت‌خواهان حکومت، مستقیما حمله خود را متوجه نیروهائی نمود که زمزمه جدائی دین از دولت را سر داده‌اند، وی صراحتا در این مورد چنین گفت: «وقتی کسانی با اصل حاکمیت دین بر جامعه مخالف باشند. بطور طبیعی رفتارشان مورد تایید دشمنان انقلاب قرار می‌گیرد». و در ادامه همین مطلب افزود: «خیلی لازم نیست ما بگردیم تا حتما ارتباط مستقیم این جریان ضدنظام و ضددین را پیدا کنیم، چون وقتی بیگانگان می‌بینند بصورت عالی زمینه موردنظر آن‌ها را برخی بدون جیره و مواجب فراهم می‌کنند، نیازی به کمک مستقیم نمی‌بینند».

با پیروی از چنین دیدگاهی بود که در گزارش خویش به مجلس از سوئی از حقیت‌گونی خودداری کرد و از طرف دیگر، اساس حمله خویش را متوجه نیروهائی کرد که خواهان گذر از جمهوری اسلامی و حتی در ملایم‌ترین شکل خویش، خواستار ایجاد برخی تغییرات در قانون اساسی بودند.

ایشان با بیان این که «هیچ خدمتگزاری حق ندارد با بیان رنج‌ها و مشکلات خویش کشور را با بحران روبرو کند»، با زرنگی خاصی، مشکلات (بخوان بحران) جامعه را امری شخصی معرفی کرد. ثانیا توجیه مناسبی برای درمیان نگذاشتن حقایق با مردم ابداع نمود.

او بدینوسیله دستگیری و محاکمه وزیر کشورش عبدالله نوری، ترور حجاریان مشاور نزدیک خویش، محاکمه و محکومیت آقای تاج‌زاده معاون وزیر کشور کنونیش، بستن روزنامه‌های منتسب به دوم خردادی، دستگیری و محاکمه و زندانی‌شدن بسیاری از شرکت‌کنندگان در کنفرانس برلین، سرکوب اصلاح‌طلبان و یکه‌تازی قوه قضائیه در تمامی عرصه‌ها، مستاصل‌شدن مجلس ششم در برابر رهبر و شورای نگهبان، بد و بدترشدن وضع اقتصادی جامعه، فقیرترشدن مردم و انباشت ثروت در دست عده قلیلی از جامعه، حاکمیت بلامنازع اقتصادی نهادهائی نظیر بنیاد مستضعفان، آستان قدس رضوی، بنیاد امام... بر حیات اقتصادی کشور، گسترش بیکاری، اعتیاد و فحشا در جامعه و هزاران مسائل ریز و درشت را مسائل شخصی معرفی کرد، تا اولا به چرائی آن‌ها نپردازد و ثانیا بحران جمهوری اسلامی را دامن نزند.

آقای خاتمی در ادامه گزارش خویش آن‌جاکه صحبت از «گشایش» می‌کرد، موضوعی راکه قبلا بیان کرده بود، مجددا مورد تاکید قرار داد و افزود: «در سایه این گشایش یک سوءاستفاده و موج دیگری هم در جامعه پدید آمد و آن زمزمه و گاه هیاهوی گذر از جمهوری اسلامی». او به شیوه آخوندی موضوع گذر از جمهوری اسلامی را چنین تفسیر نمود: «چالش این است که این مساله بیان شود آن‌چه که در ایران جریان دارد، تقابل طرفداری و دفاع از انقلاب و براندازی انقلاب است». ایشان برای تاثیربخشی سخنانش متوسل به یک دروغ بزرگ دیگری نیز شد و آن اینکه «به لحاظ تحلیلی و عقلانی حذف دین از صحنه جامعه، ما را اصلا به دمکراسی و آزادی نمی‌رساند، زیرا محتوای وجود و تاریخ این جامعه دینی است».

هم خاتمی و هم تمامی آخوندهای حاکم و غیرحاکم می‌دانند که هیچ نیروی سیاسی علیه دین اعلان جنگ نداده است و شعار جدائی دین از دولت بمعنای حذف دین از جامعه نیست.

قبل از پرداختن به بررسی نکات فوق ضروری است بخش‌های دیگری از سخنان رئیس‌جمهوری ۲۰ میلیونی نقل شود تا جانب انصاف و عدل رعایت گردد! «ما هنوز برای موافق، مخالف و تخریب‌کنندگان و معاندان تعریفی نکرده و حدود و ثغور را مشخص نکرده‌ایم... موافق کیست؟ و از چه امکاناتی باید برخوردار باشد؟ موافق‌بودن به معنای این نیست که کسی که موافق است... بقول امروزی‌ها از رانت‌های مختلف سیاسی و اقتصادی و مادی و اجتماعی استفاده کند. معنی مخالف این نیست که هر کس مخالف بود سرکوب شود... (در) یک جامعه پیشرو نه تنها مخالف آزاد است، بلکه باید این آزادی او تضمین و تامین کافی از سوی دولت داشته باشد و کسی که به فکر تخریب اوضاع، عناد و براندازی است، باید با او برخورد شود. و البته برخورد در چارچوب قانون» (یعنی قانون اساسی اسلامی بعنوان مبنای فصل‌الخطاب نظام).

به‌دنبال این چراغ‌سبزهای رئیس‌جمهور محبوب مردم استبدادزده و اپوزیسیون مدیحه‌سرا بود که اعلام گشت ۲۰ نفر از براندازان نظام دستگیر شده‌اند (هر چند آن‌ها به قانون اساسی التزام عملی داده بودند و مسلمان و نمازخوان نیز هستند)، چند روز بعدتر نهضت آزادی و سایر تشکل‌های ملی و مذهبی طبق یک اطلاعیه غیرقانونی اعلام شدند. جالب توجه این که نهضت آزادی توانسته بود حتی در دوران اوج استبداد سیاه به فعالیت‌کج‌دار و مریز خویش در چارچوب جمهوری اسلامی ادامه دهد.

گرچه خاتمی مدعی است که حدود و ثغور مخالف و موافق تعیین نشده است، اما این حدود و ثغور حداقل برای ایشان روشن است و روشن نیز بیان گشته است. کسانی که خواهان حکومت لائیک هستند و جدائی دین از دولت را طالبند، خائن به نظام هستند و صد البته به اردوی براندازان تعلق دارند. جواب براندازی نیز در جمهوری جهل و جنایت روشن و معلوم است، ساقط‌شدن از هستی. مخالف آزادی کسی است که ضمن پذیرش قانون اساسی و تمکین به جمهوری اسلامی و تبعیت از ولایت فقیه از افراط و تفریط بپرهیزد.

نیروها و یا جریاناتی که شعار گذر از جمهوری اسلامی را می‌دهند و نیز می‌گویند «اصلاحات آری، ولایت فقیه نه!»، هیاهوگرند، براندازند و باید با آن‌ها برخورد شود. البته در چارچوب قانون. نیروهائی که معتقدند برای استقرار جامعه مدنی باید ساختار قدرت سیاسی کشور دگرگون شده و قانون اساسی تغییر یابد، نه‌تنها مخالف نظام هستند، بلکه در تقابل با انقلاب هم قرار دارند. زیرا از نظر آقای خاتمی معنای انقلابی‌بودن چیزی جز پذیرش نظام جمهوری اسلامی نیست. و این همان نظری است که خمینی بنیان‌گذار نظام بارها و از جمله در رفراندم جمهوری اسلامی بر آن تاکید کرده بود. طبیعی است که چنین بینشی نمی‌تواند حتی نیروئی مثل نهضت آزادی را که بارها وفاداری خویش به نظام و التزام عملی به ولایت فقیه را اعلام کرده است، تحمل کند. زیرا به هر حال این جریان در درازمدت خواهان حذف ولایت فقیه از حکومت است. یا «براندازان» باید برخورد شود و «البته در چارچوب قانون»، باید پرسید کدام قانون؟ قانونی که اصل دوم آن صراحت دارد: «جمهوری اسلامی نظامی است بر پایه ایمان به:

۱ - خدای یکتا و اختصاص حاکمیت و تشریع به او و لزوم تسلیم در برابر اوامر او (معنای زمینی آن تسلیم در برابر اوامر ولی فقیه)

۲ - وحی الهی و نقش بنیادی آن در بیان قوانین...» و قانونی که در اصل چهارم صراحت کامل دارد که: «کلیه قوانین و مقررات مدنی، جزائی، مالی، اقتصادی، اداری، فرهنگی، نظامی، سیاسی و غیر این‌ها باید بر اساس موازین اسلامی باشد، این اصل بر اطلاق یا عموم همه اصول قانون اساسی و قوانین و مقررات دیگر حاکم است و تشخیص این امر برعهده فقهای شورای نگهبان است». کدام قانون؟

قانونی که در اصل نود و سوم صراحت دارد: «مجلس شورای اسلامی بدون وجود شورای نگهبان اعتبار قانونی ندارد». دقت کنید حتی مجلس شورای اسلامی که نمایندگان آن قبل از انتخابات از صافی شورای نگهبان گذشته و در یک شرایط کاملا غیردمکراتیک و بدون حضور نمایندگان دگراندیش، به مجلس راه یافته‌اند، «بدون وجود شورای نگهبان اعتبار قانونی ندارد». بعبارت دیگر، طبق قانون اساسی جمهوری اسلامی اراده کنترل‌شده مردم نیز در برابر شورای نگهبان هیچ اعتباری ندارد.

و یا قانونی که طبق ماده ۱۰ اصل یکصد و نهم آن، عزل رئیس‌جمهور منتخب مردم از اختیارات رهبر پس از حکم دیوان عالی کشور تعیین شده است؟ و در اصل بیست و دوم آن چنین آمده است: «حیثیت، جان، مال، حقوق، مسکن و شغل اشخاص از تعرض مصون است، مگر در مواردی که قانون تجویز کند» (تاکید از نگارنده است).

آیا معنای دیگر این اصل این نیست که «در مواردی که قانون تجویز کرده است» تعرض به حیثیت، جان، مال، حقوق، مسکن و شغل اشخاص آزاد است؟ آیا جمهوری اسلامی طی این ۲۲ سال لحظه‌ای از هتک‌حرمت و تجاوز به حقوق انسانی، اجتماعی، شخصی و سیاسی شهروند ایرانی غفلت کرده است؟ آیا باید فراموش کرد که توسط سربازان گمنام حکومت اسلامی، و با فرمان بنیانگذار جمهوری اسلامی و سایر مقامات عالیرتبه نظام، دختران اسیر اول هتک‌حرمت شده و بعد به جوخه اعدام سپرده می‌شدند؟ آیا با تکیه بر قانون اساسی و برای حفظ بیضه اسلام نبود که گروه مرگ به دستور مستقیم خمینی در سال ۱۳۶۷ هجری شمسی هزاران زندانی را سلاخی کرد؟ این است آن «فصل‌الخطابی» که خاتمی می‌گوید؟ از این موارد که استخوان‌بندی اصلی قانون اساسی را تشکیل می‌دهند می‌توان مثال‌های فراوانی آورد که در حوصله این مطلب این نمی‌گنجد و فقط به دو نکته دیگری نیز مجبورم تاکید کنیم. این اجبار از آن روست که این دو نکته بکرات مورد استناد طرفداران التزام به قانون اساسی و خواستاران فقاهت نظارتی قرار گرفته است. این دو نکته عبارت است از اصل بیست و چهارم و بیست و ششم قانون اساسی، که معمولا بصورت نصف و نیمه از طرف نیروهای یادشده در نوشتارها و یا گفتارهای خود بکار گرفته می‌شود. زیرا نقل تمام و کمال دو اصل فوق را به سود خطمشی سیاسی خویش نمی‌دانند.

اصل بیست و چهارم که راجع به آزادی مطبوعات است، چنین می‌گوید: «نشریات و مطبوعات در بیان مطالب آزادند، مگر مخل به مبانی اسلام و یا حقوق عمومی باشد» (تاکید از نگارنده است). و اصل بیست و ششم که راجع به فعالیت احزاب و جمعیت‌هاست صراحت دارد که: «احزاب، جمعیت‌ها، و انجمن‌های سیاسی و صنفی و انجمن‌های اسلامی یا اقلیت‌های دینی شناخته‌شده آزادند، مشروط به این که اصول استقلال، آزادی، وحدت ملی، موازین اسلامی و اساس جمهوری اسلامی را نقض نکنند». (تاکید از نگارنده).

آیا این دو اصل که خیلی مورد پسند دوستان التزام‌چی قرار گرفته، مبین آزادی مطبوعات و احزاب و سایر تشکل‌هاست؟ و یا برعکس طبق آن‌ها مطبوعات فقط در صورتی آزاد هستند که مجیزگوی نظام بوده و خطوط قرمزی نظیر مبانی اسلام و موازین اسلامی و اساس جمهوری اسلامی که هر کدام از آن‌ها نیز به‌نوبه خود دارای اجزای بیشماری هستند و مانند زنجیرهای گسست‌ناپذیر بر گردن مطبوعات آویخته شده‌اند رعایت کنند؟ آیا اگر یکی از این اجزا مورد تخطی مطبوعات قرار گیرد، برای تخته شدن در آن‌ها کافی نیست؟ آیا با تکیه بر همین قانون نبود که حتی مطبوعات دوم خردادی را نیز در مدت کوتاهی به همان سرنوشتی دچار کردند که سال‌ها قبل نشریات دیگراندیش را دچار کرده بودند؟

این‌هاست آن «فصل‌الخطابی» که آقای خاتمی برای ایجاد جامعه «مدینه‌النبی» خویش بر وفاداری به آن اصرار دارد. و مخالفین با آن را معاند، براندار و در تقابل با انقلاب معرفی می‌نماید.

بنابر این آقای خاتم هر چند که شخصا انسانی مدارا گر باشد، از آن‌جاکه رسالت اصلی خویش را حفظ نظام، با اصلاح برخی افراط گری‌های آن، می‌داند: نه‌تنها نمی‌تواند سکاندار اصلاحاتی باشد که جامعه ما می‌طلبد، بلکه اگر نظام به‌خطر افتد در تقابل با آن (اصلاحات) نیز قرار می‌گیرد. درست به‌همین دلیل است که ایشان عامدا شعار جدائی دین از دولت را مترادف با حذف دین از جامعه دانسته و اعلام نمود که: «به لحاظ تحلیلی و عقلانی حذف دین از صحنه جامعه، ما را اصلا به دمکراسی و آزادی نمی‌رساند، زیرا محتوای وجود و تاریخ این جامعه دینی است».

آیا واقعا خاتمی نمی‌داند که هیچ‌کدام از نیروهای سیاسی (و بقول ایشان براندازان)، هیچ خصومتی با دین و وجدانیات و اخلاقیات مردم ندارند؟ و اتفاقا برعکس، بسیاری از آن‌ها برای آزادی دین و اخلاقیات و وجدانیات مبارزه می‌کنند. کدام نیروی سیاسی در برنامه‌اش حذف دین از جامعه را گنجانده است؟ آقای رئیس‌جمهور ۲۰ میلیونی اگر یک نمونه در اثبات این فرموده خویش ارائه دهند، باور بفرمائید بنده غیرخاتمی‌چی نیز هوادار سینه‌چاک ایشان خواهم بود. ولی مطمئن باشید که نمونه‌ای در کار نیست. و زبانم لال سید در این زمینه آگاهانه خلاف حقیقت گفته است تا بتواند یک نظام فاسد را از بحران نجات دهد. کاری که اجویت در ترکیه انجام داده و می‌دهد.

از نظر آقای خاتمی چون محتوای جامعه دینی است، در ایران صحبت از دمکراسی بدون دخالت دین در دولت بی‌معناست، این سخنان از زبان کسی جاری شد که بخوبی با تاریخ تمدن اروپا آشناست و می‌داند که اگر روشنگران قرن هیجده خویشتن را در تار عنکبوت حاکمیت سیاه کلیسا گرفتار کرده و با شجاعت علیه دستگاه تفتیش عقاید قد علم نمی‌کردند، امروز ما شاهد نهادینه‌شدن دمکراسی بورژوائی در این جوامع نبودیم. گرچه امروزه در این کشورها دیگر کلیسا در دولت چندانی ندارد، اما کلیساها از جامعه حذف نشده‌اند و مسیحیت بعنوان اعتقاد دینی مردم به حیات خود ادامه می‌دهد. بنابر این خاطر آقای رئیس‌جمهور ۲۰ میلیونی فعلی باید از این بابت جمع باشد که هیچ‌کس در فکر حذف دین از جامعه نیست، بلکه فقط خواهان جدائی دین از دولت است. مضاف براین که در شرایط کنونی و در توازن قوای سیاسی موجود، هدف بلاواسطه حتی اصلاح‌طلبان تحول‌طلب، جدائی دین از دولت نیست. بلکه حذف دستگاه ولایت فقیه و نهادهای زیر مجموعه‌اش برای فراهم ساختن شرایط تغییر قانون اساسی و از آن طریق فراهم نمودن زیرپایه‌های یک جامعه مدنی است.

برای برون‌رفت از بحران کنونی، تمکین به مقدرات حاکم تنها و تنها در خدمت طولانی‌کردن حاکمیت «تمامیت‌خواهان» است. انحصارطلبانی که حتی به دمکراسی اشرافی دوران یونان (یعنی به دمکراسی خودی‌ها) نیز اعتقادی ندارند. و هم از این روست که آن‌ها در آستانه انتخابات علیرغم آیه و قسم‌های خاتمی راجع به اعتقاد به نظام و ولایت فقیه و نیز سرزکشی آشکار ایشان با اصلاح‌طلبان رادیکال حکومتی، سخت در تلاش هستند که از کاندیداتوری ایشان جلوگیری بعمل آورند. صریح‌ترین نمونه این کوشش سخنان محسن رضائی دبیر مجمع تشخیص مصلحت نظام، در گفتگو با خبرگزاری جمهوری اسلامی بود. وی به خاتمی توصیه کرد که به صلاح اوست که در انتخابات آتی کاندید نشود. در مقابل طرفداران حکومتی خاتمی و نیز بخشی از اپوزیسیون، بخصوص اپوزیسیون خارج از کشور، کاندیدا شدن «سید» را یک وظیفه ملی اعلام کرده‌اند. از لحاظ منطق قیاسی بر این سیاست نمی‌توان ایرادی گرفت. زیرا در جبهه مقابل گرگ‌های درنده‌ای در کمین نشسته‌اند تا تمام آثار باقیمانده اصلاحات را از بین ببرند (البته اگر چیزی باقی مانده باشد). و به همین دلیل نیز هست که طرفداران خاتمی قصد دارند یک دور دیگر وضعیت گرگ و میشی کنونی ادامه یابد. ولی آن‌ها غافل از این هستند که گرگ‌ها موفق‌ترین حملاتشان را در شوای گرگ و میش انجام می‌دهند.

بنابر این چه آقای خاتمی خویشتن را کاندیدا اعلام نماید و چه از کاندیداتوری منصرف شود (امری که خیلی بعید به‌نظر می‌رسد) نیروهای دمکراتیک نمی‌توانند ایشان را بعنوان کاندیدای خویش بپذیرند و یا به وی رای بدهند. زیرا راه برون رفت جامعه ما از بحران کنونی همانا گذر از جمهوری اسلامی است و این همان چیزی است که خاتمی آن را هیاهو نامیده و معتقدین به آن را «معاندین» نام نهاده است.

بنابراین، این انتخابات نیز مثل گذشته در شرایط کاملا غیردمکراتیک برگزار خواهد شد و به‌همین دلیل نه تنها نیروهای دمکراتیک و لائیک جامعه، بلکه ملی - مذهبی‌ها نیز از ارائه کاندیداتوری در انتخابات محروم هستند. از این رو موضوع شرکت و یا عدم شرکت این نیروها در انتخابات آتی امری منتفی است.

سیاست منتج از این وضعیت این است که ما بجای این که بطور مصنوعی موضوع شرکت و یا عدم شرکت در انتخابات را عمده کنیم، باید با صراحت به مردم بگوئیم که جمهوری اسلامی مثل همیشه نیروهای سیاسی دگراندیش را از شرکت در سرنوشت کشور خویش محروم کرده است.

سخن آخر: نباید مردم را اسیر دور و تسلسل خیمه‌شب‌بازی انتخابات (بخوان انتصاب‌ها) کرد. باید برای ایجاد شرایطی مبارزه کرد که حکام رژیم مجبور به پذیرش اعلام رفراندم در باره ساختار قدرت سیاسی و مضمون قانون اساسی گردند. و این هدف از طریق چانه‌زنی در بالا و یا حمایت از این و آن کاندیدا حاصل نمی‌شود. راه وصول به اهداف فوق هموارنمودن جاده ناهموار کنونی برای ایجاد یک آلترناتیو دمکراتیک جهت گذر از جمهوری اسلامی از طریق تشکیل یک ائتلاف وسیع همگانی مرکب از تمامی نیروهای سیاسی ضداستبداد، ضدولایت و عدالتجوی کشورمان است.

تنها حکومت...

ادامه از صفحه ۴

● اولین عامل به نظر من شکل‌دادن به حزبیت به معنای واقعی آنست. من معتقدم کسانی که به این تحول اعتقاد دارند، باید یک حزب سیاسی ایجاد کنند. یعنی بطور صادقانه نهادهای سیاسی را برگزار کنند.

○ مشکل اینست که همین حکومت نمی‌گذارد، حتی احزاب خودی و نشریات آنها را هم تحمل نمی‌کند!

● مقصودم این نیست که آنرا با چیزی که رژیم می‌خواهد قاطی کنند. نهادهای مستقل باید بوجود بیاورند. نهادهائی که کمک‌کننده به این احزاب باشد. در میان دانشجویان، در میان روحانیون اندیشمند و آزادیخواه، در میان اصناف، در میان زنان و کارگران. همه اینها بسوی یک سمت می‌روند. همه باید روی آن بایستند. البته بعضی‌ها که از آزادی مخالف حرف می‌زنند، محافظه‌کار هستند و جرأت دفاع از این تشکلها را ندارند.

○ هم ما و هم شما همیشه به شکل‌گیری یک ائتلاف گسترده در میان سازمانهای سیاسی فکر می‌کرده‌ایم. در کردستان بویژه تلاش همه این بود که مابین حزب دمکرات و کومله و همچنین جناحهای درون حزب دمکرات، رابطه دوستانه‌ای بوجود بیاید. امروز می‌شود گفت به هر صورت آن خواست شما بگونه‌ای متحقق شده است. رهبری انقلابی با بخش دیگر حزب دمکرات وحدت کرده‌اند و با کومله و حزب کمونیست نیز رابطه خوبی دارند. حالا چشم‌انداز اوضاع کردستان را چگونه می‌بینید و از چه سیاستی برای پیشبرد مبارزه مردم کردستان دفاع می‌کنید؟

● هم حزب دمکرات و هم کومله تلاش می‌کنند خودشان را با شرایط زمان بیشتر تطبیق بدهند. همانطور که گفتید رابطه‌شان با هم خوب است. آقای حسن‌زاده دبیرکل حزب دمکرات در این زمینه تاثیر بسزائی داشت. من شخصا وضع کردستان ایران را بیدارکننده می‌دانم و امیدوارم که سازمانهای سیاسی، هم حزب دمکرات و هم کومله بتوانند در تلاش خود موفق شوند و خودشان را متناسب با شرایط امروز سازماندهی کنند. در مورد سیاست مبارزه در کردستان نیز، من از خودمختاری دفاع نمی‌کنم. من طرفدار فدرالیسم هستم و آنرا برای وحدت همه ملتهای ایران مفید و قابل اجرا می‌دانم.

○ ماموستا، به پایان این دوره ریاست جمهوری آقای خاتمی و انتخابات آینده نزدیک می‌شویم. به نظر شما برخورد درست در این انتخابات چه باید باشد؟

● من تحریم انتخابات را تائید نمی‌کنم. تحریم انتخابات فقط موقعی می‌تواند مفید باشد که تنها نماینده‌های محافظه‌کاران در لیست انتخابات باشند. من می‌خواهم کسی انتخاب شود که بتواند خواسته‌های مردم را برآورده کند. در راس اصلاحات قرار بگیرد. یعنی بتواند با فسادی که بوجود آمده است مبارزه کند و اصلاحات را پیش ببرد. نکته مهم اینستکه که دیگر نمی‌توان در موضع دفاعی ایستاد باید پیش رفت حالا خاتمی باشد یا هرکس دیگر فرقی نمی‌کند. محافظه‌کاران تازگی‌ها خیلی هشیارانه عمل می‌کنند. آنها بجای کشتار، می‌آیند مردم و قدرت اصلاحات را زنجیر می‌کنند. دست همه را می‌بندند. زبان همه را می‌بندند. اصلاح‌طلبان را به زندان می‌اندازند. می‌خواهند ترس ایجاد کنند. بنابراین باید کسی باشد که از مردم در برابر آنها دفاع کند. من فکر می‌کنم، اگرچه قدرت نظامی در دست آقای خامنه‌ای و محافظه‌کاران است، اما با وجود این، تار و پود رژیم ولایت فقیه سست‌تر شده و قدرت در درون جامعه، به نفع اصلاح‌طلبان است. چون آنجاکه آگاهی بیشتر باشد نیرو بیشتر خواهد بود.

○ ماموستا، سخنان شما، چکیده تجربیات پرباری‌ست که بواقع از راه‌های صعب مبارزه و به قول شما بستر خاری‌ها گذشته است. با تشکر از شما و امید به اینکه این سخنان، پرتوی باشد بر شرایط تیره امروز ایران و افق روشنی راکه تصویر کرده‌اید روشن‌تر سازد. متشکرم.

این گفتگو اندکی خلاصه شده است.

کار

ارکان مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)
دو هفته یکبار در روزهای چهارشنبه منتشر می‌شود

زیر نظر شورای سردبیری

سردبیر

بهروز خلیق

شورای سردبیری

فریدون احمدی

بهزاد کریمی

علی مختاری

www.iran-archive.com

کار

چهارشنبه ۱۲ اردیبهشت ۱۳۸۰ - ۲ مه ۲۰۰۱ دوره سوم - شماره ۲۵۶
KAR - No. 256 Wednesday 12. May. 2001
G 21170 D

آدرس کار در اینترنت: http://www.fadai.org
آدرس پست الکترونیکی: kar-aksaryat@gmx.de

شماره فاکس: Fax: 0049 - 221 - 331 82 90
شماره پیام‌گیر: 0049 - 221 - 9322136
تک فروشی: معادل ۴ مارک آلمان
بهای اشتراک: اروپا: شش ماهه ۵۵ مارک: یک ساله ۱۰۲ مارک
سایر کشورها: شش ماهه ۶۲ مارک: یک ساله ۱۱۵ مارک

Verleger: I.G.e.v

دارنده حساب: I.G.e.v
شماره حساب: 22 44 20 32
کد بانک: 37 05 01 98
نام بانک: Stadtsparkasse Köln

آدرس: I.G.e.v
Postfach 260268
50515 Köln
Germany

فرم درخواست اشتراک کار

اشتراک جدید □ تمدید اشتراک □ شماره اشتراک:

مدت اشتراک: شش ماهه □ یک ساله □ تاریخ:

Name:..... نام:

Address:..... نشانی:

.....

.....

فرم را همراه با بهای اشتراک (حواله بانکی یا تمبر)

به آدرس کار پست کنید!

ما برده‌گانیم!

از: کارولین امکه اشپیگل ۲۰۰۱.٤.١٤ — برگردان: محمود صالحی

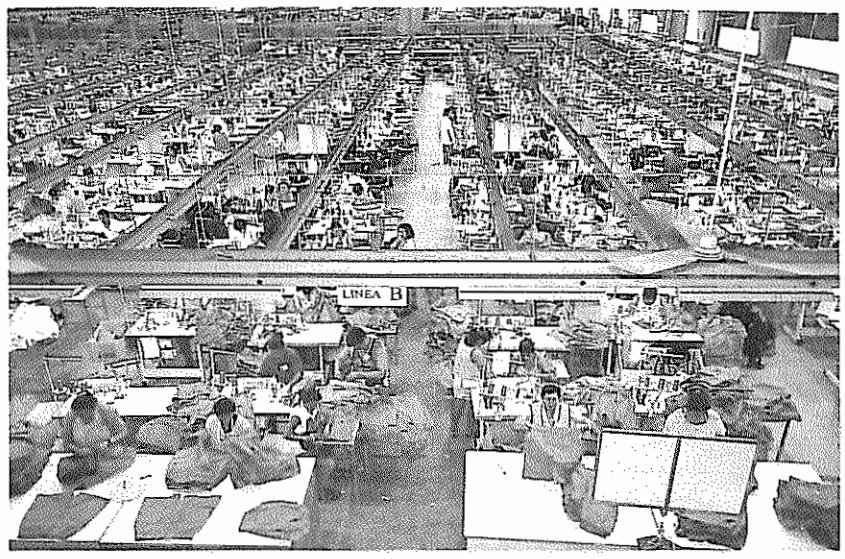

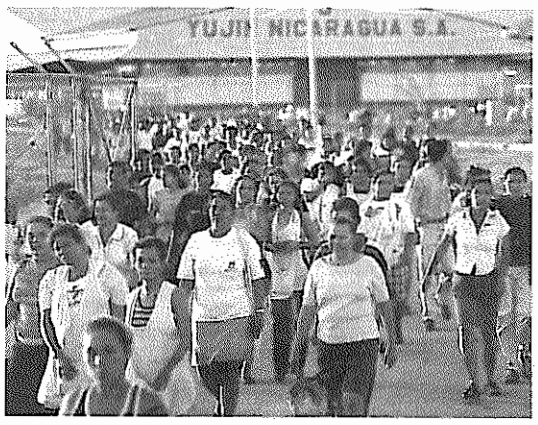

لامپ قرمز روشن شده و خط «C» از تولید بازمانده است. در مقابل چرخ خیاطی مدرن «موساشی ۲۱» ساخت ژاپن چندین شلوار تلنبار شده‌اند که معمولا در عرض چند ثانیه از سه قطعه پارچه مربعی شکل سبز و سفید جیب پشت دوخته می‌شود. تکنیسین چینی با عجله به طرف ردیف «C» می‌رود تا تولید بیش از این از جریان باز نماند.

در خط تولید «C» که طول آن به ۱۰۰ متر می‌رسد، بیش از ۸۰ نفر زن و مرد کار می‌کنند، که حاصل تولید روزانه آنها ۵۰۰ شلوار است. به کمک شابلون روی اولین میز این ردیف پارچه‌های کتانی برش می‌خورند. پارچه‌های برش خورده پس از طی ۳۷ مرحله کار، بصورت شلوار جین درآمده و در نهایت اتیکت روی آن دوخته می‌شود.

خانم «ساندیدا» ۴۷ ساله که قبلا ۱۴ ساعت در روز نخ‌های اضافی شلوارها را می‌برید می‌گوید: «در ساعات قانونی کار یک شیفت یعنی از ساعت ۷ صبح تا ۵ بعد از ظهر دستورالعمل تولید قابل اجرا نبود. بدین ترتیب کارگران مجبور به اضافه کاری تا ۹ شب بودند. مدیران نُرم کاری بسیار بالائی را از ما طلب می‌کردند و ما را تحت فشار قرار می‌دادند. هفته‌ها تمرین لازم بود تا ریتم کار تغییر کند. حالا که به آن نُرم‌ها رسیده‌ایم، ردیف «C» باید ۷۰۰ شلوار در روز تولید کند».

با هر دقیقه‌ای که امروز لامپ قرمز روی چرخ خیاطی «موساشی» روشن بماند این امر غیرممکن‌تر می‌شود. حساب خیلی ساده است. هر اشکال فنی به معنی حقوق کمتر است. حقوقی که از جیب کارگران ردیف «C» می‌رود. خانم «ندیا» ۲۵ ساله که در آغاز خط تولید پارچه‌ها را اطو می‌کشد می‌گوید: «این دزدی است. ما کارگر نیستیم، ما برده‌گانیم».

یازده سال از پایان دوران ساندینیست‌های انقلابی گذشته. امیدهای چپ‌ها، البته نه تنها در نیکاراگوئه، مدت‌ها است که خاموش شده‌اند. پس از پایان جنگ داخلی در مقابل «کنترا» که از سوی آمریکا حمایت می‌شد و بعد از گردباد ویرانگر «میچ»، اقتصاد نیکاراگوئه برای بازسازی احتیاج به کمک مالی داشت.

بدین ترتیب هر سال دولت‌های نئولیبرال «ویولتا کامورو» و «آرنولدو آلدمان» اقدام به ایجاد مناطق آزاد تجاری، معروف به «فرانکاس» نمودند. در این مناطق شرکت‌های خارجی برای صادرات به آمریکا، شلوار جین و تی‌شرت تولید می‌کنند و بر سود صادرات خود هم هیچگونه مالیاتی نمی‌پردازند. پارچه از چین وارد می‌شود، چرخ خیاطی ژاپنی یا آلمانی است، تکنیسین‌ها از تایوان می‌آیند و نیکاراگوئه نیز نیروی کار ارزان در اختیار می‌گذارد و دستمزد ناچیزی در این کشور باقی می‌ماند.

«آلدمان» می‌داند: اگر برای این شرکت‌ها در مناطق آزاد تجاری محدودیت ایجاد کند آنها به کشور همسایه هندوراس یا چین و فیلیپین خواهند رفت. در سراسر جهان بیش از ۲۰۰۰ منطقه آزاد تجاری بوجود آمده که با نگهبان مسلح، سیم خاردار و دیوار از دنیای خارج جدا شده‌اند. در این مناطق بیش از ۲۷ میلیون نفر تحت شرایطی کار می‌کنند که این شرایط شباهت بسیاری به کاپیتالیسم دوران منچستر دارد.

برای مدیران شرکت‌ها و سهامداران آن، چارچوب‌های موجود مثل «بهشت» است. زیرا اگر این شرکت‌ها سال ۱۹۹۲ فقط به میزان ۱۲/۸ میلیون دلار صادرات داشتند، سال گذشته صادرات آنها از این کشور کوچک آمریکای مرکزی به ۲۵۰ میلیون دلار رسید.

برنامه نجات اقتصاد نیکاراگوئه که به تائید صندوق بین‌المللی پول «IWF» نیز رسیده گرچه ۴۰ هزار نفر را از بیکاری نجات داد، اما به جبهه‌بندی اجتماعی منجر گردیده است که یک سوی آن سندیکاها و در سوی دیگر آن سرمایه‌گذاران قرار دارند. دولت این کشور به نفع سرمایه‌گذاران خارجی عمل می‌کند به گونه‌ای که به نظر می‌رسد آنها دولتی در داخل دولت بوجود آورده‌اند. دولت نیکاراگوئه در مقابل نقض و عدم اجرای قوانین کار این کشور توسط شرکت‌های خارجی در مناطق آزادتجاری سکوت اختیار کرده و چشمان خود را بسته است.

در مقابل در ورودی منطقه آزاد «لاس مرسدس» واقع در ۱۱ کیلومتری ماناگوئه، دست‌فروشان در حالی که چرت می‌زنند منتظر پایان شیفت هستند. در باطشان موز سرخ شده، نوشابه‌های غیر الکلی و صابون لوکس دیده می‌شود. ۲۰ متر آن‌طرف‌تر اتوبوس‌های زردرنگی که در آمریکا برای رفت و آمد بچه‌ها به مدرسه استفاده می‌شود و پس از اسقاط شدن به نیکاراگوئه هدیه شده‌اند، با موتور روشن منتظر زنان هستند تا آنان را به خانه‌هایشان برسانند.

دم غروب بالاخره نگهبان دروازه کارخانه را باز می‌کند و سیل کارگران از آن خارج می‌شود. خانم «گویلرمینا» ۳۴ ساله نیز در میان آنان است. او از پس پرداخت قیمت کالاهائی که دست‌فروشان عرضه می‌کنند بر نمی‌آید. ۲۰۰ کوردوبا (معادل ۳۳ مارک) حقوق هفتگی او است که از شرکت «FORTEX» تایوانی دریافت می‌کند. تنها ۹۱ کوردوبا هزینه رفت و آمداش با اتوبوس است. امروز «ویلفرد» پسر بزرگش که ۱۸ سال دارد به‌دنبال او آمده. شوهرش او و خانواده را رها کرده است. وقتی «گویلرمینا» سرکار است، «ویلفرد» از ۵ خواهر و برادرش مراقبت می‌کند. او پلاستیک آبی را که یک کوردوبا خریده باز می‌کند، پس از یک نوشیدن یک جرعه می‌گوید: «نگهداری از بچه‌ها کار سنگینی نیست، پولمان برای بیشتر از یک وعده غذا نمی‌رسد».

در اتوبوس سکوت خستگان حاکم است. «آلبرتو» ۳۷ ساله که شوهر خواهر «گویلرمینا» است می‌گوید: «بدن برای ساعات کار طولانی آمادگی ندارد. وقتی به خانه می‌روی، تازه از خستگی خوابت نمی‌برد». او ۱۱ ماه برای شرکت فراملی «Chao Hsing» در منطقه «ساراتوگا» رختشوئی می‌کرد و برای هر شلوار یک‌چهارم کوردوبا (معادل ۴ فنیک) دریافت می‌داشت و تا شب ۲۰۰ شلوار می‌شست. آلبرتو می‌گوید: «هر قدم و هر حرکت کنترل‌شده است. حتی استفاده از توالت هم به تصمیم و اجازه سرکارگران چینی که در میان ردیف‌ها مراقب تولید هستند موکول شده و اغلب با مخالفت روبرو می‌شود».

«ژانت» خیاط ۲۱ ساله که برای شرکت «Chao Hsing» کار می‌کند، می‌گوید: «من باردار بودم و هنگام کار زمین خوردم، چهار روز به من اجازه ندادند به کلینیک بروم، روز چهارم دچار خونریزی شدم و در بیمارستان «کارلوس - ربرتو - هومبس» سقط جنین کردم».

گچ اتاق فیروزه‌ای رنگ بخش اورژانس بیمارستان «هومبس» در حال ریختن است. پرستاری در حالی که به ناخن‌هایش سوهان می‌زند آهنگ «خوزه لوئیس پرالس» را که از رادیوی زهوار درفته‌ای پخش می‌شود زمزمه می‌کند. خانم «استلا» در حالی که در مقابل دکتر «خوارز» نشسته از دردهایش می‌گوید. مثانه‌اش عفونی شده. خانم دکتر می‌گوید: «این بیماری همه خانم‌های خیاط در منطقه تجاری است. آنها از ترس رفتن به توالت در هنگام کار از خوردن نوشیدنی خودداری می‌کنند. بغیر از بیماری‌های کلیوی و مثانه، اغلب کارگران از بیماری‌های چشمی ناشی از غبار پارچه و پنبه در رنج هستند».

اینک «استلا» وقت زیادی برای استراحت دارد. او، «آلبرتو» و نه نفر دیگر از کارگران شرکت «Chao Hsig» از کار اخراج شده‌اند. در مجموع ۲۰ نفر از کارگران مخفیانه جمع‌شدند تا در مقابل اذیت و آزارهای کارفرما و حقوق ناچیزشان دست به اعتراض بزنند. بالاخره «آلبرتو» و «استلا» به وزارت کار مراجعه کردند تا نام خود را بعنوان عضو قانونی سندیکا در شرکت «Chao Hsing» به ثبت برسانند. کمی بعد بازرسان برای «کنترل مدارک» به شرکت مراجعه می‌کنند. اما فقط مدارک «آلبرتو» و چند نفر دیگر از اعضای سندیکای نساجی را کنترل کردند. یک هفته بعد «آلبرتو» بدون ارائه هیچ دلیلی اخراج می‌شود.

دبیر سندیکای نساجی «کارلوس پورخه» ۴۴ ساله می‌گوید: «تایوانی‌ها فکر می‌کنند هرکاری دلشان بخواهد می‌توانند بکنند. فکر می‌کنند اینجا مملکت خودشان است».

البته آنها اینطور هم رفتار می‌کنند. ویلاهائی به رنگ بنفش در نزدیکی فرودگاه ماناگوئه با دیوارهائی به ارتفاع سه متر و دروازه فولادی مانع از ورود غریبه‌ها می‌شود.

مدت سه سال است که «فنگ جوین» ۳۸ ساله در این محله لوکس در نزدیکی منطقه «لاس مرسدس» زندگی می‌کند. از طریق یک آژانس در چین این شغل، اجازه کار و ویزا را بدست آورده و در این مدت مامور کنترل خط تولید شرکت «چن‌تکس» است. از کشور میزبان هیچ چیز ندیده، نه فقر و بدبختی حلبی‌آبادهای حومه ماناگوئه و نه مناظر زیبای کوههای آتشفشان را. نیکاراگوئه «چن» محدود به ویلای محل زندگی، رستوران آن و خط تولید شرکت «چن‌تکس» است. زبان اسپانیائی‌اش هم نسبت به روز اولش تغییری نکرده. او در صحبت از «منطقه فلانکا» (منظور همان فرانکاس است) می‌کند. اما وقتی او به خیاط‌ها فشار می‌آورد که سرعت کار را افزایش دهند، احتیاج به زبان ندارد.

در برنامه شرکتهای فراملی ایجاد روابط شخصی و دوستی بین کارگران نیکاراگوئه‌ای و سرکارگران آسیائی مد نظر گرفته نشده و روز به روز بر میزان اختلافات فرهنگی و اجتماعی افزوده می‌شود. نیکاراگوئه‌ای‌ها بین چینی‌ها و تایوانی‌ها تفاوتی قائل نیستند. «نادیا» می‌گوید: «برخوردهای ما باهم فقط خشن و عصبانی است».

این روزها سفارش بزرگی نصیب شرکت «چن‌تکس» گشته و شلوارهای جین روی میز خیاط‌ها حتی روزهای شنبه هم تلبار می‌شوند. این شرکت روزانه تا ۲۵۰۰ و سالانه ۶ میلیون شلوار برای شرکت‌های بزرگ زنجیره‌ای آمریکائی مثل «کهل»، «جی. سی. پنی» و «وال‌مارک» تولید می‌کند.

در طبقه دوم معاون مدیر آقای «ین کو چووین» ۴۰ ساله این‌طرف و آن طرف می‌رود و گاهی هم به ۱۸۵۰ نفر کارگر خیاط در سالن نگاه می‌کند. او تحصیلات دامپزشکی دارد و متخصص پرورش خوک است. وی توضیح می‌دهد که با توجه به شرایط ایده‌آلی که وجود دارد چه کارهائی را می‌شود برای بهترکردن تولید هنوز انجام داد. «در چین می‌توانیم از کارگران حتی در شب هم کار بکشیم. متاسفانه در اینجا امکان این امر وجود ندارد. ولی کارگران نیکاراگوئه‌ای بهتر از مکزیکی‌ها هستند. آنها بسیار تنبل‌اند».

برای هر شلوار کارگران ۲۰ سنت دریافت می‌کنند. همین شلوار در مغازه‌های آمریکایی به قیمت ۲۱/۹۹ دلار بفروش می‌رسد. آقای «ین» می‌داند که دستمزدها در چین بسیار کمتر از این مقدار است، اما چون میزان سالانه صادرات شرکت‌های چینی و تایوانی به آمریکا که توسط دولت آن تعیین می‌شود اشباع شده، شرکت «چن‌تکس» شعبه‌ای در نیکاراگوئه تاسیس نموده و بدین وسیله قانون و میزان صادرات به آمریکا را دور می‌زند.

از سال ۱۹۹۲ تاکنون دولت تایوان بیش از ۱۸۰ میلیون دلار به منطقه آمریکائی مرکزی کمک مالی کرده است. از این میان ۱۴ میلیون دلار برای بازسازی کاخ ریاست جمهوری و ساختمان وزارت خارجه در ماناگوئه تخصیص یافته است. بنابراین جای تعجبی هم نیست که دولت «آلدمان» به علائق سرمایه‌گذاران تایوانی بیشتر توجه دارد. صندوق بین‌المللی پول «IWF» هم برنامه تعدیل اقتصادی او را برای لیبرالیزه‌کردن اقتصاد مورد تائید قرار داده. حالا دیگر قوانین «دست‌وپاگیر» و «کوته‌نظرانه» داخلی نمی‌تواند جلوی رشد اقتصادی را بگیرند.

اما از سوی دیگر جریان ورود سرمایه‌های خارجی متوقف مانده است. بر مقاومت و اعتراضات سندیکاهای نساجی و گروه‌های زنان مثل «ماریا الناکوارادا» در مقابل پرداخت دستمزدهای ناچیز، اخراج‌های دسته‌جمعی و کار سخت بدنی روز به روز افزوده می‌شود. آنها می‌گویند حتی با وجود فاجعه‌بار ۶۰ در صد بیکاری، قوانین حقوق بشر و قوانین کار در نیکاراگوئه نیز مرجعیت دارد و باید رعایت شود.

در حیاط خلوت خانه کارگر «پدرو اورتگا» ۳۵ ساله نشسته و فعالیت‌های مخالفان «جهانی‌شدن» را سازماندهی می‌کند. «اورتگا» مشغول جمع‌آوری اسنادی در مورد آلوده‌سازی محیط زیست در مناطق آزاد تجاری، هماهنگ‌کردن گروه‌های همبستگی و تدارک اعتصاب است. در کنار او خانم «هارلیگ بوبادیا» ۲۶ ساله، یکی از ۴۰۰ نفر از کارگران شرکت «چن‌تکس» است که بخاطر اعتصابی که با مجوز قانونی و برای افزایش حقوق صورت گرفته بود، اخراج شده‌اند. پس از اخراج از کار به جرم «خرابکاری و فعالیتهای تروریستی» شکایتی هم از او تسلیم دادگاه شد.

چند کیلومتر آخر راه خاکی بسوی حلبی‌آباد را «آلبرتو» باید پیاده طی کند. او دیگر اعتقادش را به اینکه کارگران بتوانند کاری بکنند از دست داده. او می‌گوید: «ما نیکاراگوئه‌ای‌ها در زمان ساندینیست‌ها باید روسی یاد می‌گرفتیم، انگلیسی را هم برای پشتیبانان آمریکائی «کنتراس» یاد گرفتیم و احتمالا حالا هم باید تایوانی یاد بگیریم». ■

www.iran-archive.com